





بایمان

بایخان

و تقاضای
بسمه تبارک
تمت



این کتاب مستطاب
 حاویست بر سئالہ مطلب الرغوال لیسما
 و در ۱۰۰ نسخه که بر سه از مصنفات و سؤالات مرحوم
 مستطاب میرزا احمد منکابونی حکیمباشی خاقان خلدیشانی
 فقعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه میباشد و مرحوم میرزا
 محمد حکیمباشی ولد مرحوم شاد الله فرغ اندر حین
 تصنیف این کتاب در روز چهارم
 سنه ۱۲۹۲

۱۲۹۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

عقد اول

کتاب

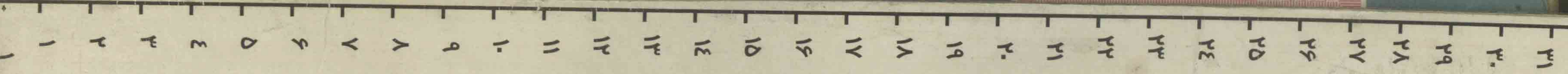
مؤلف

جلد (۱۴۲۸) از کتب (جامع) اهدایی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۷۱۳۲۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۲۹۲



تاجخان

و تقاضای
سه هزار
تومان

این کتاب مستجاب
حاویت بر سئالہ مطلب الرغائب و النعمان
و بر سئالہ که بر سه از مصنفات و مؤلفات مرحوم
مطیب میرزا احمد مشکا بولی حکیم باشی خاقان خلد
فصلی شاه قاجار طاب ثناء مضجع میباشد و مرحوم
مطیب میرزا حکیم باشی ولد مرحوم شایسته
مطیب میرزا نصر الله صاحب
مطیب میرزا محمد باقر صاحب
مطیب میرزا محمد باقر صاحب
مطیب میرزا محمد باقر صاحب

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب

مؤلف

جلد (۱۳۲۸) از کتب (چهارم) اهدایی آقای سید محمد صادق طباطبایی به کتابخانه مجلس شورای ملی

۹/۲۵۶

۷۷۶۵

شماره ثبت کتاب

۱۲۹۲

تاجخان

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب

مؤلف

جلد (۱۳۲۸) از کتب (چهارم) اهدایی آقای سید محمد صادق طباطبایی به کتابخانه مجلس شورای ملی

۹/۲۵۶

۷۷۶۵

شماره ثبت کتاب



کتابخانه

کتابخانه



و تقاضای
 رسیده نثار
 تبت

این کتاب مستجاب
 حاویست بر سئالہ مطبوعہ اشغال التبت

دوره ۱۰۰ که بر سه از مصنفات و مؤلفات مرحوم
 مطبوعہ سید احمد شکر بولی حکیم بامشی خاقان خلدی
 فاضل شاعر قاجار طاب الله مضجعه میباشد و در جوهر
 قلم حکیم بامشی ولد مرحوم شاعر فاضل
 تصحیح سید نور محمد
 سند

کمال حجت
 رسیده
 مطبوعہ
 سن ۱۲۹۲

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: طب اطفال

مؤلف: /

جلد: (۱۴۴۸) از کتب (چاپ) اهدایی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۷۰۳۴۸

هدیه رساله مطب النول

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الله احد استمداد الحفظ الصحة الحاصلة و آياه اشكر استمداد السلطنة السنية
الزائلة و اصلي و مسلم على محمد صلى الله عليه آله و صحابه و اهل بيته الطير
الطاهرين خصوصا الائمة المعصومة صلو الله و سلامه عليه علمهم جميعين
اما بعد چون اين فقه فليل الحسنا و خبر كثير الشيا الموثوقين و اكرم ربه الكريم
ابن محمد حسين اخدا الشريف الحسيني نكاحي از اول شباب نامنه های سن کمال
بزال بنو فوقه الجلال بعلم علم طب که اشرف کثر علوم انشا شغال دانش در
استجماع کتب رسال و استفاد ه نکات مسا آن بقدر امکان سعی منیه و عشا
به بشرطه التبعه و انکه بنا بر التماس بعض از اجباء خواست فخالصه از امراض
مشابهه و نرفه فبما بين از بطرف سوال و جواب علاج افزايش از فوايد

من خوره خود در مختصر فرام آورد و دستا کثر کتب مطوله باز در
فلهذا ابن مختصر بعون الله المعين لو هاد زمان دولت ابد و امان باد
عالم پناه سيد سلاطين زمان و سر و خواجه بن دوران مؤسس فوايد
دین مروج شريف سيد المرسلين ظل الهی اعنى السلطان الاعظم و الخاقان
الاجد الاخى السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان محمد شاه فاجاز لاذن دانان دولت و ملكه منقوش
بن پيش و انى و نسيه كافي پرداخت و من طلب السوال منى ساجد
از عين عنايت نظر بن اين كتاب تشكركه اگر سهو و نسيان و خطا و نقصان
اطلاع يابند بدلى عفو و اغماض بران يوشند و باصلاح مفاسد ان يوشند
و بنفس سليم و خلاق كرم من صديقه و در دل و منظر بر و زخلى كه بنى فوغ
انسان خالى از ان پيما شند برا كه بدت هر چه موجود است در عالم
ز كل كاشان هست نقصان و زباني نديت او كامل و دانايى
كوبد از ان الاكمال ناقص و نادان بنجويد بخير نقصان او و ابن مختصر را به
سه مقاله و با نرفه مطلق بنديت اده مقاله اولك ز شرف علم
و وصاياى اجباء مقاله شوم در معرفه امراض مشابهه و امسا
فما بين ان و معالجاتها مقاله شوم در اجوبه بعضه سوال كه
خالى از غرض و اشكال نياشد بعون الله الكريم و بلفظه العلم المقام الاول
في شرفه علم طب و فنه مطالب المطلب الاول في بيان شرف علم طب
بذاتك علم طب بعد از علم الهى از چند جمله اشرف جميع علوم مستلوق

مرقا
تكميل
مطهر

اوساط الناس زلفاء واهانت وذلک لیس فی باده بر منافق ایشان است اما
 در معالجه آن باری فخر و ظلم و ضلک نظر و خوف جان است و آنچه عهده آن
 حضرت خاتم الحکماء است در شرف و خسانت علم طب مجتبی صانع انسان است
 اینست که اگر بعد از تعلم و تفهم کلیات و معالجات کتب مبسوطه معینه اند
 خدمت معنی کامل عالم عامل طب الفس مطالعه کتب و مسائل بسیار و همت
 تجارب بیشتما را ز مجالست و محاضرات و موااسات معالجه فزاد و مساکین بقصد
 بغیر جان زنده نشسته بمنافع قلبی نافع گردند و از بسی صوم و احزان و حسد اما
 و افران فارغ باشند هر اینه مشتمل بر چهار شرف خواهد بود اگر ندانم علم طب
 بر انواع روایت و اسام خسانت معنوی خواهد بود **المطلب الثانی**
 فی وجبت الاطباء بدانکه دروصا با عفت و حکمت و وی اللوب کتابها نا
 نموده اند و بالجه و اجناسند که طبیعت و کسایب فضائل چند و ااضاف
 بصفا پسندند بقدر امکان سعی نماید بوجه اکل و انم در فهد بخلق کوش
 و لباس عدالت و پاست پوشیده باشند بر آنکه تا بر اقدام و تا بر کلام از بشو
 زکته اند و قوی میباشد و باید طبیعت بافه کس عوقا بحسن خلق و مریخ
 و انبساط و محبت عمل نماید بخاصه یا مستحیل از مرضی بطریق نور و نور و مدا
 استعلا احوال نماید و مرضی از بر و ال مرض و خصوصه همیشه نیاز نماید
 و جمع همت طبیعت و بدفع علت بوده باشد و دامن همت بالوات معاضه
 دینه و اغراض دنیویه ملوث نگرداند و احوال آنرا از مرضی در خلوت استکار
 نماید و بر آنکه مرضی از جمله عیوب است شاید مرضی از کشف عیب خود استکار

الاطباء
 فی وجبت

نماید و بفکر و نامت تمام معالجه و تشخیص مرض کند و باد و تبه و معالجات
 قویه و صدمه سهل قوی مرکنده مکر بعد از علم و بعضی تا سب و در وقت
 معالجه نزد مردم بلا ف و کراف و مدح خود و تفریف معالجات سابق خود
 و بضح معالجه را خود نکند و حکم جرم بوف علیل هم نکند و نامرک و دست
 باشد بمد و ای د باب ظلم و ادب تا اقدام نماید و چون شوخه مرضی کرد
 بسم الله الرحمن الرحیم و سوره فاتحه و صلوات بر پیغمبر و آئیند عا شفا که اللهم
 انت اله من فی السماء و اله من فی الارض اللهم اعزک الهی انت جبار من فی
 السماء و جبار من فی الارض لا جبار فیها غیرک و انت حکم من فی السماء و
 حکم من فی الارض لا حکم فیها غیرک فدرنگ فی الارض کشف نذیر السماء
 و سلطانک فی الارض که سلطانک فی السماء استک باسک الکر و وجهک
 المنیر و ملک القدر بمانک علی کل شیء قدیر و انخواند و این هفت اسم اعظم
 باحی باقوم با دایم با فرد با و بر با احد با صد را به نیت شفای مرضی
 بخواند پس بخدات تمام در اسنفت احوال و تحقیق و تشخیص مرضی بگوید
 و ان چنانست که اول تحقیق جنس مرضی کند و بقص و اولع انرا از یکدیگر
 ممتز سازد تا بشخص منتهی گرداند تا تشخیص حقیقی نمود میباشد هر و سپس
 در تحقیق سبب مرضی سعی بلیغ بجای آورد تا آنکه مشخص شود که از استیلابه
 مثل اسقام مؤخر اج سازجه ماده و از غیر بلهیه مثل تا بر هوا مجاز است
 با برودت یا تا بر عوارض نفسانیه مثل غضب و عجز یا تا و لا زاعده
 و ادویه یا و فوع مصانیه مثل ضربیه و سقطه کلام یک و وجود و شش

مرض گردند پس در ندرت و از آن بگو شد سپاسم در دفعه مرضی تا از قوه
 بنض حرکات تمام و قوه و قوه تکلم و شنید و بشه که بسبب ارجح صحت معتبر و منفرد
 نشد باشد ضعف منوی باشد باطنی فلج الجذع مشغول شود و اگر مرض ضعف
 باشد علامت آن که در مضمضه بوده باشد قوه بغایت با بد گویند و رعایت
 منیل مرضی باید نمود که حفظ قوه از ولجیاد است بر آنکه معطی صحت و شافی علت در
 حفظ حکم علی الاطلاق است معالج در حقیقت قوه طبیعت است طبیعت حیوان که
 حکما گفته اند طبیعت طبیعی اکبر و الطیب خادم لها و شیخ مضمضه با بدن المعالج
 القوه لا الطیب و اما الطیب خادم فوصل الالات الی القوه و بالجمله این طبیعت
 در غیر حال صحت یکی از حال باشد با آنکه قوی وافی بود بدفع علت و در اینوقت مستغنی
 از معانیه طبیعت در و با باشد چنانکه از طبایع قوتیه اکثر ام فلیله الاستقامت
 مانند اگر ادوا غریب زوال علت بشان بخضر قوه طبیعت است مانند اهل بلاد
 مازندران که طبایع آنها را اگر اندک اعانتی از دوا و طبیعتی شود هر چند در دفع
 و مرض قوی را سرع خواهد بود چنانکه بارها مشاهده افتاد با آنکه قوه طبیعت
 و مساوی قوه مرضی باشد و در اینوقت محتاج بمعونه طبیعت دنا آنکه او متکون
 کثیر این باشد با آنکه مرض قوی فاهر بود بر طبیعت در این وقت مضطر باشد
 با عانت طبیعت و با باشد که عانت طبیعت بمدافعه فاهر قوی نخواهد شد
 و اکثر موجب هلاک کرد در چهار حال آنکه طبیعت در دفع مزاج ایام صحت
 باید نمود اگر آنکه در ایام صحت مزاج مرضی جاری بوده و مرضی که عارض گردید
 آن نیز جاری است با آنکه نیز یکدکما باید و اگر آنکه در مزاج صحت مزاج جاری

عارض گردند احتیاج بپذیری رغابت قوه دارد و تفصیل این مسئله را بسط
 تمام در شرح جوامع سبب بلا فی جفیر بنیامودم و خداوند عالم فوضو عطا
 من مابدا شرح بر معالجات جوامع سبب بلا فی ذاهم تمام بنام پیغمبر در
 تحقیق جنس مزبض و ستر مرضی مابدا مثلا اگر جنس مزبض کور است مزاجی که
 خشک است بنیدر قوی تر بر احتمال پذیرد و مسهل قویه بیشتر دارد و بخلا
 جنس انات و نزدیک بانات خضی خنثی در انات نقشا و اخلاق من مومر مثل
 طن و زبادی شوخ و ویرجی شارت و نیمر قوی و نهان حرص و نور و مط
 حق و بلاد طبع غیر نهان مثل هم باشند و حکما گفته اند که حرص و انار که
 خصی کنند اکثر صفات سببه و اخلاق ذمیه ان بحسنه سبب ذکر در الال انسا که
 بضد این باشد و اما این جفیر بعضی از اینها بظایفه کاهی معاشرف نمودم که ظاهر
 منصف با اکثر صفات همبند و خصا پسندید بود ند الله اعلم بدین و انفسهم
 الخبیه و مثلا اگر در سن صبا حد است سحران در طوب و خون در مزاج
 او اخلاص امراض دو بعد از اکثر حادث میگردند و همچنین در سن شبانده مضطرب
 ان و در کولت و شجوخ طوبی غریبه و سودا و امراض ان و دیگر باید دانست
 که صلبیا و مشایخ زاد امراض از غذا منع نباید نمود اگر چه صبر و جوع قوی صبر
 صلبیا اما اطفال در ضعف دارند و میزدای ایشان معالجه مرضه ایشان
 مفید است پس در استفراغ خود یا خلطی دیگر در احتیاس با منع بخار با اصلاح
 اعصاب نفسی با بندن مزاج بهر یک که احتیاج شود در مرضه بجل باید و در
 و نیز اگر شرمیکتف بکفیت در و امیکر در وان کفیت بیدر وضع سران میبکند

و اگر در ای غذای بوده باشد بقیه کفایت آن در پیشتر باقی میماند مثل خون که
 از سر با کاهو منکون شود و نیز بیدار نخین میماند پس غالب آن نیز باید نمود
 ششم در تحقیر عادت مرض بود بدانکه بر طبیعت واجب بود که در حفظ عفت
 و از آل مرض از عادت شخص غافل نباشد عادت دارد بدانکه بزرگ عظیم است حتی
 آنکه بعضی از اهل هند بجان هم وصله از آن منصرف نمیشوند لهذا **البصر**
 میفرماید که عادت طبیعت تا نباشد از چند وجه مرعای آن مفید باشد
فائد اول بجهت ملاقات هوا این حیض که معتاد با هوایه و بلاد حاره
 بوده باشند از تابش برود هوا و انتقال ببلای بارده منصرف و مرض شوند
 و بدون انتقال با هوایه معتاد صحت نمینمایند و همچنین است عکس آن و برهیز
 فاسل است که معتاد بجا آوردن نار بودن و بجای آوردن مثل حد این
 و صباد آن سمک **فائد دوم** بجهت کفایت کسب و اوقات تناول
 غذا است اما معتادین بنما اول عادت به حاره یا بارده یا با عادت به غلیظه بطن
 الاقتصا مثل نان و قطره آش کشک و گوشت کاه و عرق و بز و شیر یا غذا
 لطیفه مثل طعام از مرغ چنیا و عنبر بود با گوشت جو جو مرغ و کبک و طوطی و قزل
 و بعضی از بقوه مغز آن بوده باشند و مرم و کلابی نیز نوعی از منما و لانت
 معتاد میباشد چنانچه مردم دارالمرز بمرغ و اهل عراق بنان کندم و جوی
 اهل هند بنخو و ماش و لغار بجز ما و اهل صقلیا و جزایر ایشان بعرق
 و گوشت کاه و خور و ماشند اینها معتاد میباشد و صحت هر صنفی از ممد گورا
 بمشاوره شش محفوظ میباشد و از انتقال بصدان منصرف و مرض کردند

کتاب طب
 در غلبه
 کباب

و معتادین با غلبه غلیظه و مرم کولر و رجال مرض منع از غذا و لطیف
 قدر نیز نشاید نمود و همچنین حکم در اعتدال مردم بنما اول و مسمی از اخذ چینه
 بار دبه پس در حال صحت و مرض از معتاد خصوصاً که طبع بان زیاده مایل باشد
 منع نشاید نمود و لیکن سزاوار است که اگر کسی معتاد با عادت به غلیظه و دبه مثل
 آش در هم جوش که در اصفها در فضل باد بجان با کسک بچینه میشود بود باشد
 بسرعت هضم آن و ملاچمان مغز و نکر در بلکه از آن بندید هیچ انتقال بنما
 و الا بطول مدت اخلاط دبه در بدن مجتمع گردید امرض صعبه از آن بد
 اید و اما معتادین بکینه عادت نیز بعضی که معتاد بنقلیل غذا باشند چون
 اگدا و کسند ثقل و کسل و کوب بر ایشان عارض گردد و کسب که معتاد بکس
 غذا باشد چون نقلیل کنند ضعف قوت و ذبول عارض گردد و اقا او فائدا
 غذا نیز بعضی معتاد با غلظت اول فشار یا نصفه یا با آخرها یا باشند از نقد
 و تلخ این منصرف گردند با آنکه معتاد باشند در روز و در مرتبه غذا بنما
 با سه مرتبه پس اگر بیک مرتبه که کثیر از معتاد با اقتصا بنما بند هر سه مرتبه بنمایند
 نمود و اگر صبر کنند اشخاء و ضعف قوت و کسل عارض گردد و همچنین کز
 کسب که بیک مرتبه غذا معتاد باشند و در مرتبه جنان بنما باز آنچه که در
 اگدا و فقیه غذا نموده عارض نمیکرد و بر او نیز عارض گردد و در بعضی طرف
 اعتدال مرآت کل طبیعت است که در روز و در مرتبه غذا بنما چنانچه
 در بکر و در مرتبه یکی اول روز و یکی آخر روز و در بکر و در بکر
 در انصافها را اقتصا بنمایند و اگر کسب بنما بر اشتغال ضرور و موافق

مبتدئ باشد با بن اقسام اخذ نماید عاده کند که شنبار و زبک دفعه غذا
 بخورد و قادت بتغیض ضرر زغدی باشد براه صان بعد از غذا بواجب سکو
 و نوم که بعد از معینا هضم غذا است مگر آنکه در تغنی باک ضرر باشد که آن اضرا
 یچشم ضعیف و بعضی است بر ارفاع انچه غذا بنه معدله دماغ و چشم لهذا معنا
 بتغنی را صواالت است که قبل از غروب قاتب غذا تناول کنند تا بوقت خوابت جمله
 از معدله مخد باشد **فائد** سبب بجهت معناد بن بشری است شرب
 چنانکه بعضی بشری است شد بد البرد معنا باشد پس از آب قلیل البرد منصرف
 کردند و اگر ایشان از احمی حاده و محرفه عارض کرد و اصلا از خوردن آب سرد
 شد بد منع نماید نمو و مشامه که بسیار منفع کردند اگر چه در معدله و کبد
 ضعیف تر عارض بوده باشد و کسبکه عادت با بن سرد با فائز کرده باشد
 پس از آب سرد و یخ منصرف کرد و در موضع معده و کبد و با شد و در حقیقت
 شرب آب سرد و یخ چنان نباشد هر چند که معده و کبد و در غایت قوت بود
 و همچنین بعضی که معنا با آب باران و بعضی معنا با آب فغان با آب شور و
 مانند معنا باشد چون بغیر آن مبدل کنند منصرف کردند و بولکد امراض
 کند که بدن انتقال معناد زایل نکردد و اما معناد بن بشری چنانکه با خنیا
 خود در بخوریت بنو تغیر بحکم و عرض بدن و دخول بر غذا با هم سعی نموده باشد
 با کتاران با بنقلیل بعد از طعام با وسط او بوه باشند پس بغیر آن عادت دفعه
 موجب ضرر بحکم کردند مگر آنکه بنده یخ و همچنین است سایر ارب و تبه مکینه
 مغیره چنانچه بعضی معنا بنزاک و تراکیب فوئی میباشد و بعضی مغنی

بشری است
 شرب آب سرد و یخ
 چنان نباشد
 هر چند که
 معده و کبد
 و در غایت
 قوت بود

تراکیب

تراکیب فنی و بعضی بجز بواو بعضی برز السنج و بعضی بیلا در و بعضی بر پش
 و مانند آنها از ادویه مسکوه و سینه معنا میباشد و از بغیر آن عادت
 دفعه عرض ما بله بر ایشان عارض نمیکردد و بدون عاده بجزئی بگو
 زایل نمیشود **فائد** چهارم در نوم و بقطه است چنانچه بعضی
 بخواب کثیر باشند باشند پس طاف به بیداری ندارند و اگر بخلاف عادت
 روی نماید کمی بدن و بپوست اعضا و صفراون و عور چشم و ضعف هضم
 پیدا بدو کسبکه معنا بقطه بیداری بوده باشد که در خواب است رخا
 در قوت و کدورت در ذهن و رطوبت اعضا و ضعف در خواب و در
 حرارت ظاهر کرد و از سردی و بد عادت بخواب و زو بیداری رطوبت
فائد پنجم در معنا بن حمام و جماع و اسفراغ است چنانچه بعضی
 عادت چنان باشد که هر روز بنجام و روند پس اگر از آن چند روز ناخبر
 نماید منصرف کردند و این شخص اگر حرمی عارض کرد و از حمام منع نشاید
 اگر چه اثر نفع در ماده ظاهر نگردد باشد اما معنا بن جماع اکتار
 اصلرتان موجب ضعف حرارت غریزی و ضرر معدله و کبد و اعضا صد
 احداث کسل و بلادت کرد و خاصه در امر خبه بارده با ب لهذا تراکیب
 عادت رو تبه با بن مزاج بنار و اجیست و همچنین عادت بنزاج جماع
 در مدت طولی چنان نبود خاصه در امر خبه حاره رطبه که موجب امراض
 دماغی و قلبی گردد و حیثان پیدا بد پس بنز و اراست که حافظ صحت
 چنان عادت کند که هر چهل روز یک دفعه با بن مرشبع اقدام نماید تا خون

بشری است
 شرب آب سرد و یخ
 چنان نباشد
 هر چند که
 معده و کبد
 و در غایت
 قوت بود

نشاط آورد و اما معنای بن با استفراغ خون بفضله حجامت در هر اندک
مدتی پس گرازان ناخبر نما بدقت بدن و کسل و حتی و امراضه مؤثر ایشان
عارضه گردد و همچنین باشد حال چنانکه عادت بفضله داشته باشند در کتای
یکم نیز چون از آن وقت ناخبر نمایند و بعضی دیگر باشند که هرگز قصد نکرد
باشند پس اگر مضطر بفضله کردند نامکن باشد نباید دیگر که فایده مضام
فضله باشد مثل بفضله نیز بصد و نوع معمول در نذر آنکه از فضل آینه
ضعف فوئی غشی شدن بد ایشان عارض گردد و اخراج خون کثیر در روزه
واحد مذموم باشد زیرا که بالاخره مؤثر بفساد مزاج و ضعف کبد و استخوان
و ضعف قلب معده و فایده و سکنه و غیرتک از امراض بارده گردد و اگر تا
چار گردد پس بدقتا نبله لایلا اخراج خون نمایند و همچنین است امر در عاده
باد و تپه سهله مثلا بعضی باشند که در هر اندک زمانی بشیر و سهله معتبر
با غیر معتبر بوده باشند که از ناخبر از آن مدتی معتبر و از تبدیل آن در معتبر
منضم و مریض گردد پس گرازان امراض عارض گردد و محتاج به سهله بود
اگر اسهال بدوای معتبر معنای کن و مناسب بود انفع باشد خلاصه کلام
بکثر تناول سهله مضربا شد چنانچه گفته اند فعلد وای سهله در بدن
مشابه صابونست در ثبات آنچه پاک میکند و لیکن زودکنه میباشد
و واجدست که اگر بوزن عادت غیر مستحسنة تبدیل میج قبل از ظهور فسادان
انفعال نماید و بر طبیعت جیست که در نخوت عادت غایت بد و جهد
مبدول ذارد که در نخوت مزاج و مرض معتبر هم در حسن معالجه و عت

ظهور

ظهور اثر مداوی صایبه نافع باشد فایده ششم در معرفت بعضی از
عوارض است که بخفتن و اوجیت طبع مثلا در حین باز رصدا اگر سینه
لازم آن شده باشد از استعمال زویشها و ارب شد بد البروده و هلیج از آب
کاسنه و کل سرخ و مانند اینها که بخش سینه است مانع است و اگر طبیعت لطیف
داشته باشند در دادن مسهلا لخباط واجب و اگر معدی بقی مایل باشد
ادویه که بقیه منع است و اگر با صلا از له هم باشد نوزادها و حوضیا
لازم بود و اگر بخوابی باشد از زایجه سر که در نخالت احتر از اولی است و از
جمله اینچه نخفتن و اوجیت است که مریض در مدت عمر مرض ایشان که
کوفت و پوک کوبند کشید پانه اگر کشید باشد از جهت غایت آن و آن
ایند یکی آنکه هر چند علامت رتبه در امراض ایشان ظاهر کرد خوف
نیاید کرد که اکثر سهولت مندفع میگردد و دیگر آنکه هر چند علامت
غلبه حرارت بر او ظاهر باشد در اکثر امراض آن است نیز یک فوئی ضروری کند
خاصه کانی که بجهت سبب یا بجهت او را سکنه معالجه کرده باشند و هلیج
از این معنی غافل نیاید بود در ندرت و حوصلا ایشان همیشه جان اعتبار
منظور بایب داشت و دیگر آنکه اکثر امراض ایشان مزمن میگردد و بدون
چوب چینی که بر باق این مرض است بهر نحو که بوده باشد قابل نمیکرد
با اینکه در مرتبه جهت سبب یا بجهت سبب و این مرض مزمن بجهت
و بایب دانست که اکثر امراض رتبه مزمنه مختلفه الاعراض که در عموما
باید آید و مشخص نکرد و چون تکامل کند سبب آن در اشک با

و نیز بدانند

بواسطه یاد بدو در زمان اخبار جنس خواهد بود و حکایه میفرماید
 اگر چنان اعراض در پیوسته و بیواسطه در سبب طبعه موجب بقاء بود
 فضا حیات حیات الفروع باشد فاعلم و هفتاد در بیان معنای این مرض
 چنانچه بعضی مردم معتقد بر ضعیفین میباشد که هر چند در سبب آن مرض
 منکرند و چون معنی محقق شد در بعضی از اشیا میشود مثلا شخصی که اکثر
 اوقات ببولنج مبتلا میگردد هرگاه او را در در شکم و پهلو با حساسیت
 عارض گردد و این دو عرض رسنگ کلیه میباشد نیز هرگاه عارض مرض
 ببولنج اشیا مریض میگردد و دیگرانکه بعضی مردم را عارضین چنانکه باید
 بنی هلاک یا میگویند بجز آن حمل بر صغیر مرض یا سرشیا نباید کرد و دیگرانکه
 بعضی باندک مرض فضا را ضعیف غیر در فضا نشان میدهند باید
 حمل بر صغیر مرض ایشان نباید نمود و بر این فاسل است عکس المطلب
 و طبیعت المرض بدانکه طبیعت باید بدانکه طبیعت مرض چیز است حادثه
 با مرض چنانچه اگر مرض در فضا باشد است یعنی انهای آن از چنانچه بولنج روز
 بخاوند نمیکند پس نیز و از آنست که عذاب بیمار در لطیف عذاب میگوشند
 مثل آنکه اگر آب گرم بنیان کنند باید و فحان چنانی که قیاباید نمود و اگر
 حمل مرض گستراند حمل من کور است بلکه انحصار آن از هفت روز تا چهاراد
 نما و نمیکند پس نیز و از آنست که اشیا شریب بنفشه بیکد فضا
 بدو دفعه با یکدفعه شور با از بولنج و ماش و کدو و اسفناج کرده باشد
 مناسب است فرغ علی هذا هر چند مرض حادثه و متدان کثر احتیاج
 عذ بدلیل

ظاهر است

عذاب بیشتر است و اگر چنانچه مرض از امراض مزمنه منطاوله مثل جوی غیب
 غیر خالص الشطر الغیب و بیهای یعنی درج و ما متدان مناسب است و یاد عذاب
 تا طاقه فضا طولی مرضی باشد باشند در محل آنها و مجاهد طبعه ضعیفتر
 بلکه در امراض مزمنه در وقت آنها لطیف عذاب است اینست که نا طبعه است
 بجز دفع مرض نبوده باشد پس حفظ قوت در امراض بحسب طول مبتال حفظ
 قوت است در استوار بحسب بیدار و اینها که قلیل از نوشته مسافر را بقصد
 قریب میسرسانند و بفضله بعیند نار سینه با تمام میسرسانند قلیل از قوت
 در امراض حاده و مرض را با تمام میسرسانند در امراض مزمنه با تمام نار سینه
 مسافره میگردید پس در سفر بیدار و مرض طولی احتیاج نبوده و قوت بیشتر است
 اما معرفت علامت امراض حاده و مزمنه و در لابل طول و قصر مرض را بقصد
 در کما آنها طولی بر یک بیان نموده اند و در این رساله نیز بعضی از ابقار
 بیان میکنند با از آنکه کل واحد از اعداد و اوقار و مسائل ضروری که محتاج الیه
 طبیعت خالی نباشد و از آن چند وجه معلوم میگردد اول از نوع مرض
 مثل آنکه شیخ بابری و صرع و سکنه و خنان را در فضا است و فضا اندر آنکه
 امراض مزمنه کوزه زود تر از جمیع امراض منقضی میشود و خطر هم زان در وقتهای آن
 از چنانچه بولنج روز بخاوند نمیکند و غیره خالصه صحیح فراد و در کما گستران است
 که فضا در بولنج و فحان را از مزمنه شامه کرده و هم از حرکت مرض مثلا آنچه
 ضعیف القوا است دلالت بر مزمنه میکند چون غیظ الصده که مدت قویتر است
 بنا بر قول اکثر اطباء اقل آن چنانکه این دو از ده ساعت و از طول

خوردن بی مصلحت بود و اما آنکه بواسطه ضعف مانع بود نفوس باید کردان
مشهور ما و نظیر آن بعد از رفع سبب و اگر هم در وقتا کم کثیرا یا با کمیتها
بنات با خند سفوف کرده با آب سرد صبح ناشنا بخورند در نفوس علیل
است سوال ما الفرق بین التهرکاتین عن الیدین بیز الحادث عن المواد اللز
جواب آنکه تهرکات میشود از بدین تابع و است نقصان طویبت محله کسوف
اعلی الحک و فله در طویبت عینین و بسا باشد معکست باشد مرضی که امر
باعث بدین است مثل صفتان صفر و تبه و امراض سو و اویه با و جو فکر منجر
دماغ که باعث بدین بضعیف طویبت مماغ است با هم شدن بد که عارض شده
مثل غشاید و اما سهری که حادث میشود از مواد لاذعه پس اسند لال کرد
میشود بزبان که یاد در کجای بدنت یاد در مماغ است یاد در جمیع بدنت یاد در
عضو از اعضا او است مثل معده اما آنکه آن ماده که در دماغ است پس علا
او وجود ثقل و صد و سیلان مواد است از آنف و همچنین عدم تغیر لون
است از حال طبیعی بسا باشد و با و احلام که موکد باشد آن ماده را اما
اگر آن ماده در جمیع بدن باشد فعلا مناد تغیر بول است بجهت لون و قوام و غیر
لون بدنت بلون آن ماده موجوده و منادی شدن به تمام است و بسا آید
تغیر در رایحه عرق حکم در بدن هم میرسد و اما اگر در معده باشد فعلا
غشای و تغیر طعم دهن است الطعم مواد یکدر معده است و بسا باشد
در هضم هم باشد و گاهی سهر بواسطه اعتدال به منجر لاذعه هم میشود مثل
سیر فلفل و چیزها که مشاکل اینها است مثل شراب و غیره المزاج و کاه

سهر بواسطه سسکه از غلام میشود علاج آن فرطیت مانع بود باغذ به
راستی امان و نظیر آن و از همان روید اگر از بیس باشد مظهر از غفران
و بزبان اکثر افام سهر بنا نافع و مزوم بودن بعد از خلط غالی اکثر
بعضی غشای سهر بعد از مزاج و نفوس مانع بود اگر سبب سهراتی باشد
سوال ما الفرق بین التهرکات و التهرکات جواب است هذان للرضان
بقران بصحة النفس و شدت در سهر و عد اینها در مسکون و بطلان
فوی حساسه مخر که در مسکون و وجود هر در در مسکون و انک منج تغ
فی ابقاظ الشی و ابلان منبذ و احسن بدست چنین شخص مسکون سهر ممان
شود احساس دین نمکنند همچنین جوارش شخص مسکون و جوارش شخص
استبل احساس جوارش در مسکون نمیشود و همچنین مسکون با هم میشود
سیان او میشود و جرم میشود بخلاف مسکون اگر هم وضع شود بصلحان
فوی انتقال بمرض فالح خواهد شد علاج سیان شخص مزاج و خارج
بلغم بود و باشد که چون مزمن کرد در غشای نیز حادث کرد بعد از وی هر دو
با ستمام چند بدست سهر تراشید سهر که بدان ببلع و کاور و در نظایر بجز
و چند بدست سهر نظیر سهر بجمها حاقه و در در بیدان حاقه باشد و اما
سیان که نایب و در وقت باشد علاج آن بستن اطراف و نظایر و ششم
بخار سر که و نفوس دماغ بدین ورود و دخل و وضع اطیبه فایضه مثل آمل
کل سرخ را کوفته با امعوفه با انا خیره کرده بر دماغ انداخته و سسکه نایب
بود و اگر امثال در معالجه سها شود و سسکه با صبح با فایز با الفو کردند

والله اعلم **سؤال** اجماع قسما سکنه حادثه از ماده و سکنه حادثه از ورم
جواب سکنه حادثه از ماده مینشود یعنی است که حادثه از ورم مینشود
 ندی بجای است و دیگر سکنه سگ بدون حی است و ورمی لازم دارد حی را و
 همچنین ورمی بافت است **سؤال** علاج سکنه اگر اندک زید بود من ظاهر نکند
 باشد و خرزه شدید با ان نباشد میندجان باشد پس اگر وجه علیل در غایت
 فیه بی مواد و خضر بوده باشد چنانچه در بعضی اعضا مینشود مینکند در قی لهور
 فصد فیه لهن جحامتساقین پس لک شدید در اطراف دست و عضدین و تخم
 ناندین و صفت من الوردم مع الخل بر داس و سرکه با میناید مالیدن جحان مجضم
 معندله باید کرد و اگر ان علامان مذکوره نباشد بلکه در جین نفقش اندک
 از صد شنبه شود جحان مجضم حاده باید کرد و اگر سینه بر کرد مکرر باید
 کرد تا اندک در طویان بیاید فغ شود و کندش زخوف کم که نفوخ باید کرد و در وظایف
 با آجر آینه بد و زالش فیه باید کرد و بر بالای کلاه مند بر سر مسکون باید کرد
 با اینکه طایفه از آن بک سر ایشان چنانا باید داشت که حرارت موی سر را بپزند
 و اگر بهوش بیاید سر ایشان بپزند با موی سر را بکنند خرد و چند سینه
 صحر کرده با سرکه بر سر طلا کنند صاحب و مع الارواح کو بدینج فی بستی نافع
 بود با بنظر بی بر مر غیر بر و عن بنون باز بنویس کرده با اراج فیه الوردم
 کرده بجای ایشان بزند و حرکت دهند تا فی واقع شود و جالتوس و کتاب بنجر
 دغن المبتل من مسکون قبل از بپشتن چنانا ساعت که در فلك الافلاك است
 با هفتاد و دو ساعت که بعد از ان بوم را بعب و بحران اول امراض حاده است منع

تمام نموده است و خضر خادم الحما در نصفها در سینه اهرار و در بستی و سرد
 جوانی در آب شوم بگرد در سر با جوبینه با بعضی از صد فاشسته نماسا
 میگردیم سکنه کرد و از اب قفای او را بیرون آوردند و استعمال از این
 خضر خواستند جرابطری فیه کور فیه و بر سر و گذاشتند تا بحد بیکه موی
 او سوخت نفس و ظاهر شد بعد مجضمه **سؤال** مریز مبهانه سببا
 وجود چه چیز است و هر دو هم از امراض مانع مینباشند و مجمل مشترک و
 علیل هم در هر دو مرض ساکن است **جواب** ان العین فی مرض الجود
 بکون مقنونه فی المسبوقه و الجامد یعنی عن الهیة التي كان علیها مایل
 الجود و لیس المسبوقه لک و بعضی مفاصل المسبوقه من مفاصل الجامد علا
 ان یفزع ماده سوذا و بلغم جوی استفرغ ان بود و بعضیها حاده و جوی منقبه
 دماغ و تضمد نخج و بنج و مانند ان **سؤال** چیست فزی میناسر
 که در نفس مانع باشد و سر ساهی که در اعشیه مجله مرد مانع باشد و این دو
 مشترک مینباشند راصل مرض و در اختلاط عقل و در **جواب** ان لو
 اذا كان فی نفس الدماغ فیکون الوجع و اختلاط العقل و نکلد الخواس من اول
 حدوثة و کن لک تا فی احوال النفسیه النفس بکون موجبا و الخی بکون البن و بعض
 الاطباء من انک ورم الدماغ نفسه لکن المباشرة فی العمل بحقیقه و اذا كان الوردم
 فی الاعشیه فیکون الوجع فی ابتدائه شدیدا ناعسا و بکون مابلا الی ناحیه
 و الحف و بکون البنض صلبا و ربما کان منشرا یا الخی بکون احد و بناخر
 و هذا النوع اختلاط العقل عن الوجع زمانا اکثر علاج و سر ساهی

و صفراوی بلین بجنسه و طلبه زیند و در طبیعتش موافق کلبه که در صفرا
 بشکر و نوبه با بدکوشید از شرب آب صاف و شیرین با بدکردن در جمیع
 حتمان الصفرا چنین است همچنین از جمیع اشرف بارده و اخراج خون کهن
 باید کرد و در وقت موصد بخیل و لشکین باید نمود و بره بربان با دانه
 بناید و در زید و اخراج خون زیاد با بد افلام نمود و بعد از فصد و اخراج خون
 بلین طبیعت محفنه بستر در روز نیم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و طول طبیعت
 خنده و متوسر و شکر و اسهال و غیره در اسهال و غیره بنفشه نیلوفری بجنسه
 و رفع سبب و مذهبان شد باید که اطراف باد کش لازم است در ممالق اما اجتناب
 و غیره عذاض و روینا بر عدم شعور و تصدق ماده و آنچه در سر سبب باد کش
 اطراف و پیشانی و موافق باشد مگر و فیکه سفاکند با شد بلین طبیعت
 اسهال مزاج حفظ قوت الادر و زجران و نیشه شرب با اخراج بجنسه
 بود در ممانه عدم احساس بخاطر طلا و ضما و متاندر و غیره بنفشه بادام
 و طبع اسفنج و بنفشه بانا سکا و شور و مع ماست اسیره با شرب بجنسه
 شد سواد لسان و فکری بجنه مسخ بجز مکرمان مغوسه بلعاب بجنه و نه
 مانع و مفید باشد و اگر شری از معالجه سر سبب را در خوردن و ای بجز مکر مطهر
 من کو و کشته و بحدین زکو یا منبر و باید که هرگاه وجع را بر و سگاد در
 طاده لا فضا می بود بحد و سر سبب بجنه با شد هرگاه در چشم صورت
 حشر باشد بوره باشد تو بر بجنه پیکان و پیشانی کوشها انداختن
 و در بعضی شکار شرب نمودن بجنه مانع بود و فکین حوار و فدا طمان آن

عاید

مانا بد صفتان عند الثعلب بنفشه نیلوفری کل خطی خیار کل کلبه کل سرخ و شکر
 خطی مکر و متعال عتاب سید شامکد نیش نام جو بنفشه کافیه بزرگ
 سفید مکر و متعال ان بزرگ چشمت پیا له فلوس شکر سرخ کونکین حلقه
 مکر و زاده متعال در غن با دام سه متعال در حجامد فقل حضان نماید
 و در بعضی از فرجه بلاد بکمال بود چینی سردار و کرده چینه فلاد و
 طبرک طلاها در چنین امراض اینست صفتان سفید سرخ اب کثیر بنفشه کافیه
 این چهار اب کل بنفشه مان ما بکل نیلوفری جو عذرا کلام یافت بشود بر بنفشه
 و کف دست و پا با مالند مانع ترین ضما در این است صفتان اسیره تراشه کند
 با خیار کل نیلوفری کل بنفشه شکر سرخ و سبب ما نماید ماد در تغذیه اصحاب
 و اجتناب کغذای ایشان در غایه لطافه باشد و اولی لشکر در اوایل با
 الشغیر با شرب خشت شرب بنفشه قصا کند اگر معده ضعیف باشد و اگر حق
 ضعف بود پس مزوره از اسفنج و کدو و چغندر ماش و عدس نیش پاده
 تناول کنند و در اسهال و برفوا کباده فابضه خاصه زمان و نفا
 و غیره اغندا نماید و اگر طبیعت مجلس باشد شور بای از اجاص نم خشک
 و الوچه اول بود در در خطاط ما از جو چهار طیاره کوچک که با کثیر
 سبز و چغندر اب نارنج و اب بونجه باشد اغندا نماید اگر سفاکین
 بوده باشد و فساد که در غن پروا شرب ایشان از مغلطان و صابون
 موافق در و مانع مثل خشتا ش چیز بوده باشد اگر بحدین زکو یا منبر
 که افون بر نوبه و بجنه دم در سر سبب بجنه مانع باشد خاصه اگر

در بعضی شکار شرب نمودن بجنه مانع بود و فکین حوار و فدا طمان آن

معنى ما يشد ذلك عادت تشايد سؤل ال مزق مبانه سكد شد با صرع
 چه چنانست حال اینکه هر دو در سقوط الی الارض شریکند اما در ماده
 شریک که ماده بلغمیه باشد جوی اسبان الصرع از اسقط اضطرب بحر الخلا
 المسدور والصرع يكون فجاه ولا كذلك السكت الاكثر وايضا الدوار يفتك
 السكت ولا يفتك الصرع علاج هر دو نفقه بدن و دماغ و معد است از حناط
 فاعل وضع بخار از سقوط و نفوت ماع و اكثر في احدنا و منقول اند بر آنكه بر با
 تمامه جمع اصناف سكد و الصرع و نافع باشد بغير از صنف موز صرع و صفرا
 و بعضی از صنفه بن نقل نموده اند كه اگر صاحب صرع بازده شربان غا شربان
 بنوشد چنانچه ما بين هر دو شرب چند روز فاصله باشد زابل كردن و جالون
 و جالونوس كويك كرم صرع و انفضا احتياج اقد فضد جلال و او
 بود و بقرط مفر ما بد كثر ثاب بنوع ربيثا و فروح راس ايشان منقى
 دماغ و امان از صرع باشد و كفته اند صرع اطفالا رضعه را بغير از اصلا
 شرب صرع علاج ديگر ضرر و رينود كه بعد از انقطاع زابل كردن و جالونوس
 كويك كه در زنده بصرى مصر و مع حفظ از جوارند بر و دت شد بدن با
 و امورها بله و بر و در عدد مشاهده دوران و غضب عزم و سهر
 ما تندان با بد كردن و اكثر اوقات اسفاى سكين بن خصوص عصيد كافي باشد
 سؤل ال چيست مزق مبانه ما بنا و سرشا و حال آنكه در نشوونش دهن
 هذيان هر دو اينها مشترك ميباشند جوی اسب السبب المانبا يكون
 من الصفراء الحمرية والفرانطس يكون عن الدم العن والصفراء العنفة

وان ما بنا

وان ما بنا لا ورم معه ولا هي بخلاف الفرانطس و تافس نظام الكلام
 في المانبا في ناليفها لكلام بخلاف الفرانطس منكون نشاء في ناليفها حروف
 علاج ان نفقه بدن از سوذای صفراوی تيزيد و نرطيب و نفوت ماع
 دماغ باشد و بعضی از نفقه مبانبا الجين است با شرب بنفسه و حلا جورد
 و بعد از فراق از اسهال الماء الجين قبل از غذا دخول حمام و تطبل راس بشرب
 الاغ و يطبخ بنفج با بونه و ينلوف و وجومفشر و پوست خاش و در زرد و جرد
 نيز بخ جسد و راس بر و عن نفسه با دام و نرطيب بر و عن نم كدر و مفيد
 سؤل ال چه مزق است زهنا ممد و كراز و حال آنكه هر دو اينها در حركت
 عصب و بطلان حركت را در تبه عصبو مثل هم ميباشند جوی اسب ان مكان الما
 في الكراز شطبا العصل للبقية فنصف عن الحركه مجوزها بخلاف التمد فان مكان
 المادة في التمد نفس العصب الرباط مجازها العصل وايضا ان التمد يندعج
 العصل من الجهتين الفداقنه والخلفيه و نرطيب مع طول البدن او العضو ولا كذلك
 الكراز فانه اذا زاد نفس الزيادة اما تكون في عض العصل ولا يزداد حدته للحمية
 وبعض من الحكماء من مزق بينه بالمكان فجعل التمد مخصصا مجردة للبقية القلبي
 والخلفيه من البدن لا بعضون عضو وجعل الكراز مخصصا بعضل العنق والشيخ
 بفاروق التمد و مجردة من جهة واحدة و حدث الكراز من الشطبا العصل
 هر سه نفقه بدن بود بر فوق بعد از ان نرطيب با دها حاره محلا و در نفع با بر
 كه اكثر پس سنطراغان و تحليلات فويه و حمان حاده محذره عارضه مكررد
 نرطيب بدن بود با انواع مرطبان از داخل خارج سؤل ال چه مزق است مبانه

و بعضی از صنفه بن نقل نموده اند كه اگر صاحب صرع بازده شربان غا شربان بنوشد چنانچه ما بين هر دو شرب چند روز فاصله باشد زابل كردن و جالون و جالونوس كويك كرم صرع و انفضا احتياج اقد فضد جلال و او بود و بقرط مفر ما بد كثر ثاب بنوع ربيثا و فروح راس ايشان منقى دماغ و امان از صرع باشد و كفته اند صرع اطفالا رضعه را بغير از اصلا شرب صرع علاج ديگر ضرر و رينود كه بعد از انقطاع زابل كردن و جالونوس كويك كه در زنده بصرى مصر و مع حفظ از جوارند بر و دت شد بدن با و امورها بله و بر و در عدد مشاهده دوران و غضب عزم و سهر ما تندان با بد كردن و اكثر اوقات اسفاى سكين بن خصوص عصيد كافي باشد سؤل ال چيست مزق مبانه ما بنا و سرشا و حال آنكه در نشوونش دهن هذيان هر دو اينها مشترك ميباشند جوی اسب السبب المانبا يكون من الصفراء الحمرية والفرانطس يكون عن الدم العن والصفراء العنفة

لقوة تشيخه مثل ذلك لقوة اسرخاف وخال نكه مرد ودر فساد شكل احد
 شفي وجه مشرك ميباشند ماده مرد هم رطوبت و بطنه ميباشد جواب
 ان المادة الاسرخافه تشيخه متافن الروح من العصب فلذلك ما يمنع من القوة
 فيه بطل حيث ان الحرس من اسق العليل ولد انك بطول هذا الشق اخلل القوة الا
 المحركة عن طبطه من نقل وبعك الجانبا الصحيح فيجب به الله ولان الجلد من اسق
 العليل مسترخيا والجنس الاعلى منطفا ونصف جلد على باطن الفم في ذلك الجانبا
 ساظله ولا كذلك في اللقوة التشيخه بل يكون الجلد من هذه المواضع منقادا
 الى نون حتى يطل معها اسرة الوجه وعش الجبهة وان المادة التشيخه لا تشيخ
 سدا بحيث يمنع الروح من العصب فلا يبطل الحرس الكلية ولا يمكن اصحاء هذا النوع
 تعجز عنه التي في الجانبا الصحيح علاج ان بعد از چندان روزا كه قوي نباشد با
 بعد از هفت روزا كه قوي بود كه قبل از ان شروع در علاج نتوان نمود
 در سبب علاج نالغ بود الا انكه استعمال غرغره و فو قه قانده لغوه بكسر ك و و آنچه
 نفع شده دارد انكه عليل بعد از تشيخه مژده و ما نكيا بر بخار شامبه
 سنده بقيه در ان ناله خنده باشند تا بدو همچون استخوان سنده و سن
 و اين صفتها دم همكار در چين سلطان بن محمد حسن خان نسفي باشي لغوه بهر شامبه
 دواي مشربى مكر شديده بهر انكابت بخار شديده سبب سبب اراهه و دخان سبب
 دانه باندك زمانى شفا يافتد و غرغره كه بلفوه مخصوص است انكه نوسا
 با سكين چين مخلوط نمود غرغره كند و جوز بول و هليلجه سبب در دهن نكاد
 و در دهان نازك نشسته و پارچه كو در دهنش رويان و بر نند و همچون غرغره

از عارض

از عارضه فرجا و سندر و فلفل و فسطاط و خردل و صمغ ملكي كو خنده و پخته با عسل
 مزوج نموده غرغره كند لغوه و اناغ بود و كو سندنظر كردن در اينه كه از
 هفت جوش ساخنه باشند لغوه و اناغ است غن بهر عمل بارده و ماغى از صمغ
 و حقیقا با باد و حو طبور و حشبه و عصا نه و هو و بولان و بصره و صخره سبب
 و حريف تود و از فواكه بابونه و بزر و نيسه و كز و اناغ باشند و احوال جوع
 و عطش و عسل و در شب بغير بود المطلب الثاني في فروع الدر
 التي تشبه لوفوها في عين سؤال چيست فرف و زمبانه بشه و در سبيله كه
 در چشم واقع ميشود بغيره در طبفه فرفينه كه در سوا العين موضعى سبب تشيخه
 مشابه نقطه بصرى شود و از با اصطلاح اطبا بشه و فرفه فرفينه كو بشد
 جواب ان البشه فرفه عميقه نقيه من الوسخ غير واسعه و يكون الوجع
 سنده بخلاف اللبيله وهي فرفه عميقه واسعه ومع ذلك مستحبه كثره نشا
 بر طوبه العين والوجع مع اللبيله فليلكه علاج ان اخراج دم بود بفقار مكان
 بفضله فقال و محامد لير تشيخه بلبه و ماغ بفضله بمطبوخ هليلجه و ابارج
 فقار و حبه هب و خراز از و ولدان دم و افضان در غذا بر بقول بارده مثل
 خرفه و سرخ مرز كه در نكابت اشكون كو بنيد و اسفنج و كشيتر پس را و ايل
 فطره لير جاره و بياض بصرى سبب فطره شيا فاضل فونى و اكر وجع فطره
 ساكن كود دامنند فطره ماده مبدون مع مده پيدابد و الاكالى از صمغ
 نباشد و محتاج با نكابت فطره صمغ مثل اعلو حمله بزر الكمان و فطره شيا
 كند كود و بعد از ظهور مده محتاج بخلا و تشيخه و فو و سبب فطره شيا

فرفه العين

آواز و نند برید و زمان مصلحی منسب بوده باشد **سؤال** چیست مزه در مشا
 رمت که ماده آن مصلح و از عروق داخل مخفف باشد **جواب** آن المخد الخ
 بینه العظام الموقد بید غده و حمة الجهد و الانف و عند مبل شی من المادة البیه
 يكون ما یسبل من انهم د لیل اعلی ذلك و علی نوع المادة و لا یظهر الامتلا فی
 الملحم کثیر و لا ینفخون هولا بالعصب صمه الفانضه و اما المخد الخارجی
 انفاخ الوجع و رفة و امتلاها و مدها سبما مایل الصدعین و الجحیه و
 عروق الملحم فی هذا النوع ظاهر الامتلا و ینفخون هولا بالعصب صمه الفانضه
 و اما المخد الخارجی فی تبعه انفاخ الوجع و رفة و امتلاها و مدها سبما مایل
 الصدعین و الجحیه و ینفخون عروق الملحم فی هذه النوع علی الجحیه علاج آن اخرج ماده
 فاعل یفصد و اسهال و اضمه و فطوران در و ران بعد از زمان نرید و مانند
 ان باید کرد و لیکن از استعمال شیان و نقطه سایر معتبران قبل از تنقیه بلذ
 احتراز باید کرد و سفید بیضه زفق و لغا بجدانه و بز فطونا جا بز استن
 حلبه در لنگین اکثر و جاع چشم و مبلسان لسی مخرج است و ضمید نیه بز کرم
 با پیه مطلق و ضمید بر لنگین که سادانه گویند مسخو باز رده نیم مرغ و نقره
 زعفران مداف بلین النشا و نقطه بز کثیر سبز و ضمید بز رده نیم جو شید
 با پیه بز و زعفران در لنگین اوجاع شید چشم بغایب نافع و مؤثر است و
 مبر از رضی خراج ملتق علی خاکفت اکثر و فان در مد نقطه شیان بز البور
 مداف به بیاض بعض کانی باشد و در زمانه عظمه زاد در روز ساکن تو
 اجز اهفت استصفت ان افا مباحی مخر و مری که حضرت چند بنید ستر کنند

مکه جزو زعفران ربع جز علی الرسم بسفیدک بیضه باب شیان سازند و در
 تمام انواع و مدد لیکند نافع باشد و از خوردن او ضرر و دار خاصه و
 زمسنا و هوای ستر بسیار نافع است و اگر مرد طفل رضعه را غار رض کرد
 بر باید که ناسه و زبل ناهفت و زاناکا لوز و زان شیان احتراز تمام
 نمایند و رعایت این فاعل در بالین بنر واجباً شد و اگر النشا و چشم شید
 باشد باید که شتر خنر برین با کیره و دوشید بر پشت چشم طفل بگذارد و ندر
 پینه کهنه زاد و کردادن و بر پشت چشمها لبن حبه لنگین جمع و درم جفا
 بغایب سفید بود و بول کرم شستن در هر صبح با عظم نافع بود و بعد از روز
 مفر کرد و وزیره را کوفته و با آب هن در کف است بسیار شده مثل سرمه
 بر روی پینه کسید شتران در شید بر پشت چشمها لبن بغایب سو و مند بو
 بخصوص اگر مرد مری بود و آنچه از سر احادش شود قوی ز من کوران لنگین
 افتد مثل در و رملکا با استعمال نمایند و اگر طفل را ندون و جمع و آنکه
 چیزی در چشم ایشان افتد از سیلابه معه منادی باشند و باشد که سبب آن
 رفتن بکوش ایشان باشد و سیلابه از یک چشم دلیل واضح باشد پس باید فینه
 از پینه در گوش جانبی معه گذاشت و بر آن بخوابند تا اینکه سفید گوش طفل
 بدهن بمکند و اگر حده طفل البخارج مایل گردند باشد باید که حضرت
 با شمر وضعه سائید با پینه بر پشت چشم بزند و با آب طنج با بون چشم را
 بشویند و اکثر و فان چشم را بسنه دارند و از استنفاخ مرضه احتراز
 فرمایند و اگر از کثرت کوبه اجناب سطر شود تا آنکه بیاض بر وجه افتد

علاج صفة والسنكة من حيا ينزل كرم جليل شفة باطن نوري في طرفة العين انما اكر
 افرى ان حاجب في تدنيان مقيد باربع من سمع عري مستوي بلوغ غيرة كحل تلك
 منابند و حكاة فتوكو ينزل كوكي وعري باد رطوبت يك ارجون كور اهيل
 بالشمس در چشم كذا من كز در چشم من ينسد و محفوظ از در چشم با سنك الم
 عند الله سؤال جعفر في است ريشا سبل جال شدة عروق في المراء در ملجور
 حور سبل جال شدة عروق في باطن جوار السبل ان كان حدة للمعروف
 الظاهر فيكون من حزم من الاخر ويكون مع ذلك حتر الحرة في الجبهة وفي العين
 و ضربان في عروق الصدق بين واقاما كان حدة للمعروف في الباطنة فيكون العروق
 فيها حتر شدة ويكون مع ذلك عطاس منواتر وكثرة دموع وضربا في اصل
 العين و ربما كان معصكا علاج ان حتره وفضل وانها ليد بعد اذ
 حمام في الحار حادة مثل الحلالين و الحار الحاد با شد و كوي شد و اشك در ا لة
 سبل عيانت نافع است يكبر ندهيله كالبي زوك را نرم كومة و ينحج بعد اذ
 ندره ووم سفيد در كره كذا حتر با هليلج ودهان بسايند و لحظ بلحظ
 فل كراب عوزة بران چكا نند و بسايند نامثل مرم شود و با سبل در
 كشد و اكر كجا جور بيد شود بعد از نغمة كامل و ضد بر جند و نيلند
 سبل يا نفا ينحبا طيبا خويست سؤال جيسن في مبا خيال كائن
 ان سدة است و خيال مندر بما كة مفدة نزول ايات جواب ان الخيا
 الكائن عن المعد و صفا العين و صفا الحواس على ضياتها و سلامتها من الكند
 و ربما نشا و العيشا من و اما ان كان الخيال المنسد بالماء فلا يكون كذلك بل ينش

علاج صفة والسنكة من حيا ينزل كرم جليل شفة باطن نوري في طرفة العين انما اكر

على حالة واحدة عند جوة الاستمرار و نكند في العين ولا يلزم وجوه في العين
 جميعا و ربما كان معصكا سؤال جعفر في است ريشا سبل جال شدة عروق في المراء در ملجور
 حور سبل جال شدة عروق في باطن جوار السبل ان كان حدة للمعروف
 الظاهر فيكون من حزم من الاخر ويكون مع ذلك حتر الحرة في الجبهة وفي العين
 و ضربان في عروق الصدق بين واقاما كان حدة للمعروف في الباطنة فيكون العروق
 فيها حتر شدة ويكون مع ذلك عطاس منواتر وكثرة دموع وضربا في اصل
 العين و ربما كان معصكا علاج ان حتره وفضل وانها ليد بعد اذ
 حمام في الحار حادة مثل الحلالين و الحار الحاد با شد و كوي شد و اشك در ا لة
 سبل عيانت نافع است يكبر ندهيله كالبي زوك را نرم كومة و ينحج بعد اذ
 ندره ووم سفيد در كره كذا حتر با هليلج ودهان بسايند و لحظ بلحظ
 فل كراب عوزة بران چكا نند و بسايند نامثل مرم شود و با سبل در
 كشد و اكر كجا جور بيد شود بعد از نغمة كامل و ضد بر جند و نيلند
 سبل يا نفا ينحبا طيبا خويست سؤال جيسن في مبا خيال كائن
 ان سدة است و خيال مندر بما كة مفدة نزول ايات جواب ان الخيا
 الكائن عن المعد و صفا العين و صفا الحواس على ضياتها و سلامتها من الكند
 و ربما نشا و العيشا من و اما ان كان الخيال المنسد بالماء فلا يكون كذلك بل ينش

علاج صفة والسنكة من حيا ينزل كرم جليل شفة باطن نوري في طرفة العين انما اكر
 افرى ان حاجب في تدنيان مقيد باربع من سمع عري مستوي بلوغ غيرة كحل تلك
 منابند و حكاة فتوكو ينزل كوكي وعري باد رطوبت يك ارجون كور اهيل
 بالشمس در چشم كذا من كز در چشم من ينسد و محفوظ از در چشم با سنك الم
 عند الله سؤال جعفر في است ريشا سبل جال شدة عروق في المراء در ملجور
 حور سبل جال شدة عروق في باطن جوار السبل ان كان حدة للمعروف
 الظاهر فيكون من حزم من الاخر ويكون مع ذلك حتر الحرة في الجبهة وفي العين
 و ضربان في عروق الصدق بين واقاما كان حدة للمعروف في الباطنة فيكون العروق
 فيها حتر شدة ويكون مع ذلك عطاس منواتر وكثرة دموع وضربا في اصل
 العين و ربما كان معصكا علاج ان حتره وفضل وانها ليد بعد اذ
 حمام في الحار حادة مثل الحلالين و الحار الحاد با شد و كوي شد و اشك در ا لة
 سبل عيانت نافع است يكبر ندهيله كالبي زوك را نرم كومة و ينحج بعد اذ
 ندره ووم سفيد در كره كذا حتر با هليلج ودهان بسايند و لحظ بلحظ
 فل كراب عوزة بران چكا نند و بسايند نامثل مرم شود و با سبل در
 كشد و اكر كجا جور بيد شود بعد از نغمة كامل و ضد بر جند و نيلند
 سبل يا نفا ينحبا طيبا خويست سؤال جيسن في مبا خيال كائن
 ان سدة است و خيال مندر بما كة مفدة نزول ايات جواب ان الخيا
 الكائن عن المعد و صفا العين و صفا الحواس على ضياتها و سلامتها من الكند
 و ربما نشا و العيشا من و اما ان كان الخيال المنسد بالماء فلا يكون كذلك بل ينش

عنی که بواسطه رطوبت باشد یا ضعیف که بواسطه نقصان بیضه باشد چنانچه
 ان الاول بكون البصر معه سليما وشكل العين فيه مستويا بخلاف الثاني فيكون
 البصر معه ضعيفا والعين هز ولا يحقنا سؤال من في مباله الشاع ثبت
 تابع كثيرا رطوبت بيضه باشد یا الشاع که تابع بعضا وبقدر عینی باشد چنانچه
جواب ان الاول يقع جحوظ العين وكثرة رطوبتها وضعف البصر عند كثرة
 الضوء وبما عند سواد الليل وعكسوا العين ولما الثاني فيدفعه نحو الحدة
 ونقص البصر فله السيلان من رطوبتها في العين خصوصا اذا كان جفاف العين
 جفاف البيضة التي احد منافذ التندية العينية علاج الشاع رطوبتي استفرغ بخنجر
 واپارجات وفضد بقطر وجمالت ساخن واخلال بالخال محله ولطفه ويزيد
 از مضرات عین باشد و در غیر رطوبتی رطوبتی تقویه و فرود بردن چشم مفتوح
 در ایصان بار در عین بوده باشد **المطلب الثالث** في نزول الرافز
 التي تشبه ونوعها في الاذن سؤال خيرة فاسترشد ویدای دن که بواسطه
 درگاحت سمع مباله دوی که بواسطه ریح یا ضعف حاشه سمع باشد **جواب**
 ان دوی العارض لان كاه الحس يكون السمع معه سليما وبيعه سلامة الدماغ
 وسلامة جميع الحواس مما يضر من الریح فله يكون نقل السمع ويجتمع معه تمدد
 وبقائه سبيل عليه وعلى الضعف ينفع حبه المحللة وبعما وجد معلم
 في الاذن وفي الراس يسكن احبا نار وبعج احبا ناعلاج دوی بفتح ذال وكسرة
 ونشد بد بادع سيف اعل وفظوزان ووافقه مثل شیان مامدشا وروغن
 بادام تلخ و غیره وایک ایام مناسبه مثل گوشت مرغ یا گوشت خوک و موش یا ماهی

اض
 و
 ف
 ر

هر بار

هر بار با جدا جدا با شکر و بخته با مجموع را با شکر بخته بخاران چنان نکاید
 باشد که بخار داخل سوراخ گوش کرد پس نافع باشد اگر از ریح غلیظه
 بوده باشد و در خلد املا معك تفاوت نکند بکند ناسان بخته سید
 بار و غن جو شایسته نطفه را بپند نافع باشد سؤال حقیقی فی مباحثه
 بعضی عین که من حادث بواسطه افت من جسد مانع یا حادثه من جهة نفس عصبیه
 باشد **جواب** ان الطرس اذا كان بشركة الدماغ بينه نقصان في الحواس
 ونسفل بعضها وحدث شواهد في الدماغ بخلاف ما اذا كان الافة في العصب
 لم يكن شيا من ذلك وكان الدماغ سليما ورتما وبعيد الاذن شواهد السمع
 كسوء المزاج والوجع ونحو ذلك علاج ان الجذع هو اود بود از حد بشخارخ
 وایچه عارضی بود بار له سبب خارج خلط اعل و تقویت مانع و فظوزان
 موافقه باشد ما وجع اذن صیبا و اطفال رضیعین که حادث شود صیبا
 دانست علامت آن خضر بران والنوی سر و گردن و حرارت گوش و کبر اضطراب
 و زلزل باطن از گذاشتن دنت اذن و بر ایجابت خوانید علاج ان چنان
 که ظاهر صماخ و در گوش را خیار در کنند با تمک سنک ضما د کنند و
 زان با نه زانم خطبه و در زینده رفیق گذاشته بد گوش بفسد و در شنید
 بشیر گوش صمد بود و چون خشک باد بان را بجمد شیری بکسرتن و فرود
 و سرد بکر را صماخ نهند چنانچه بخاران داخل گوش شده و بان بگوش
 نرود نافع بود و اگر فوی از انها حاجت افتد قبله بسل و روغن بادام
 تلخ الوده در گوش نهند بار و غن کل سر بار و غن کرجک با کوه کا و با صند

فمخرج نمود هم گرم بچکانند و بیرون گوش را بنظر طلا نمایند در دو
 خارش را نسکن نماید و صبر در زاباب کثیر نیز رکوش و حوالی صماخ
 مالیدنی نافع باشد و بجهت نضح و نفخ و درم گوش ایشان فطر اب سیار و
 کرمک و ما بعلیه بی نافع باشد و شتر اگر کم بسن مفید بود **المطلب**
الرابع فزوفی الامراض التي تشبه فزوفها في الانفس **سؤال** فزوفها
 عدم حشتم که بواسطه افی که بجلین ندرین است با سده و عظم مصفاک
 باشد چپست **جواب** کت فی الاول يكون مع سلامة النفس من التخزين وفي
 الثاني نغفل الامام **سؤال** فزوفها بين بواسطه سطر و اجبت برا که علا
 بواسطه و نه حاده با بحد بد بود و سرد و سطر ا بغانه مضر و مود سلبه
 عظم باشد **جواب** ان زيادة السطرا انما هي باده في الحنجور و منه زيادة
 الباسور مع لفة من جنس التاليد و السطران مع ذلك في شق العضو و الباسور
 ليس كذلك علاج انما ايجز و لو بود بود ان علاج بنا شد ايجز عارضی و نه نشی
 دماغ و فصل حجامت و وضع قنابل فاعده و ما ندان باشد **سؤال** فزوفها
 رعاف عارضه بواسطه اختراق عرو في شبكه دماغه یا اختراق غير عرو مثل
 سار عرو و دماغی چپست حال اینکه در خروج حو از انف متوقف می باشد
جواب ان الدم الخارج لا اختراق عرو في الشبكه بل بغيره سببا و ضعف الحواتر
 لنقص مادة الروح النشأ و بود الدماع و الدم الخارج من هذه العروق لطيف
 مشرف صار فوق و اما الخارج من عروق الدماع في بغيره سبب رجفات و اللد
 الخارج في هذا النوع يكون ما يلا الالباض غليظا **سؤال** فزوفها بين رعا

في فزوف
 امراض

خارج

خارج از شرايين با خارج از آورده چپست **جواب** ان الخارج من الشرايين
 يكون حمرته ناصعه وهو مع ذلك فوق شدة الحرارة و يخرج فوشه و حفره
 و اما الخارج من الاورده فحمرته فائده و فوامه غليظ و سخونة اسكن و لا يخرج
 نوبت علاج ان الخراج انما يمكن ان يكون ناسبا و فزوفها نكرد و حلس نكند چو
 حلس واجب كرد در از جانب منخرم عصب بخ باز و و ان محكم به بندند و بز
 فزوفه و پسان حجامت با دكش كنند و نطلبه سر و طين ارمي و نشاسته با سكر
 نند كنند و اگر مانعی نباشد آب بچ و برف بر سر بر بندد و در ميا او قسم
 و اگر فوه قوی باشد ك فقال را فصدك در غايبه تكی كنند بترج الاثر انه
 و اقوی از همه آنست که پوستك رو و روئی اس و ماد و و كلنا رمدنا و و و و
 جوشامند و صا نموده با ان ايجز خمير نموده بر سر و صدعين بمالند و الحام
 حلس كنند و از مخرجه شندم ان فخر را حل نموده بر مخرجه بمالند قطع رعا
 كند اما اغذنه بر اعصاب اكثر او فان من و را حاضمه مبرده با بچ و برف و و
 باشد **المطلب الخامس** فزوفی الامراض التي تشبه فزوفها في
سؤال چپست فزوفها بين در دندان که عارض نفس دندان شده باشد
 با اینکه عارضه عصبه که نخه او است شده باشد **جواب** ان كان الوجع
 العارض اخذ من السن الى نحو طرفه فهو السن نفسه يكون مع ذلك شبيها
 بالحد و العتس وان كان اخذ الى الصل و نحو الحد فالوجع بعصبه يكون كذلك
 سلامة جوهره من الناكل و الفسأ **سؤال** چپست فزوفها بين در دندان که
 بسبب اسر باشد با در دندان که حادث شده باشد بواسطه و فزوفها

فزوفها
 امراض

ورطوبته صلى او جوا بان المزيجين الوجع من جهة الدليل هو ان الوجع
 العارض للسن من اليس يكون عندما يرام للضع عليه ويكون مع السن فاسدا و
 اسنيد بياضه شدة بنية ونفتا جزاؤه لذلك وانما العارض لذها ما السن
 فيكون جوهر السن بقباسلها ومع ذلك يبع الضرس كما يكون عند تناول الاضيا
 الحامضة علاج انك اذا سنبلا بين فمناى طوبى نونو هيما نكنا ما هي من سنا
 راست طبيب مزاج ونظمية اسنا بر طبان بود وانك از دما نيا الاسنان
 بود بعد از نفع ماده مشرب طنجرد و مشقال زان نانه بايخ مشقال كلفند
 دماغ بجبا پارچ وما نندان بود پس نكيس اسنا بمنكر كرو مشوى حار و
 بزده نخم مشوى حار و نمبر نغ باد نفا مسخنة نافع با شد **المطلب السادس**
 في نزوف الامراض التي تشبه ونوعها في الحلق سؤال مزق ما بين ثنا
 حادته نجه ورم عضل حنجره با ورم حادته حصل موى چه چیز است هر دو
 ورم حلق شربك بيباشند **جواب** ان ورم عضل الحنجره بيبغ عسر الفتر
 من اول حادته ثم بيبغ عسر الا زود واد عند شربك بخلاف ورم عضل المر
 فانه بيبغ عسر الا زود واد و لا ثم بيبغ عسر الفتر اذا عظم وايضا ورم الحنجره
 ربما كان ظاهر اللحن بيباشند فح الدم والحلق ولا كذلك ورم عضل المري
سؤال مزق ما بين ثنا واد چه چیست حال انك در ورم حلق بودن
 مشربك ميباشند **جواب** ان بعض الحكماء ان الذبح يطلو على ورم عضل
 المري الحوائق على ورم عضل الحنجره زد ه بعض اخوان الذبح يقال على
 عضلهما الخارج وبعضهم لا يفرق بينهما بل نطق الاسمين على ورم العضلين

في نزوف
 الامراض
 في الحلق

في العضل الذي بين ثنا واد المري الحوائق على ورم عضل الحنجره

بالنزوف وهذا الاختلاف لا يضر العلم بها وبعلاجها علاج ان فصله بيا بين
 واخر ليج خواست بلفغان فلنلا فلنلا وجماسنا من و نكوار حنجره بيبغ عسر الفتر
 در جند بيواد با سافل واستعمال غرغره فادعه فامعرد وابتدا و غرغره
 حنجره در اسنا و يكو نون غرغره و رانها ايبست هر كاله تناسله واسيره
 بزرك با عرف ببلو نون نجه با و را غرغره و نقل را بيبندند و هيچين غرغره
 كا و نخم مر و نخم شربك بيباشند و هيچين سكو نون غرغره در
 ابتداء ايبست صفتان علس وجود كنانا فارسي و پوست كك ما ملشا كل
 خطي ناجري مغر فلو س آب كشر سبغ غرغره كند و بعد از فصد لواند اختر
 بحلق سني مقيد بود حكاي نو كفته اند كه نوشاد ربا ايبكرم غرغره كردن
 و بر خارج خلق طلا نمود بسو نافع بسو **سؤال** مزق ما بين نجه و ورم
 لوزين چه چیز است **جواب** ان الذبح ورم العضل كما مر اما ورم اللوزين
 فهو ورم الذي يعرض في اصل اللسان عن جانبي الحلق حتى يغبر اللسان عند الكلا
 وايضا ان ورم الذبح لا يظهر للحسن و ورم اللوزين يظهر بالحسن من خارج الحلق
 في المواضع التي حوزة **سؤال** مزق ما بين ثنا واد ورم عضل المري
 با ورم حادته در عضل مستبط موى چه چیز است **جواب** ان في الاول
 يكون الالم في حال الازداد من اعلى الحلق وحدوث الاحتقان معه اسرع
 بخلاف الثاني فيكون حدوث الالم بعد الازداد بزمان طويل في ناحية
 العذراء ولا يصل الى ابطال النفس وان نضر مع عظه **سؤال** مزق ما بين
 ثنا واد حادته من قبل ورمي كعارض لنفس ضربه بشود باخنا و حادته بو

منجز بشود چه چیز است جواب ابتدا الورم از آن که در جرم الفصیه فلا وجع
 معه البته وان كان في العينه الفدا منه كفي في الوفوف عليه اذا كان بالبحر
 والقرون ان كان في الخلفية فالوفوف عليه يكون يمنع الفدا المنزود بعد نفوذ
 من اعلى الرمي بجأوزه الفصيه ولا كذلك دور المحجر فان الوجع معه يكون تكد
 ونفيس النفس معه يكون اشده عن ذلك كثر **المطلب السابع** في نزول الامراض
 التي تشبه وفوفها في الصدس في وجه فروقها بين شد حاجت **بشوفه**
 که سبب ضيق الانزود وجود من اجان وسدات و بين انکه سبب ضعفه
 محرم که مرصد باشد **جواب** علم ان سده الحاجه الى النفس مع الضيق بالمر
 بان لا شعور بانفعال موجب الضيق والمزاجه كالورم والسده واذ الجهد المر
 نفسه مع جت بل هو يحصل الام المدهى واما سده الحاجه النابغه للضعف
 فلا يكون معه شيء من ذلك اعنى من الثقل والتدب و يوجد مع ذلك اعراض فوف
 ضعف القوة المحركة مثل تقدم مرض بضعف القوة او برد نال عضل الصد
 فجمه او الاشجاء والنشح فعضي على القوة المحركة بجزءه سقى **الجواب** صفرا
 وخصوصا اینکه شنید از حاجی سید منی بیاح که می گفت و اینکه صحیح از
 خواب بیدار میشود و علامت بکند که نرد نفس از سوراخ بینی زانست
 در ان روز هم غم و بجزرهای محزون و نه بسر خواهد بود و اگر نرد نفس از
 سوراخ بینی است بسر و رو عیش و نشاط و چیزها ساره بسر خواهد بود
 ابامینی این قول بکلام یک از قواعد حکما است **جواب** علم با ولدی
 ای پسر من حکما هتو فاعده مقرر نموده اند و در اکثر امور رعایت آن

فی فوف
 امراض

فاعده نموده خود را از اخبار ساعت و ساعت و نحو ساعده مستعد
 بشمارند و آن چنانکه منگویند هر مری را مور بهر کوی که تواند
 و ستاره منسوبت ان کواکب بهر شمس نیز خلق و نسبتی که نظر بطالع
 مولود او هست هر زمانه تا بشر در نفس و روح الشخص میکند باخته
 ان تا بشر تغییر در روح او که اشبه مثا البد است بعالمه علو حاد و میگرد
 و باختلاف احوال روح انسان نیز مختلف میشود و اختلاف نفس ابدی
 من چنانست که در نفس گاه از متخار من انظار مبرک گردد و گاهی از متخ
 البر و گاهی از هردو متخارین معا خروج مینماید در وقتیکه نفس از این
 متخ خارج گردد و اینر متعلق بشمس ساخته اند و وقتیکه از متخ اجازت
 گردد و اینر متعلق بمری ساخته اند و اقل مدت خروج نفس از متخ و ترش
 باشد و اکثر ان سرد و زبا شدای پسر من حکمای هتو چنین میگویند
 که مدت نفس مری هر چند زمانه بیشتر باشد بهتر و دلیل انار موجوده
 باشد چنانکه اگر چهار ساعت مری نراند دلیل وصول خیر و ضعف سرد
 و نشاط بصاحبش باشد و اگر هشت ساعت بود صاحبش معتز و مکرر
 نور و اگر در نفس مری یکشانه روز بود دلیل جا و جلال و سرور
 مکت بود بخلاف نفس شمسی زیرا که اگر چهار ساعت نراند دلیل حصول
 و انار طران و نقصان بود و اگر شش ساعت بود کند بر و فوع حرمی بنا
 بر نام و سخی و اگر هشت ساعت شد دلیل حدوث اسقام و الام بکی از ان
 باشد و اگر ده ساعت بود دلیل مرض و سقم نفسی بود و اگر بدو از

با سهال واجب گردد و در وید و سینه در آن مطلق و منضج غیر شدید انسخو
 با باد مؤدی بخصف نعلظ ماده نکرده و بهین منضجا ابن زوفای خشک
 اصل السوس کل کما و زبان عند التعلیل زهرک و مثال سینه ماده دانه
 بکشفال شرب بنفشه هفت شمال و از فوق غده بخورد آب ز کوشش سهلان
 ان سنا مکی چنان شمال و فیهین دوازده مثال شربخشت روغن بنفشه
 هریک هفت شمال و او فوق غده بخورد آب ز کوشش خروس براد و پیر بو
 خاصه در زبان ضعیفه زامثل شاخ و صبیبا و همچنین بعد از تنفیه هر
 روز دو و نیم کو که در سرخ باز رده نیم مرغ بنفشه نافع باشد و کوشش
 هر روز نیم شمال شکر بلع نماید عقید بود و همچنین از زبان بکشفال
 با شکر کا و زرد پخته بنوشند بنفشه عقید باشد و گاه باشد صبیبا و اطفا
 رضیع را در سینه از حوضه و صبق النفس و انطاع نفس شبیه با چغندر و او
 شده که به پند ما با باد شکرد علاج ان نلعوق غسل با بوز الکان ^{فوق}
 معجون بکسل و امسا بنیان در دهن و بنا و حلوا ی عسل و ندهن دور کوش
 باد همان حاره و محافظت از اسندشاق هوای بار و باد نمود و اگر بداند که
 کوبه کند فی آوردن ممکن بود نافع باشد و ندهن صد مرتبه موافق باشد
 الله اعلم سؤل چه فرق است مابین سهال بیکه حادث میشود بواسطه
 ماده او در افشام بر شیب ضعیفه با در عروق ریخته باشد **جواب**
 ان السعال الکان من ماده فی الضعیفه بکون خفیفاً و بیامع النسخه بخشن بخشن
 و لا بکون مع عسر النفس وان کان قلیلاً و اما الحادث لماده فاقنا

الضعیفه فیکون بخلاف ذلك فان السعال مع شد و خروج النفس منه مکان
 ابعده و عسر النفس نوبی و اما الحادث لماده فی العروق فانه یفصل عن الاویز
 بقوله السعال و عدم النفس وان وجد بعد یفجع المادة کان قلیلاً علاج ان
 باید دانست که هر مرغی که مزمن گردد و برودت بران غالبی از به بران منفر
 شود خاصه سرفه لهذا نباید مستحبه زید و مطلقه مواد ان افجع زاید بود و
 آنچه در این باب تجربت حبس نفس است خصوصاً در اسحار این کیفیت که ان سخن
 ناچاشد دهن و منخرین را منسوخ نباید گذاشت و تکلم نباید نمود و در حدس
 ضبط نفس بقدر امکان سعی باید نمود و بند ریج نفس باید کشید و اگر بجهت
 نزول باد غده در بخاری سرفه کوی کند حسب السعال با کز تکین بلوطی
 که در اکثر سرفهها البقی است قطعه زدهن بیکه زدهن کوزا شد ریج فرو برد
 و عقید را مکان صبر بخلو معده کنند و دیگر از زرد پخته جامغه المنقعه است
 مسکات و محققات اخلاط و معقلا طبع و مقویات اعضا و مزاج
 بدست مشاجبه السعال و مزید العمر و برش عشا و معجون المبارک و اشبا ان
 بشرطیکه مقدار می معنده که مکف سازد و زینا و ل کنند اما ^{صنفا} السعال
 و اطفا رضیع بچهار روز من عینا و در خان برود بجای علاج ان بشرط
 با بنات با شرب و اعانه و سهر و روغن بادام و ندهن سپینه و حلق بود
 از بیدر خشونت ضعیفه بود علاج ان بلعای عهد نه بالغاب نیم کان که
 بشرط ضعیفه با آب کوفته باشند مع بنات بالموقف که از عهد نه و مغز بادام
 و کپری سفید و صمغ عجم با عسل زینب که ده باشند با اصل السوس با

بجمله باشد بقایا نافع بود سؤال چه فرق است میان شوصه ذات الجنب و
 انکه در حقیقت ماده مرصنه و در اکثر اوقات بل مشترک میباشد **جواب**
 آنها بفرقان بالمحل و بعضی الدلائل اما اقبایا بالمثل ان الشوصه يقال علی ذ
 العضل الذی فی الاصلع و ذات الجنب علی ورم الغشاء المسبط للاصلع
 و من الأطباء من یقول اسم ذات الجنب الی الشوصه یجعل ذات الجنب منها حقیقه
 و منها غیر حقیقه و منهم من یسمی اسم الشوصه علی ذات الجنب اسم ذات الجنب
 علی الشوصه کل ذلک غیر معتبر بحد معرفه حقیقتها و خواصها و اما اقبایا
 بعض الدلیل فهو ان الوجع فی ورم الغشاء یكون ناحیا و یبدل الی الباطن و
 نازله یكون غالباً یجذب قوه و نازله مستقلاً و یجذب الی الوجع مع رفیضه
 الخلف و یكون سائر الاعراض الشریکه فی ذات الجنب شذوفا فی الشوصه و
 البض یكون مفشاراً و اما الشوصه هی ورم العضل فالاعراض الشریکه فی الخلف
 مثل السعال و عسر النفس غیرها و البض فی الشوصه یترشح بها الصلابه
 سؤال چه فرق است میان ورم ورم ذات الجنب **جواب** ان الوجع ذات
 الریه یجتر فی الصدق و یكون ثقیلاً و عسر النفس معها شدیداً و البض مویجاً
 و السعال کثیراً و اما ذات الجنب فالوجع یكون فيها ناعساً و ذات الجنب البض یكون
 فيها منشاراً و السعال قلیلاً سؤال چه فرق است میان ورم عضل داخل
 و شوصه بین ورم عضل خارجی **جواب** ان الورد ان کان فی العضل الذی
 یظهر اللحم یكون معه سعال قلیل و یكون عسر النفس اما ان کان الورد
 فی العضل الخارج کان ظاهر اللحم و یولم بادق ملامسه و الوجع فی زمان

بجمله باشد بقایا نافع بود سؤال چه فرق است میان شوصه ذات الجنب و انکه در حقیقت ماده مرصنه و در اکثر اوقات بل مشترک میباشد

الانسان سؤال ما الفرق بین ذات الجنب بین ورم غشاء الكبد و **جواب**
 ان الوجع فی ورم غشاء الكبد یكون مركباً من وجع ناخر و ثقیل و یجتر معه
 البول و زمام مرض لا یحیا به البول لا یعرض له سعال و عسر النفس و ان عرضاً
 فی سبب و اما ذات الجنب فی بعضها تلك الاعراض كما مر علاج ابن علی مبادر من بلبله
 طبیعت فصد فیقال و باسلفوا استردوه و حفنه لیت غیجازه معودر
 زمان ما استرد ستم و یجیم و هشتم بطریق و جوی و اگر احتیاج با غار حفنه
 شود در دم و در واز در هم بنزجا بر است بعد از فصد و زها در
 ما الشعر یا هفت مثقال شرب بنفشه در وقت کار و عن بادام بنوشند اگر
 مرض صغیر وی یا بلغمی بود در جمیع اوقات ما الشعر یا شرب بنفشه و عند
 خواهد بود و شیخ ابو علی در نوع صفراویان و جانب و وافق فیضا جان
 دانسته است بل در کل انواع را جانز دانسته است لیکن بنظر خبر در سائر
 انواع در مورد لو انداختن به نرسن خاصه در اوخر مرض و سینه و پهلو را
 باین فرطی نطلبنه نما یبند صفتان سینه بر موم کا قوی اعجاب بهمانه کثیر
 روغن بادام یا بنفشه بادام بر شستند و استعمال نما یبند همچین نضمند کرد
 سینه پهلو باین صفتان کل خطمی سفید کل بنفشه کلبل للملك ارد با قلا
 بزرد سفیداد و پیر زامسای کوفته باز رده نیم مخلوط عموده اندک کرم
 کرده ضماد نما یبند و غذا اکثر غنیه موافقه وقت الدم که من کور کردید
 نافع است و بعد از ترابض او بصله و انه باشد خست و ما الشعر یا شرب
 و لبوس شیرین و شرب اچیل و با قلابه کد مناسب بود در ابتدا نلطیف غذا با

كرد ويجهد معال عدم الفتحة خشاش ولا يجاز خشاش سا زنده ووافق باشد
 وباقلا و اوجنه او بهر نوع بخوردند معال ذانافع باشد نوازله مانع بود
 خاصه معالی که در شها موجب طوق و خوابی کرد در سببا موافق باشد **المطلب**
الشامخ في مزق الامراض التي تشبهه فوعها في المعدة **سؤال** مزق ما بين
 خروج غذا از معده بعلت قوه حرکت ذافعه بوده باشد چیست **جواب**
 اما ما يخرج من المعدة لضعف القوة الماسكة فينبع رذالة اشتمال المعدة على
 الغذاء مدة بقاءه فيها وينبع الخفضة والفرق والتغ في المعدة ويخرج الغذاء
 مع ذلك غير محكم الاطباع واما ما يخرج من المعدة بحركة الذافعة وان كان غزوا
 لزيادة كسبه ضرر به الافعال قوى الثلثة اعني الماسكة والمغبرة والذافعة وان
 كان خروج رذالة كقيته وكانت الكيفية مضنا قبل وروده او بعد وان كان
 بعد اما بان يخرج الى المعدة مثلا خلط او جيبك الخرج كالخلط الصفرا
 والسود اللذاع الحاد تسدل عليه بصلابة الخارج وما ينبعه نصبا الى المعدة
 من الضمان وتقلب النفس ومراره الغم وحوضه وما جاز منه الدلائل واما
 بان يوجب لضعف مزاج المعدة بنفسها وبتغير اعراض ذلك المزاج كالجشأ الحاضر
 في سوء المزاج البارد والجشأ اللطاني في الحاد وجفاف المعدة للغذاء في البلبا
 واسترخائها في الرطب عدم العطش في البارد ووجوده في الحار **والخفضة**
 في البلبا و رطوبة الغم في الرطب واما ان كان خروج للفرج في المعدة فيسندل
 عليه بما يصلح الخارج من صديد الفروج وبالام وباقى اعلام الفروج مذ **كوزة**
 في كتب المطولة **سؤال** مزق ما بين نفضا هضم كه تابع باشد من نقص قوه

في امر اض
 في فروع
 الامراض

في نقص قوه الماسكة في خروج غذا از معده
 في خروج غذا از معده
 في خروج غذا از معده

ملسكرا

ما سكة را چیست **جواب** ان الهضم التابع لقوة المعبره بيبعد طول مكث الغذاء
 في المعدة وبقائه وانصاليه اياما ونحضة فيها ونفيمه وجوالتغ والفرق في
 ضدته وعقنته فيها وفي هذا النوع يكون الرياح والجشأ في المعدة اكثر
 واما التابع لنفص لا مستا فيسندل عليه نفص مان البقا في المعدة ونقص
 استيها عليها حالصونها وللخفضة عند تغيره الى نوع فاسد النفع ونقص
 في الامعا اكثر حين انجذابة اليها **سؤال** مزق ما بين عدم شهوة غذا كه يوا
 استرخام معده باشد باعد شهوة في كه بعلت شدة برودت باشد چیست
جواب ان عدم الشهوة التابع لاسترخام المعدة بضع دفعة ولا يلبث
 الهضم عن حالة الطبيعة وربما ينفع فليح بعض الاغضا وربما تقدم ضرر اللذاع
 او كان معه تجذلا التابع لبرم المعدة فلا يكون دفعه بل قليلا قليلا واكثر
 الشهوة في اول حدوته قوتية ويتغير مع الهضم وينقص ولا يبطل الشهوة معه
 الا ان يشاركه المعك في ضررها وفي هذا يكون ضرر اللذاع مناخر اخر **سؤال**
 المعده علاج ان تنقبه معده است بغي واسهال والتنخين ثم معده استنجوا
 ومعاجين حارة مقوية مثل سفرجل ممسك واستعمال مضمونا وضمك
سؤال مزق ما بين عدم شهوة نابع باشد من عكاصاعرة ومنضله
 بقم معده باعد تابع مر اسخام معده را چیست **جواب** ان الاول يكون
 حساسه فلنك في تناول المريض بعض منبهات الشهوة اما بالذغذغ
 كالحامضه مع قبض او كالفايضة المرية وحده شهوة ولا كذلك الثاني لان
 الاسخام بلبصه عند القوة الحساسة وربما ينفع فليح في بعض الاغضا كما

في خروج غذا از معده
 في خروج غذا از معده
 في خروج غذا از معده

وكان معه اللعنة مضره واسوال فزق ما بين فناد غدا في ك بواسطة خطي
 که در نفس معد باشد چیزی است **جواب** ان الغذاء الفاسد الخاط للشر
 يكون معه غشي وهو نوع من غبر في واسهال الامن الغذاء الفاسد عنده ومانا فزقه
 للعنة ودفعها له لئلا يخرج حفيد غيره صفا الخاط الموجب للفشا الا عند
 العليل من العلة ويجنس هذا النوع بالما في العدة عن مؤمزاج المادة واما
 الغذاء الفاسد الخاط ولا يكون معه غشي في جوف المعدة فانما يخرج من المعدة
 مصاحبا لذلك الخاط ولا يكون معه غشي لاهتوع وربما كان فبا وخرج معه
 ذلك الخاط **سؤال** فزق ما بين في ك بواسطة ضعف ثم معد باشد با في
 که بواسطة خطي در معد باشد **جواب** دلالتان الفی النابع للضعف
 يكون معه شواهد سبابة من مؤمزاج وغيره يكون خالبا عن الفی ان كان
 حدونه عن مؤمزاج الا في حال ورود الغذاء واما ما كان حدونه عن
 مادة فیه اما مشرقة وقد علم دليلها في جواب الفضل واما الفی الكائن الخاط
 للمشرقة من غير ضعف فخر وجه بالفی دليل عليه علاج اقسام في ثقبه معد
 بغيره وغيره از خلط فاعل و تغديل و تقوية معد است و حال نبوس بغيره بايد
 بجهة تسكين غشيان وفي بهترين هم معالجان ابن شريفة است صفات ان يفرود
 مع فشرود مقال اب ثم مورده جعل مقال مصطلكي بيج مقال اشنة يكفا
 و ييم بجوشانندنا بقوام ايد صبح ناشاد و از ده مقال نبوشند اما في
 اطفال رضيعه را اگر طوی بود علاج ان ييم دانك من نقل و يكدانك
 پوست برون پسته سايند با شرب به با اب به با سيب دن و پودنه كو

اشنة مشرقة در عمل معد باشد با في و غذاء ييم بواسطة
 از غشيان به
 ان به معد فزق

مسحوق با شرب بغضاع بغايت مفيد بود و اگر حاجت بضاري افتاد كل
 سرخ فزق فلو پوست هلكه زرد با اب سرشته بر معد مفيد و اگر صفر
 بود بفي لب سيب نار و روغن زرش و شرب ريباس و زرشك و اشالا
 انها علاج كند و ييم دانك فاد زه جوان باد و دانك كل ارمغ و اب به
 با سيب نار و غ حل كرده و شرب فواكه مسعمل حفر حله انواع افراط في و
 غشيان را بغايت نافع باشد بعون الله نعم صفت ان اب اب نار بن اب سرد
 اب سيبان ريشك اب زك اب ليمو با اب نار بيج از هر يك جعل مقال با و
 سرفند بقوام آورده شرب شود اما هينصه طفل و غيره بيا انفسه
 اكثر ابن مرض از كل فواكه رطبه بريالاي طعام حادث سكر و رخصا بطبخ
 با شمش باشد و همچنين از شرب سرد برناشنا خصوص در و فاضلا و جو
 با به هينت غذاي غليظ بسيار حادث كردد و در فصل صيف و خريف
 بيشتر عارض كردد بنا بر ضعف هضم و بان كوب غشيان و قلق و خفقان
 و وجع بطن و سوزش حلق و سستی بدن و صغر و خشك انقبض و امساك انتق
 و تغير تشبه بكمودت و تشبه وجه بوجه مونی و برد اطراف و عرف بارد
 لنتج ساين و بدين و كوده انها عارض كردد و عطش ييد ايد كه بيشتر
 اب ساكن نكردد بلكه اب مشرب معد كرم شده بفي دفع شود و صبر
 بر عطش نافع باشد و بسا باشد كه اسهال با طلاق مزار و مانند منن
 و مستسا به عساله لحم طري سم الواحده و خروج خراطه مؤد كردد و يبلد
 كه نبض و نفس ساخط كردد و از هينك از علامان در ديه ها بله ان خوف

نباشد زیرا که بعد از سکون اغراض همه بحال خود عود کنند که در سال هزار
 و دو و بیست و پنجاه و یک از هجرت پیغمبر خاتم الزمان صلی الله علیه و اله در دار الحلا
 طه این ابن مرض در نه چنان شدت کرد در اندک زمان مزه بیست هزار
 نفس تلف شد و بعد مشر و معتقد بود مشبه شد با طباء که این هم از جمله
 ستوان سابقانست اگر چند رو باها سابقا بودم بنظر حقیر با نبود بلکه این مرض
 در تیره بود الا یکسال چنانکه این حقیر در رساله اسهال التیبا کردم و عجب نیست
 که هفتصد و دویست و شصت و هشتاد و پنج نفر از آنکه شیخ ابو علی میفرماید که سالی در فزین فزین
 ابلار و وسی مشر شد مزه یکصد هزار نفس تلف شدند علاج آن باید که مادا
 که فوت قوی باشد منعرض بقطع اسهال و فی ثور بلکه در اول لغات برقی
 و بشهیل ان بشر با بکرم و روغن بادام مکرر تنقیه معده نماید و بحقها
 لبتنه و اسنقرغان غیر عینضه بکوشند و بعد از نفع نام و گرم شدن اطراف
 در نفوس معده و نسکین فی کنند بمثل آب بهر و سبب طباشیر و تخم کشمش و
 و تخم خرفه بوداره و خاک کیشک مال یارب نار و پوست بزمین پسته با شیر
 سبب کلاب سرد با طباشیر و سرکه سر باغناغ خشک و ضمید شکم بیک
 مورد و تراشه بهر کل سرخ سعد کوفی با سرکه و روغن کل سرخ و طین از سرخ
 و مانند آن و هرگاه هضم معده پاک شد و فی واسهال شدت و اسراف
 منبوه باشد و بنض و قوه از غایت ضعف ساقط و غشی ظاهر کرد بد
 باشد برش ماء و در مدبر بر وجه و شد عضل و سابقین بعضا استخوان
 و بنوازلک مقدمین و کفین در آب گرم و کلاب گرم بهوش آورده بخورد

آب سبب بزخم کشمش بوداره تخم خرفه بوداره ماز هر یک بمشغال فادر هر معده
 طباشیر هشتاد هزار یک بمشغال با آب نار ترش با طباشیر نافع بود و نوم در
 مواضع بارده طینه مهه شمال نافع باشد و اخذ بفریج مشوبه منقعه در
 آب لیمو و آب غوره و نان خشک باد و نع کاواهن ناب سرد و اش دروغ سرکه
 شیر و ترش در و شتاقناع دار یا اش نار یارب نار بغناغ داره و وافق و
 نافع باشد سؤال مزق مابین شهو کلیته که بواسطه افراط تحلیله بدن
 جمیع باشد با شهو کلیته که بواسطه برودن معده باشد چست جوار
 ان الا اول مرض بعد از افراط تحلیله اللبد او ادمان ربا ضمه مفرطه
 فوق المعنادار و جو حراره محله فوق المعناد و یلتع جمیع ذلك احناس البر
 ان کانت قوی المعده الطبیعه قویه و وجوهضم المعده علی اتم احواله و اما
 زباده الشهوه من البر فیدفعه سو الهضم و انحلال البطن و سایر دلایل
 القوه قد تقدمت که علاج ان تخمین فم معده است بجوارشان و معاجیز
 حازه مقویه مثل سفر جلی مسک و استعمال مضمونا واضحه و تنقیه معده
 اگر در ان فضل بلغمی بود و قصد با سلق البزر و حجامت بر محل طحال اگر ما
 نبود و سبب ان کثره انصبا سودا بود و اسهال سودا نیز مضمند باشد و اکثر
 از حکما مجربین شراب را در این علت فاجیه دانسته اند سؤال مزق مابین
 عطش حاد نه بسبب حراره معده باشد با عطش که سبب بیوست معده باشد
 چست جوار سبب ان الحاد الحارزه ینفع صاحبه بالمبرده بالفعل والقوه
 و بلبلها و لا بلز حجتا الفم و لا کن لك الحاد بالیس فان صاحبه ینفع

بالمطبوخه سوا افزن بهایر و اول بفرن کالما الغیر البیارد بافضل والدهن المطبوخ
والغذاء الدنم سؤال مزین ما بین عطش از قبل زنبه باعطر حادث از قبل سغد
چین جواب ان العطش الحادث من قبل الزنبه بسکن بالهوا البیارد فی الحما
وینتقله اکثر بالماء البیارد بخلاص صاحب العطش المعتد فانفعا به بالماء البیارد
وواکثر من الانتفاع بالهوا البیارد سؤال مزین ما بین ذرب بختین که خلفه
بکجهای نیز کوبند و زوق الامه چینت **جواب** ذلك ان الخارج من البدن
بالاسهال الحقی کان بحاله لا یفتیر بها فهو زوق و منی کان الی نوع فاسد منقیر
فهو ذرب حی ان الحکما قد عدوا فی بالذرب ما ضل و نغیر من الغذاء فی المعتد
ولم یفعل لی الکبد استلما سار یفا عود فعضه المعتد بمنافرها اباه والنفر یز
ذرب المعتد و بین ما هو من جمیع البدن ان الاول یكون خروج الغذاء بعد و رد
من المعتد لا یطول مکثه ولا کثرت اللتان فان الخارج من جمیع البدن یكون بک
علاج انواع ان تنفیه و طویان بی اگر ممکن باشد بمقتبان مناسبه با اسهال
بمثل پارح ففرا و حبص بر یقلدان استعمال جوارشان و سفوفان و افراص
فایضه مقویه مرمعه و امعا که صفت انها از دجانته اسهالیه بی کوردیو
سپند بلا فی در کتاب جوامع خو که خفیر شرک ملبسوطی با و نوشتم منبر ما بد
که هر گاه کد سفید و خشکاش سفید مشای نرم کوفه از د و مشغال ناسه
با اب سر بنوشند اسهالا معتد من زانافع باشد و افضل ندای بی این نوع
از اسهال الجوع و عطش و ان یاد رغبتا شد و اغذیه موافقه این نوع هر طعام
محقی چون چیل و بابونه ناپینه کرده بزور و عن زنبه بخته باشند و زنده

نخیم

نخیم بر شست که نارذان نرم کوفه با صمغ عربی بران پاشند باشند و همچین
چیل و کرم یا مانسکا و بشرطیکه کرم کرم بخورد ندیسی نافع و مجرب بود و نان
که از ارد کندم و بلوط پخته باشند یا نان جو و کندم پخته باشند که در آتش
کوبند با بعضی از بود با بعضی بخورند یا نان خشک را با مغز گرد و مشوی
و غنای و پدیز بخورند و همچین اغذیه پیل و منزعفرا کثیرا اسهالهای مزین
خاصه معتد و معور السیفیتم ندای بی مغلظه مبرده ضعیف کشته باشند با
نافع باشد اما اسهال بک اطفال زایس از شیر باز کوفتن حادث شود علاج
ان اعاده شیر و سفی هر شیشی شغال با بیشتر شرب خشتاش و شرب و ورد
بختنا از مزلفان و ملتات و لختیار فایضا باشد و آنچه در وقت بر آمدن
دندان حادث کردد ناینها با فراط بنجامد علاج بنا بد کرد و دیگر انواع
اسهال اطفال و صبتا را بنکند بطن بزیره و اندیون و تخم کوفتن با بنکند
بطن و مقعد بجا و رس و سرکه خیسپانند باز بزه و کل سرخ با سرکه با بزرگ
سماق و برک مورد کوفته لبر که مخلوط کرده نافع باشد پدیز نازه و فالوده
اطفال و سفو اطفال بی نافع بود و لعاب نشه خطی و بهندان بلع فریند
کرفه تخم ریجان و بارهنگ و اسپزه بوداده اگر مقعد انها ضعیف بود بسپا
مقید بود و بکمال پوسنه لبله زرد با سنجو مصطلکی نرم کوفته با آب
کرم با کلا و دادن خاصه با ضعیف معتد باشد و اسهال بک بان نب و سفی با
شرب مورد صبح شام دادن و اطفال نیز مقید بود و صفت فالوده اطفال
نخ خشکاش سفید تخم بارهنگ از هر کدام دو مشغال تخم خرفه تخم ریجان

از هر کدام بگشاید از آنجا که بمشغال مجموع زانیم بریان نموده بگویند و نیزند
 بعد از آن بوزن جمیع برنج نیم بریان کوزه کوفته و بچینه با نکر فدا نموده
 بچینه در حین فرو کردن از شیر زرد کور و سحوی را داخل نموده بر هم زنند
 و نگاه دارند و در حین خوردن اگر قلبی روغن بادام شیرین با او بنوشند بهتر
 باشد و سفوف اطفال پوست هانله زرد مصطکی پوست نیرون پسند از هر
 دو مثقال از زبانه پوست نارنج پوست نارنجین از هر کدام بگشاید همراهِ کوفته
 و بچینه شیرینی از بمشغال تا بگشاید کاه یا آب پسته گاه با آب بارضک گاه بید
 بخوردند نافع باشد و بچینه اطفال نیم وزن جمع فندق بقرابند **سؤال**
 صرف ما بین وجع کلبه که بواسطه حصا باشد با وجع فولج چیست **جواب**
 ان الوجع الکلی بکون مبل الخلف و بخوردن ماد الی الزجلین مخدر و نام معده
 الحاذیه للکلبه الاله و بشدت و فالتخلف و بقرابند فی البول رسوب علی او بگو
 معده و بکون البول قبل يوم الوجع حسنا بفتحا و ربما احبب مع البول و بقرابند
 خرج معده و بقرابند الحمن و خروج الریح و الثقل بالمزاجه و بقرابند الاضطرار فیه
 و اما حصا الفولج بکون الوجع نازله مستقلا یبسیا و نازله اخری منعکبا و یبسیا
 و یاجت فی بلامه و یجماعه مکانا کثیرا و ینفقون اصحابه الی الحمن المخرجه المبرزة
 و ربما خرج معها ریح و ثقی من البلغم و ربما خرج لهم براز سفیح بالرائح بطوف علی
 الماء و بکون بولهم غلیظا کذا غیر نضج و لیسوا هضمه قبل یوم و بقرابند
 المسخنة المحللة الملافة من خارج کالکادان المسخنة و بشدت الوجع یجبت بناد
 الی الشقی و المعروف بالبارد و بکون لهم مع ذلك هوع شد بد و ربما یقبول بقا

و انما الوجع و سبب وجع البول و سبب وجع البول

واسر حوا

واسر حوا یضیه علاج حصا کلی و مثانه بیاید از است چون طبعش محسوس باشد
 نلبین لبیان باید نمود خفته مسهل بضر ممنوع و فی بسی نافع بود در وقت
 حتما جمع اوجاع حصا کلی و مثانه و لکن در حال وجع جاز نبود زیرا که تحریک
 حصا و مقوی وجع باشد با بهر روز در لطیح برک کلم یا کرنا که انجیر کوبید
 و چها مثقال تخم خربزه مع هفت مثقال شکر بنوشند یا بکدام ملک جلدان یا بستر
 باشد تخم خنیا خوردن و بر کلبه مثانه طلا کردن و در اصل چکان بند
 و چندید سرب و صید چکان بند نضبت و خارج حصا نماید انوی از آن
 زبل کوزانست یا مثالی قند سائید اطفال از انبشغال و بزکان را بگشاید
 یا آب سرد بنوشند نضبت کلبه مثانه از حصا نماید و انفع از ویه مجریه و صفت
 حصا کلبه مثانه خون از چهار ساله در ابتدا ی شیرین شد انکور بیکرند
 و کیفیت کردن از امر حو حکیم مؤمن علی الله در جانه در کتاب خفته بیاق و
 است چها مثقال از خون را بعد از خشک شدن سائید با دوازده مثقال شیر
 یا با آب کرفس یا آب پیل که در نکان کر لچر و اش کوبید بد هند که منفعان
 عجیب باشد و دیگر از ادویه مجربه در ماد الارنب است و طریقه جراحی از ان حکیم
 مذکور نقل کرده است قند شیرین دوز مثقال و دیگر سفوف و خراطین
 که از ترکیب بچینه است بقوت تمام نضبت حصا و خارج ان ببول نماید و نضبت
 البول و عسل و حرث فضلیت باقی نافع و مجرب است صفتان بیکرند خراطین
 سرخ زاد را بعب پاک شنند در افا بچیان بگذاردند کرد و غباری بان
 زرد خشک شود پس سخن نموده هفت مثقال از حجر الهی و زبل الحما و لیسوا

و مصطكى و مقل از رقی و ناخواه از هربا يكسفال يكسفال قند مسای جمع سوسانند
 فلد شربت و مقل با اب زریبی و مقل با اب بیل و از جمله معالجات عیبه الفل
 که در لجاج و تقبیل حصا و تقبیل عصا بول ابی است این مجنون است که از غایت
 منفعت و جلالت نایبتر مستحی بهدا الله است اجزاء شاد زده جز و است فو قش ناسه
 سال شربت از يكسفال ناسه و مقل با اب زریبی یا اب لچیح خار خست با اب بخور
 سیاه صفتان خون خشک من کور زجاج صا سفید سوخته در ما و غصه
 و ما بچ کرم و ما از بن حجر اسفنج که خیزشها سفید با هم پیچیده دراز است و صا
 اسفنج مینامند و خاکسروست تخم مرغ که جو جازان بیرون آمد باشد و حجر
 البود و صغ جو و روح از هربا يكسفال فطر اسالیون در فوشن طرامشع
 صمغ عربی تخم خطی فلفل سیاه از هر کدام يكسفال و نیم سحوقه با عسل شربند
 و همچنین دروائی که در تقبیل و لجاج حصا عدیل و نظیر ندارد و مکرر اسناد
 اعلى الله مقامه فی الجنة مبداء بکبره بوننه زریب سیاب زرد و سر و زرد زرد
 و چینه و وضع انرا کور کورده چها مقل تخم سلغم دران کوردها پر کورده شربت
 گذاشته و بخیر بر د کورده در انش من کورده و بعد از نضج زریب استخراج نموده
 سرد کرده بخورد و دیگر کباب با شور بای کجشکی که زرد بوننه مشهور است
 با طراغول بد بطور و زرد عریصه و الوتوک و در اصفها سفاحی و در زراست
 سوسنک و صغ و در زمان دندان و ننگان دم لاکن نامند مگر غلغله
 رنگ دم و زریبی نازد اکثر در کما در هزار و ابها مینشیند دم را حرکت میدهد
 و صدام میکند در وقت طهر ان بنر صدام میکند و هرگز راست نمیتواند بر بد بلکه

پریش

پریش بصر و شب است و اکثر غدا بش کرم خراطین است و همچنین ما در شان
 و ما عسره بهنر فوی زریب خوردن و در بخاری بول کداردن منک بزها
 با بول بیرون آورد و اگر چند روز صبح بخورد و از بخورد و شیشور با اینغله
 بخورد شقای کلی حاصل آید باذن الله تعالی و باید دانست که آنچه تقبیل و لجاج
 حصا مشانه نماید لجاج حصا کلیه نیزه نماید و غیر عکس سؤل فرق نماید
 و جمع فولنجی حادث بشود از سنک که در اما مؤلفه شده باشد با وجع فولنجی
 که بواسطه خلط غلیظ بلغمیکه منثبت شده باشد با معاضه چنانست چون
 ذلك ان الوجع عن الحصا يكون تلخا و في مكان واحد غير منبسط ولا يمتد
 و ربما تفقد فيه الفولنج البلغمي ويسكن بالخص المخبئه من الالبه و نحوها من غير
 التحن بخلاف الفولنج اللطيف فانه يكون معه تمدد و ربما كان معه باح في البطن
 و يمتد في الامعاء ويسكن مع استعمال المسخنة شربا و كما ان فو قش ناسه ما بدست
 ما يقال منه وهو فرق غير علاج ان يبايد انست انما فولنج بنا و ايج شخ
 در رساله فولنجیه بیان فرموده است بسیار است این رساله کجا بشن بسیار جمع
 ان ندارد و طبیعت نفس هم بدینا معالجه بعضی از ان تمام و صدف معالجه
 بعضی بلغمی میشود و در ای است که سیاه علاج مطلق فولنج و اقسا مشهوره کثیر
 الحدیث ان که در کتب مشهوره و غیره ذکر نموده اند با بعضی از معالجات که سفید
 اینهمه ان از اسناد جنت مکان شنیده و نحو هم بخیر نموده اند صا شربت
 دانست که قانون کلی در علاج فولنج است که اول از خفها البته و شبان ملتین
 خصا که جمائی نیز بوده باشد پس از ان خفها فویه و حاده بحسب اقتضای حال

کنند

کند اولی از خوردن سهل بود و از نگرار حقه اخر زینا بد نمود بلکه از نگرار
 استغفار حاصل اید و لیکن مابین ضرر و حقه مهلتی بقدر یک ساعت است و کسی را
 که اکثر از فای فویج غار ضعیف و لیکن بسیار شد باید باشد از این حقه بسیار
 منفع منکر در دیگر ندرت است این ساسنا بکشتال بیان زدینک مثقال در وزن
 کوچک هفت مثقال حقه کند و خورد در ریشه این ساسنا بکشتال و باد بان بکشتال
 نبات و روغن کوچک از هر یک هفت مثقال که خاوی کثیر از فویجین مابین حقه و
 مشرب و حقت یافته اند خاصه کسانی که فویج ریحی بود و شراب جالصال ضعیف
 باشد پس عطش غالب شود نامکن بود اول صبر نسبت بر عطش و الا کفا قبل از
 مزوج بکل این نبات بود با اینجائبر سرد کرده بنوشند و از شراب مسهلان
 مدتران اخر زینا باید کرد خاصه و فیکه فویج ثقیلی باشد و گاه باشد که عقیق
 حاد مخصوص که با فعل شدن در الحاره باشد منع و مقصود نهی و کورجادت
 کرد در ندرت ان باد همان مسکنه بارده فائزه نسکن باید از مثل درهن بنفشه
 بادام و زرد زخم و روغن کل سرخ و غیره و گاه باشد که از استعمال شیناق
 حقه نفعی در دفع حاد است که در اصلاح ان بصفتی برک مورد درهن الورد
 مزه هم نموده تا نماید حقه حقه لیسنه که نافع است فویج شدید را عنا و سیتا
 بیکتانه خاویج خطی یا بونه اکلیل الملک شیناق بنفشه عنبل الثعلب خباز
 کاسنی از هر کدام دو مثقال کافور سبوس کسک بزرگ سفید از هر کدام هفت مثقال
 آب برک چغندر پیاله فلوس شکر سرخ کز نکین علفی زنجبیل از هر یک دو اذ
 مثقال در وزن بادام سه مثقال در وزن چینی بکشتال داخل هم کرده نیم گرم در

معمود از ندرت حقه دیگر که انواع فویج زانافع است علاوه از او و به مد کور
 سنامکی سه مثقال اینسون باد بان نخ کرفس ریشه باد بان بزرگ سداب از هر کدام
 دو مثقال پوره ارمی نمک از هر کدام یک مثقال در اجمل کرده نیم گرم بطریق
 مذکور معمول از ندرت صفت شیناقی که فویج بکشد پوره ارمی نمک هفت مثقال
 کوفه و پنجه یا شکر سرخ کز نکین علفی باد و شیناق سبب سازند با انکه در
 شیناق سازند با انکه شکر سرخ و عسل قوام آورده شیناق سازند
 و جالبوس کوبد کوچک و جوی شیناق بکشد اما حاد و کز در و بان حقی بوده باشد
 از اکل ثوم تقصیر نباید نمود که بهترین معالجات باشد بی سنجام و از ندرت
 فویج ریحی و کبلیج و عدم احداث عطش خاصه است که در غیر ان یافت نمیشود
 در بنفشه یکی از اعظم خدام امام زاده اعظم حضرت شاه مرد عبد العظیم بان
 علت سبب شده بود بعد از پاس از حکماء و حیات حقیقه معالجی بعرفی کور کرد
 شیناقی علی الاطلاق شیناقی عاجلی کرامت فرموده و همچنین سبب از اشخاص
 بعرفی شرب چای دادن رفع شد و اما از شراب هم در بعضی از امراض مفید
 و لیکن بعد از پاس زخم معالجان و فو جان است استعمال ازین مقوله و محمد
 زکر یاد زحاری ز علاج فویج ریحی مینور ما بد که و چینی که از ریح غلبه طحا
 کرد در مداوی خاصه ان فویج مجرب است بکرات مراد در عسر نفع و از ان
 وجع بمتره سحر است خلاصه اولی و انب و معالجان فویج از مطالع را نکند
 معتبر این فن غافل نباید شد زیرا که این درد مهلک ترین دردها است
 که نافع فویج و فنج شکم و در معدن متان و انکه ندرت زهر کاه و ریوند

در بقیه این مسائل نیز کون دروغن یا اذام تلخ ضار است که در بکده مین نفع دارد
 بکیرند کار در سبوسر کندی نمک خاکستر مشای هم موضع وجع کما در نمابند
 و کلاب این بنیان کرم کرده پیار خیز ز کرده بشک ببند از نافع بود و اما اغذ
 اصحاب فولنج بیاید از انسکه در فولنج بارد مادامیکه وجع بوده باشد و بعد
 از وجع نامکن بود اقل آن بکشانند و زاست از طعام و آب اجناس را بجا باشد بعد
 از آن هم امضا بخورد آب مری شور یا چوب طیبه مالیده و به دار بدار چینی و بخیل
 و صغیر و زیره و مغز هل و سیر یا بکرد از اجرام لحوم آنها احتراز باید نمود و
 نخود آب کوشش خورس بر بهترین اغذیه ایشان باشد و چنانچه از نخود آب بخورد
 بمانند باید که شور یا سیر که شیره کل بر نفع دار با شور یا سیر که وقتند
 بوده باشد و جیره که مطببات کلاب مغز هل و محلا از عسل و شکر کویه
 باشند و اوق است سقائل مزه مابین زخم جاده بواسطه احتیاس نقل
 باشد باز جاده از لایع هواد حاده باشد چه چیز است جواب این از اجز
 الحادث لا حنیاس بلبعه حروج رطوبه هم مستی اعراض الانعام غیر ثقل و از آنج
 من الثقل شی خرج بابا و بعضر شد بد و جلد و ولم و رتبا خرج معدوم و
 به ثقل فی البطن من اسفله و اما الحادث اللایع فخرج منه الحادث اللایع بلبعه
 حراره الكبد فاولها خلط الحار و ما یبعها من حراره الغم و العطر و انصباغ
 البول و يكون التخرج مع ما یخرج من البرز يكون مختلاصا رالی التصفر
 علاج ان نلبین طیبعت بود بجمها البته مزلفه و شبان فاش و شرب منضج و مصل
 مزلفه بار و غن یا اذام و مانند آن چنانکه تفصیل از در رساله اسهال التمدد

کرم

کردیم ولیکن در زخم نفع از شبان و حنفیه بیشتر از مشربان بود اما
 زخم طفلال اکواز و طو برود بود با سافل علاج آن است که سبیل را با برنج کوه
 نافه بر آن افکند بدشا شد و همچنین است خاکسرخ و سوزن با برکاو در سبب بر خا
 بشکل کوسقند کرم کرده در لته بسنه نشانی عظیم نافع بود و لیکر چند آن
 مبالغه بناید کرد که از خوار وضع قلب حاصل آید و دیگر شبان مغز شنگار
 سوخته با فندق سوخته با دانه سفید باشد و اجناس از آب هوای سرد
 بود و غذای شیر خور فقط با شور یا با اذام مناسب شد و آنچه از سبب
 دیگر حادث شده باشد با خفت وضع مدای هر نوع علاج کنند با رند
 و تخم ریحان را با غالب بهدا نه بخند و بار و غن یا اذام مفید بود و همچنین با
 بوداده با کلاب کرم با سیر خاصه و فندک شو هضم و هضمه بران سابق بود
 باشد و دیگر زرده تخم مرغ بار و غن کل سرخ امخته نیم کرم علیل را بر آن
 نشانی چند آنکه مفعول از خود کشد مفید بود و در جبهه اراده حسیرت
 شیرین و شربتی و تناول سبب داشت نارذان و مانند آن مفید و مجرب بود
المطلب التاسع و مرفی الامراض التي تشبه و فوعها فی الكبد سؤل
 چه مرفی است مابین ورم کبد با ورم غشاء جلد مرکب جواب این لکن
 ورم الكبد يكون الوجع معه ثقلا و امدار البول قاسدا و البرز طبا و البطر
 لیتا و اما ورم غشاء فیکون الوجع منه ناخسا و البول معه صا الحا و البرز
 حیا فا الا ان يكون الورم من جهة المفرغ من الكبد فیتبع ما يدخل اليها من اللبنا
 و لا یبعد نفوذ صفوه الغذاء الی الكبد لا یلین البطن سؤل چه مرفی است

مرفی
 فرفی
 الامراض
 التي تشبه

ما بين اسهال الكبد كحادث يسود بواسطة ما سار بقايا اسهال الكبد حاد
 يسود بسبب ضعف جاذبة الكبد جواسيب ان الاسهال لبطان جاذبة الكبد ضعفت
 بلزوا عرض الكبد من تغير لون السد لفساد الدم المتولد في الكبد لانها فان منها الى
 جميع البدن وتغير حال البول ويحلج عدم الجذب ضعفة لا يكون الا وقد حصل من
 تغيرت نوره وتماما كان بعضه ارض منه واحادة حاد بحيث يضعف القوى وتما
 يندفع نفس الشهوة وفساد الهضم ليس كذلك حال السد فان الاسهال يكون خاليا
 عما ذكرنا ويحسن فيه شغل في البطن ويكون شهوة المعدة بخالها وربما كانت
 لسدة حاجة البدن ونفاضة المعدة مع عانة السد سوء ال چه من في اسهالين
 اسهالا كه سيب او ما قبل كبد باسهد باسها اليك سبب كبد باسهد جواسيب
 ان الخارج مما بعد الكبد يخرج بحدود ولا كذلك الخارج مما قبلها وايضا ان الخا
 في النوع الاول يكون كبلوسا وفي النوع الثاني يكون ما خلط اورد و بان
 الاعضاء والاختلاط مابنه يصرفها للكلى علاج ضربك ازان بازاله سبب كبد
 ودر سده نفع سده كبد باسهد ودر ضعف نفوسه ونقصه بد بود از خلط
 غالب خصوصا در موفوبه ودر رساله اسهال به كفته ايم اكر اسهال باضعف
 كبد وحرارت ان باسهد شرب بكتفاله خصوصا شربا شربا يذو شغال رقتبه
 بارب سبب نظليه تضميد كبد بمقويات معتدده واخذ باس با دام ساده با
 باز رسل با باسها با با ناردان نافع بود سوء ال چه من في اسهالين اسهال
 حوني از كبد بواسطة سده بود با اسهال حوني كده بواسطة ضعف قوة مقبته
 باسهد جواسيب ان الدم الخارج للسد يكون احمر غليظا واسود محضرا و

البدن
 يندفع
 النفس
 الشهوة
 وفساد
 الهضم
 ليس
 كذلك
 حال
 السد
 فان
 الاسهال
 يكون
 خاليا
 عما
 ذكرنا
 ويحسن
 فيه
 شغل
 في
 البطن
 ويكون
 شهوة
 المعدة
 بخالها
 وربما
 كانت
 لسدة
 حاجة
 البدن
 ونفاضة
 المعدة
 مع
 عانة
 السد
 سوء
 ال
 چه
 من
 في
 اسهالين
 اسهالا
 كه
 سيب
 او
 ما
 قبل
 كبد
 باسهد
 باسها
 اليك
 سبب
 كبد
 باسهد
 جواسيب
 ان
 الخارج
 مما
 بعد
 الكبد
 يخرج
 بحدود
 ولا
 كذلك
 الخارج
 مما
 قبلها
 وايضا
 ان
 الخا
 في
 النوع
 الاول
 يكون
 كبلوسا
 وفي
 النوع
 الثاني
 يكون
 ما
 خلط
 اورد
 و بان
 الاعضاء
 والاختلاط
 مابنه
 يصرفها
 للكلى
 علاج
 ضربك
 ازان
 بازاله
 سبب
 كبد
 ودر
 سده
 نفع
 سده
 كبد
 باسهد
 ودر
 ضعف
 نفوسه
 ونقصه
 بد
 بود
 از
 خلط
 غالب
 خصوصا
 در
 موفوبه
 ودر
 رساله
 اسهال
 به
 كفته
 ايم
 اكر
 اسهال
 باضعف
 كبد
 وحرارت
 ان
 باسهد
 شرب
 بكتفاله
 خصوصا
 شربا
 شربا
 يذو
 شغال
 رقتبه
 بارب
 سبب
 نظليه
 تضميد
 كبد
 بمقويات
 معتدده
 واخذ
 باس
 با دام
 ساده
 با
 باز
 رسل
 با باسها
 با با ناردان
 نافع
 بود
 سوء
 ال
 چه
 من
 في
 اسهالين
 اسهال
 حوني
 از
 كبد
 بواسطة
 سده
 بود
 با اسهال
 حوني
 كده
 بواسطة
 ضعف
 قوة
 مقبته
 باسهد
 جواسيب
 ان
 الدم
 الخارج
 للسد
 يكون
 احمر
 غليظا
 واسود
 محضرا و

يكون

يكون لون البدن في حال الطبيعة ويحسن منه شغل واما الحادش عن ضعف القوة
 المتغيرة فيكون لون الدم غساليا ونوره فيها ما يبا ولون البدن معه ما يبا الى
 الصفرة وربما يبعثه فتح الاجفان والاندام ويكون مع ذلك خالها عن الثقل وتغير
 معه نضج البول والبرز سوء ال چه من في اسهالين اسهال دم كبد تابع باسهد
 مرضه ضعف قوة مقبته باسهد ادمي كه تابع باسهد مرضه ضعف قوة ما سكره
 جواسيب ان الفرق بينهما صعب بل سنصعب لهما بسنويان في حواره البطن
 والبول ونين راجحة الخارج ويسنويان في عدم النضج البول وكثرة الزبد في حور
 رجاج في البطن وفرق في الان تغير لون البدن في ضعف القوة الهاضمة اكثر
 من تغيره في ضعف القوة الماسكة ايضا ان ضعف القوة الماسكة يبعثه فصرهما
 الراحة بعد رور ود الغذاء وخروج دم كثير في دفتنه وان كان لك ضعف الهضم
 فانهمه ودقق في نظره لان هذه الفرو في الدقيقه الخطيه الخطر في الطب فان اللد
 منها يختلف اختلافا كثيرا والخطري في ذلك خطر عظيم فاني رايت المشهورين من
 اطباء زماننا لا يعلمون في فروق امراض المشبهه مطلقا سوء ال چه من في اسهالين
 ما بين اسهال الدم كبد كه بواسطة انفجار ديميله و كبد باسهد باسها ادمي
 كه بواسطة سده كبد باسهد جواسيب ان الخارج من اللد يميله يكون مختلطا
 فيخرج مع دم مختلط وصد يد وينقد ذلك لادله بل ورم الكبد المنفجر واما
 الدم الخارج للسد فيكون غليظا اسود كاللوري لا يكون مع ذلك ولا
 قبله شئ من علامات الورم ولا يكون معه ثقل ونخف كما يخرج من الدم
 علاج انواع دمو كبد كه بعضه وسنظار باي كبد وبعضه ما م كبد

البدن

گویند علاج ضعف کبد باشد و ترك نان در او بگذرد که کبد را ضعیف
 کرد از هضم نان عاجز و بر هضم گوشت قادر باشد و حال عکس ضعیف رخسار
 بود و باید به بیارت مجیس خون نمایند بلکه هرگاه ما بنوی از قصد بود فصل
 باید کرد و بخور اسهال با فراط وضعف بابت سد ماله ماده بجهتی دیگر نمایند
 مثل شد اطراف و بدین ما نندان و تقویت کبد بگویند بعد از آن با آب
 اسهال خون که معدل و مقوی کبد باشد از سفوف و افراط و صند و آب
 خابنه مقبره مقوی بر فوج چنانچه صفت آنها در خانه رساله اسهال استمداد
 شد بند برنج حبه نمایند و اما اسهال دموی اطحال ضعیف ضعیف را
 بهترین معالجان سخی عصاره برك بارهنگ باشد بعد از هر دفعه که در اطال
 فارغ شوند در آب برك بارهنگ که با قافی الش کرم کرده باشند نمایند
 و خوردن برنج سفال بارهنگ بار و عن بادام و شربیم سفال کل
 با این بعبان نافع بود و فادر هر جوانی با معدن در دوغ کای با آب
 برك بارهنگ با آب پیسش با به نوش بسوی ضد بود و در حرم مبراز و
 صفرم آید خورده شبرین ناشنا خوردن در اسهال دموی اطفال بخوردن
 بلوط بوداده را بل شود انشاء الله تعالی چه من فرست ما بین اسهال
 دموی کبد با اسهال دموی جوی آب الفرف بینها بوجوه الاول
 ان الاسهال الكبد لا يكون مع جمع التبريد بخلاف المعوي الثالث ان الكبد
 مع هنر اللبدن بخلاف المعوي لا اذا افراط والاربع ان الخارج من الكبد
 يكون شديد التنن و در نما بدیع الحی و العطر و الثهاب لا کذلک المعوي

و اما اسهال دموی که از اسهال دموی است

فانها لا يكون
 الا مع الوجع
 و الثاني ان الكبد
 مع اسهال بخلاف
 المعوي

و الخامس ان اسهال الكبد يواز و ينكث في حالة الجوع و خلو المعدة بخلاف
 المعوي علاج انواع دموي و اسهال او و به مقبره که منفع من لوز با سفوف
 معزى و حقه ما زلفه و فوسج مغزى و اخر حفنة زنتاسه صفت سفال با
 روغن بادام و و سفال و همچنین حفنة زنج و زرد منم مرغ و کاغذ
 سوخته و روغن کل سرخ بسوی مقبل و مجرب بود و و سفال صمغ عربی
 با آب سرد و بکسفال بز و الورود با آب برك بارهنگ علاج شای بود و اگر
 قوه مساعده نموده و ما بنوی بوده باشد علاج ان ضد با سلق و فلوپتا
 باید کرد سق ال چه من فرست طابین بر فادن طادته مر املا و مراره صفرا
 با بر فادن حادته بسبب که در مجرای مراره واقع بشود و جوی آب اما الفرف
 بینها فزون الحادث الامتلا المراره لا ينعدمه انصباع البراز دفعه ولا ينقطع
 صبره بله بل لا بد من اندفاع شق من المراره الصفرا الى الامعاء و نزول صمغ البول
 مع الامتلاء و كذلك نزول الشغل مع ما المره فان الطلوع عن السدة فعدمه
 صمغ البراز دفعه و بشتند مع صمغ البول ان كانت السدة في مجرى المتصل من
 المراره بالامعاء و ان كانت في المجرى المتصل من الكبد بالمراره فصمغ البول دفعه
 و انقطاع صمغ البراز قليلا قليلا لا يوجد مع ذلك من الشغل كما يوجد مع الامتلاء
 سق ال چه من فرست طابین بر فادن حادته بواسطه سد در مجرای مراره متصل
 بکبد باشد با بر فادن بواسطه سد و افعد در مجرای مراره متصل با صفا بله
 جوی آب ذلك ان الحادث السدة الواقعة في المجرى الاعلى عن المراره ينصنع
 البول معه و لا ينعدم صمغ البراز قليلا قليلا بخلاف السدة الواقعة في مجرى

المصل بالامعاء فيقطع انصباع البرز دفعه و بناخر بعد انصباع البول بقدر
 اصلا المرارة ثم يحدث البرقان سؤال چه فرقی است میان برقان حاد و سبب
 عرفی یا برقان حاد و سبب نخونه کبد جواب ان الاول يكون الكبد ساله
 والبول يضيح احسن الفوام ويكدمه لابل نخونه الكبد كالعطر والحق الصفراوي وهذا
 النوع يحد قليلا قليلا وربما كان غبرام بجمله البدن وبعد مع البول يضيح بيضاء
 اعراض مثل مزاج الكبد الحار وتعلت فيما ترعلاج برقان در جميع اصنافه
 سبب فمضج سدد و تنقبه بدن از خط غالب فعل بود الا در بحر که اعانه
 لطيف بود بر دفع بوسبع مسام و نلين جلد و زرق ماده و برهين فبان
 باشد برقان سود که انرا برقان سنگ کو بندد بايد انست که در برقان سنگ
 سده در مابین مراره و امعا باشد که انرا برقان فولنجی بنیز کو بندد چنانچه
 نشاید نمود و از جمله مثقاله منفره من نقشه اسنچهار مثقال با بنیت مثقال
 شکر سرخ و ده مثقال کلایه بنوشند همچنين مسهلکه در اکثر امراض صفراوی
 نافع باشد صفتان سنامکی چهار مثقال پوسن هلبه زرد و سه مثقال کلایه
 ريشه کاسنی نیم کاسنی هر يك دو مثقال هر هتنگ دوازده مثقال همه را غصا
 وجوستانه جمع صاف نموده و نجیبین با شرحش پانزده مثقال دران میان
 حل کرده بخوردن اما لادن به صاحب برقان اشانار و اش زرد شک و آب نخون
 و اب لیمو و نارنج است و دیگر ابانار بر زوب بندد و در منفره چار با سکنجبین
 و کاهو یا سکنجبین موافق باشد و ما سکا و دروغ و اش و دروغ همه مفیدند
 و کوبند انبلع سبک صفراوی نافع بود و در برقان اسود نخود را کوشند

برغاله

برغاله و جوجه خر و سراسر که سر که شبر چقدر دارا و اش سکنجبین صفراوی
 مفید باشد الله اعلم سؤال من زمانه اسنفائی که بواسطه سده در بحر که
 کلبه باشد یا اسنفائی که بواسطه ضعف کبد باشد چنانچه جواب ذلك ان
 الحادث لست في مجاری البول بعدم مع البول و بقل و يكون لحوال الكبد سببه
 الا اذا طان مدته بخلاف الحادث لضعف الكبد فيكون معه لابل الضعف من الصفرا
 البدن والوجه و يضيح العينين والقد بين و لين البطن و ضعف الهضم و كثرة الوباء
 والفرامز و زرق البول و زهل البدن علاج جميع اصنافه لو كان نيدا بزر که نشا
 نولد فضول و رطوبات باید نمود و از جمع مرطبات و معظلات مستدانت
 و اکثرا غده و اش به اجناس باید انست و اسهال رطوبات و از البریه
 بر فو و ندر بیج با اشیا غیر شدیده نخونه و تحلل ریاح و نعلیل مزاج کبد
 و نخونه کبد بوده باشد و بهتر من مسهلا و منضجانی ایشان که خالی از ضرر
 و مناخرین از اطباء کلا منفق میباشند اینست صفت منضج ناجز استنبین
 رومی خا رخسک کل کا و زبان اصل السوسن نقشه بر سیمان هر يك دو مثقال
 نیم کاسنی نیم خیار هر يك دو مثقال دوازده بکثقال و نجیبین پنج مثقال بقوه
 شریف دینار سه مثقال و بعضی از نسخه نایب مثقال صفت مسهل استنبین
 رومی غلبه نقشه کل سبب ريشه کاسنی از هر يك دو مثقال پوسن هلبه
 زرد سنامکی هر يك سه مثقال و نجیبین دوازده مثقال درون نجیبی کثقال
 و عن بادام دو مثقال و اگر کبک کرده داشته باشد با درم در کبد سنگ
 دوازده مثقال فلوس خا صرافه باید نمود و اگر اسنفائی لخم سبب ان

حراره كبد با ورم ان با احتباس خون معنا الخروج مثل خون جگر و بواسیر
 بود فصد با سلق و بی نافع و مجرب بوده باشد صفت شربت بنار که مستعمل
 است مخ کاسنی و لسته کاسنی هر یک هفت مثقال کل سرخ تخم کثوث در کمان
 لسته هر یک پنج مثقال بنار و زکام و زبان هر یک دو مثقال خنسا بنده و جوشنا
 صاف نموده با شکر هفتاد مثقال بقوام آورده از انش برداشته و چون چینه
 بسیار خوب هفت مثقال نرم ساخته و مخلوط نمایند قدر شربت سه مثقال
 نایخ مثقال ما اغذیه مستعملین بسیار است که واجبست در تقبل غذا و
 ایشان غمناکها نام نمودن چینه اینکه گفته اند بوزن باید در آورد و اما آن
 ایشان باید که سرخ بنار با آب کاسنی که گفته بچوشانند تا بثلث آید
 سرخ نموده بنوشند و بازه بر سر و زان غذا هم نوشند حتی آنکه بعضی گفته
 که در بنار با لسته از امراض بود و اگر بکلای عرف و زان با نه و عرف کاسنی
 کا و زبان و مانند آن بحسب مزاج بدل آب کفایت نمایند نمود با مخلوط با آب
 بهتر باشد و بعضی بنار اغذیه بخورد با کوشک کبوتر و طه و ج و عصفور
 و مانند آنها باز پره و زار چینی و هل موافق باشد و بعضی از شها طعام
 با بونه و شبت با دار چینی و زعفران هم جایز بود و در استسقا حار افضا
 با آب نارین و آب هندوانه با سکببین و خربزه کرمک و کاهو باید نمود و کسر
 از مسکن عطش و مفتاح سد و مستعملین است زرشک و اشان در همه
 موافق باشد سق ال مزق مابین صلاحه طحال که بواسطه ورم باشد با
 صلاحه طحال که بواسطه ورم باشد چینه جواب ذلك ان الصلابة

عن الورد

عن الورد بتدفع الطحال معها بالجرج و لا ينغز ولا يندفع وليس كذلك الخادث
 عن الورد فان الطحال معها ينغز في جوفه ورتما كان فرفرة عند الفتر بخلاف
 الاول ورتما يتبع الثاني فساد اللون بخلاف الاول علاج ان اگر کثیر در خون
 بوده باشد اول فصد اسلم و بعد فصد با سلق یا بد کرد بعد از ان شربت بنار
 با عرف کاسنی و مسهلا سودا و ضمید طحال بسره که گفته اشقی پوست لسته که بپوش
 سداب سرکه کلاب و غیره کل سرخ طلا به نماید و زبانه و اربعه اطریقی هم
 نافع باشد و احباب بخار بگفته اند که اگر بجهت صلاحه طحال کاغذی فصد در
 طحال بزید و بعسل مالید و خورد نرم کوفته بزبان یا شکر به بنیدند نافع باشد
 و اطباء هند جهت مطحول ضمید نمودن نمودن بدقی کر سینه با فلفله سفید
 خنجر که دره علاج نافع و مجرب پیدا کنند و دیگر آنکه هندوانه بنده و نصف کرده
 نصفی را بر محل طحال حکمی بنهند و اول و جعی مثل بدید بدی می آید پس ساکن
 و زایل گردد اما اغذیه که مرض طحال را موافق و نافع بود اش سرکه شکر کل
 و نافع پر چغندر کاسنی و کبر و زان پخته باشند و همچنین سکببین و طه
 کبر و زنی سیر و زنی باد بخان با طعام شبت با بونه و زنی سیر و زنی پلاوه
 نافع بود و صالح باشد با جمله اغذیه که از سرکه سلخته باشند بی مفید بود
 المطلوب لعاشق مزق و الامراض التي تشبهه و فوعها في الكلى سق ال
 فرق مابین رمل و سنگی که از کلیه خارج کرد در بار رمل و سنگی که از مثانه خارج
 شود چیست جوا است لسان الخارج من الكلى يكون اصفر و احمر و يكون
 معه الوجع في الفطر و مكان الكلى و لا يخرج دفعه و اما الخارج من المثانه

افضل
 في فركه

فلونه الى البياض ويخرج ذفعة قليلا قليلا ويكون معه الوجع في المثانة علاج
 مذكور شدد فرز في فوليح وخصا سوال فرز ما بين ورم ذر نفس كليه
 باورم در عشاء وعر في كليه باشد چه چیز است جواب ان الورم الحادث
 للم الكلي يكون الوجع معه قليلا متدا ورتما احبب مع البول او قل فاما ورم
 العروق فيسحب مع البول ويكون وجعه ناعسا وغازا واما ورم الاغشية
 فيكون الوجع معه ناعسا ولا يحبس مع البول سوال فرز ما بين ورجع كلبه
 بعلى جمع شدن بول وحبسا بول در او چیست جواب ان الوجع لاجتماع
 المثانة يكون ثقل وشمس في موضع الكل مخصوصة بول وبقدر حبسا بول
 ويعدم مع اعلام الورم واما الحادث من قبل الورم فيقدم الوجع من على المثانة
 البول ويكون الوجع مع شواهد الورم كالحمى والطرش وحرارة الموضع في الحارة
 الموضع والاشفاق بالسخنة في البارد سوال فرز ما بين ورجع كلبه بواسطة
 خصا باوجع كلبه بواسطة ريج چیست جواب ان الوجع في الخصا بقدر البول
 الصافي والرملي واما الحادث عن الريح في الوجع حالبا عن النقل وينفع بالسخنة
 والحللة سوال فرز ما بين نفس بول كلبه بواسطة ورم مثانه بوجه شدد
 چه چیز است جواب ذلك ان عسر البول مع الورم لا يكون ذفعة بل قليلا
 قليلا ويكون مع الام شديدا واذ اغمر في البول الوجع ولا يسطيع الغر عليه
 وتمام ظهر للحرس ويكون مع الممتد ورتما كان مع غشي وانشج واما نفس للخصا
 فانه يكون له ناعسا تابا وبقدره بول دمل ورتما نزل العليل فخرج البول
 وبيع ذلك حكمة الغضيب سوال فرز ما بين نفس بول كلبه بواسطة خون

والوجع في المثانة

صبيح در مثانه باشد بانفس بول كلبه بواسطة باشد چه چیز است جواب
 ذلك ان العسر النابع للخصا يوجد معه ما ذكرنا لها من الدلائل المنقذة ونفس
 النابع للدم الجامد بقدره خروج الدم البول واعقبه نفس البول سوال
 فرز ما بين نفس بول كلبه بواسطة حدث ونزوي وباشد بانفس بول كلبه بوجه
 خصا بوجه باشد چه چیز است جواب ان النابع لحدة البول يتبعه غراض
 موجبة الحدة كالحمى الحادة وغلبة الخاط الحادة والصفراء ويتبعه ايضا البول
 وحرارة ريجنه ونفس البول مع شعور لذعه وحدته عند اذارة اطلاق الحرة
 واما نفس للخصا بعلم تمام فرغ لا بل الخصا سوال فرز ما بين حبسا
 بول كلبه بواسطة سده كدر مجري في مثانه باشد با حبسا كرسه در حركه
 تحت مثانه باشد چه چیز است جواب ان الحادث لسده في مجارى القا
 يفرغ منه المثانة فلا يصل اليها وتخلص المثانة لذلك عن النقل والتمدد فجلا
 السده في المجارى المسافة فان المثانة يوجد ملوثة ويحس مع ذلك بالثقل
 والتمدد في مكانها سوال فرز ما بين حبسا بول كلبه سده در اصل قضيه
 باشد با حبسا بول كلبه بعلى سده املاي مثانه باشد چه چیز است جواب
 ان الاحبسا النابع لاملاء المثانة يكون لحبسا البول بعلى املاءها من البول
 وليس كذلك الحادث عن السده فان الاحبسا مع بقدم على املاءها يكون
 معه ايضا الدلائل السادة للدم الجامد والخصا سوال فرز ما بين نفس
 كلبه بعلى جفاف وطوبه باله من قضيب باشد بانفس بول كلبه بعلى حدث وسده
 بوجه باشد چه چیز است جواب ان النابع لجفاف الوطوبه يتبعه هزال البدن

وخاصة وبقدم حيطان ووجه لك وندبير سخن بچفت بودك ذلك جفان
 الاحليل وقله واما الحادث بحدته فبذبة الشعو بلذعه وكل ما خرج منه شئ
 زاد نغسه وخرج البول من صبغ احاد الراجحة كما مر سؤال من في مائين عشر
 كره بعلك ضعفا ما ذبه كلمة باشد باعشر بوليكه بعلك ضعفا باعشر كره باشد
 چه چنين جواب ان النابع لضعف الدافعه يكون معه الكلبان ملووه من
 المائيه وبعين افعالها وندد ما وابلها اياها وليس كذلك الحادث لضعف
 الحادث به فانه ربما يبعده من البطن واستسقاء والاحساس بالثقل في موضع الكبد
 علاج مشترك النفع جميع اقسام ان استعمال بزق وغمام ونكيد وضميد و
 شرب صلدان بوده باشد وفضد باسلق وصابون وما اشبهه با شرب بنفسه
 نافع باشد وبعين هفت متقال ابر كين خربا اسبوشند در كودن بول
 في عدل است ديگر تخم خبار و تخم خربزه كرمك و تخم خرفه و تخم پنجه پنبه دانه
 و تخم كدو و تخم خنكاش هريك و متقال در اب بشركشيد با شرب بنفسه
 هفت متقال با بانان سفيد سه متقال ناشنا بوشند خاصه اگر باعشر بول
 خرفه هم باشد بسيار مفيد است و كويندو كافور و بصور در احليل ضد
 بول مكشيد و بعين كل زجر با كوفه ابل و زابرغانه مالند و قتل زاضاد
 كند بول بكشيد و خوردن سفوف خراطين با ماء الشعير با شرب بنفسه
 با باب برك كركر و اش كره بول كويند بول بول است اما اسر و عشر البول
 اطفال رضيعه صديا اگر بسبب يك سنك كرده و مثانه باشد با برك كره
 عسرب بر زهار و كرده مالند و با حليل چيكا بندين و از مودان حصا

رضيعه

رضيع و رضيعه الجناب في مودن و حجر النور و باب سائيه فبسه كاغذ
 بان الوده با حليل من سمان و در اب طبع خنكاري و سخطي با بونه و خا حسد
 تا كرم كرم هر روز در صفت فعه نشاندن و بعد از بيرون آمدن از بدن
 بروغن عسرب چرب نمودن و نمي داندك خرسر كلانج جاره كدر سنان كركر
 كويند با كلانج پيردر شرب حل كرده خوزا بندين و با حليل نيز چيكا بندين مفيد
 بود و بعين خا كرسر عسرب با ابيد انجبر بوده كوفه بر پشت عانه و كرده پير
 و اب طبع چند عدد عكه كه كلانج جاره باشد و كلانج پير بطرف مودن كور از
 ساخته بماند مفيد بود و از مناولان ابچه رضيع نواند خورد و مرضه بخورد
 اما اغذيه ان نخود اب با زردك و كوشك چرب چنه و اش شلغم و اش كرم
 با نيزه و مغز هل و مغز خيار و اب هندوانه و خربزه كرمك و كرفه بنوده
 باشد بخود اب با در و به حاره و كوشك و شرب ماء العسل و سبزو پياز هم
 موافق بود و در او ابل جناب از جوامض و فوايض مالح و حريف را
 لازم و واجب است الله اعلم سؤال من في مائين نغظير بوليكه بعلك
 اسرخاء عضل مثانه باشد با نغظير بوليكه بعلك بول باشد چيكا
 جواب ان النابع لا اسرخاء العضل ببعده عند الاحساس بالندفع من
 البول عن المثانه وعدم علامان الحده و ربما ينفذم ذلك سقطة و ضرب
 على فقاء العجز و اعصابه النغظير و ربما يبعده اسرخاء عضوا اخر كالشرح و لبر
 ان لك مع الحده فانه يعلم مما تقدم في دلائل الحده بلذع البول و حده
 علاج ان مبدرات بارده و ما سدل البول و اشيا ان باشد و اگر در مثانه

و مردین عارض کرد بعد از فی واستفراغ بحسب مناسبت و هر روز در آب
 گوگرد بنشانند و خوب نمکس بدهند و اگر کاهی معجون میناک با فلوینا
 با قلیلی مزاج بخورد نافع بود و فرض که جهت فطر البول حار و حره البول
 و عسر البول و بول آله نافع باشد اینست صفات صفتان صفت عسر البول
 خیارین نمک کمان نشانه مکنسه صفات نمک کمان کفایت فرم کوفته بالآب
 و صرخه صبح بکمال با شکر نخخاش بخورد و سفوف نمک کمان
 خشک بوداده و بلوط بوداده و کند نافع باشد و غذا نخورد آب کوشک
 و نهرو و کوبور و سا بر کوبید با نوبل حاره و اکل سیرینیا و انجیر خشک و
 مداومت بحمام بسنی نافع و مفید بود **سؤال** مزاج مابین نفوس که حاد
 بشود سبب الساع عروق ضواریت با این که در فضیله و حوالی فضیلت
 با اناط حداده بسبب و عصبه فضیلت است چه چیز است **جواب**
 ان الحاد للروح المولد في الذکر يكون معه خلل الذکر و تمام کان بعقب
 جماع مفرط و لا كذلك الاول فانه يقدم معه الاخلاص و يكون بعد ذلك الجماع
 مده و کثرة فکری الجماع و اکل الطعم معینة علی ذلك فالذاعی الیه **سؤال** فرف
 مابین سبلان می بعلت فت و با سبب الی می بعلت ضعف قوه ماسکه چه چیز
جواب ان الاول يكون المنی الخارج منه فضیلتا اکثر من مشابه الاجزاء فی الرقة
 و بطنی او فان خرج و اما الخارج لضعف القوه الماسکه فلا يكون فضیلتا
 بل يكون غير مشابه الاجزاء و لا بطنی او فان خرج **سؤال** فرف مابین
 امعانی با بیده شری چه چیز است و هر دو در اخراج صفات و الساع جماع

و نزول جسمی بکس نبتن مشارک میباشد **جواب** در لکان قبله
 الامتایبها الحساس البرز و ذنبه الشریبها تقصا الحفم لا یبقها الحسب من البرز
 علاج ان التسنکة شبان و مشایخ و صیبا و اطفال و صبیغ و موضعها از اشیا
 و نقاضه حدد فرما بید و در اطعمه غیر کاسر لریا مثل زیره و بادبان و مصطکی
 و کرویبا و مانندان نندار کنند و اطفال را از کثرت کوبه منع کنند و غلظت
 از مرکاب مخصوصا بر املا صفا و عین صفا حدر فرما بید و غصص و مضطکی و
 سریش و غیره و و ناخواه نرم ساید با و باج سرشته بر لته مثلث شکل
 طلا کرده بر عانه و کتفها همان محکم بنه بندند و همچنین غصص کلنار فارسی
 کند چندی بید سر مویا سریش بطرف من کور با باج سرشته بنه بندند
 و چون خشک شود مکرر تر کنند و ببندند بخصصه و شبها که ساکن
 باشند نافع بود و بهتر التسنکة کبسه مثلثی را پر از زیره و راز با نه کوفته
 کرده و بر پشت نهار زیره فوق محکم بندند و اکثر اطفال صغیر را بنکرار
 اطلبه از خصیبه زهار بسیر کین موثر در شکر حل کرده از نفع و نرم ان خلاص
 شده اند و همچنین نکرار نطایب بغيرها و حمار در اطفال مجرب بود و همچنین
 نکرار فطره مشک و جند زرع زینب حل کرده با حلل در فوق ریحی
 بسنی نافع باشد **المطلب الحاد بعشرین** فرف و الحیات **سؤال** چه
 مزاج است مابین حی پوم سندی که حاد بشود ان سده در فوماع عرف
 باحی پوم که سده در فومان حاد است **جواب** بدان **جواب** در لکان
 سبب لباد شیخ الثانية کالمشغ في المواضع التریبه و الوفوف بها و الانفاقان

و فرف
 الحیات

فی الزمّل والنزب بالجملة بقدم سبب جلیک لک وبقاء لون البدن بحاله واخللا
 عند العرق بحال ثلاثی فان السبب لادی فیها يكون معدوما و يكون معها
 نقل في البدن وكسل وخطی بقدم حدوتها التذیبر الغلیظ و ترك الریاضة
 و من دلاهم الخاصة عدم العرق و لا یصلح الحی و لا یسرع الحطاط هذه الحی كالمراء
 تلك لا یخرج ان بعد از تفصح سدی و تفسیه مجاری شرب شراب بیض و فو سبی نافع
 باشد و بشریون حمام مرطی معك نافع باشد بالجهد در علاج الكثری و حتما
 بویته نبرد و رطیبا غدا به و اشربه بعد از ان حمام مرطی معك لبی نافع
 باشد **سؤال** چه فرق است مابین حمی سدیه که حادث میشود **کثیر**
 خون با حمی که حادث میشود بسبب غلظت اخلاط **جواب** ان الاول یبینه عند
 البدن و تقلد و اتفاضة و حمزیه و بالجملة علامان امتداد من الدم و نشیخ **جواب**
 بالفصد و در تمامه عظمها بیضا و لیس کن لک التانیة فیکون الحمی معها احد
 و یبینه هنالک و يكون البوال غلیظ و فی الاول اصبح و اکدم **سؤال** چه فرق
 مابین حمی سدیه از مطبوعه یا حمی غلیظا تیز از مطبوعه **جواب** قال بعض الاطباء
 المعاصر لاجلحة الی الفرضه فیها لان التذیبر فیها متفاریان اقوال الفرقین بینها عشر
 اذ اند فی النظر فیها فیحصل الفرقین بینها التیم فی التصوایب العلاج والوفون علی کتبه
 ما یحتاج التیری الادی و تیه اما الفرقین بینها فتكون الحرارة فی الاولى احد وظهور
 آثارها فی الباطن اکثر من الظاهر و يكون البض فیها مستویا منتظما و البوال معها
 الی رقمه ما هو و اما التانیة فتكون الحرارة معها اکثر و اثرها فی الباطن و الظاهر **مستبانة**
 و يكون لون البدن احمر و کذلک العینان و الوجه و مختلف البض فی العظم و الشعر

والبول

والبول معها الی غلظ و کذلک ما هو علاج سو فوجر و مطبوعه بعد از اطمینان از
 امتلائی بعد از غذا و خلط صفر مبادرت بقصد و اجبت و اخرج خو کثیر
 فیصد فیما لکحل و باسلیق در روز و نیم و چهارم و هفتم و از ان بجز
 جابز نداشتند و اگر سبب سبب رفسد از این بام ناخبری افتاده باشد از ان
 سبب یاد کرد و منجیح و حقیقت معارفه معقوله فیما بعد سابع یا بعد از عاشرتز تو
 باشد فصد ما بل کرد و گاه باشد بشبیه مثلث فصد احبناج شود و اخرج خو
 یچندین دفعه بهتر از یک دفعه است و اگر موانع فصد اکثر و فوی بود از نجاست
 و ترعیف بنا بد کن شدت غده در وجود فصد و عدکان فون علیا باشد این
 فون فوی بود هر چند که سایر امور و احوال مفضیه و موافق نباشد و فصد
 باجماعت نماید تم و باضعف فون هر چند که جمیع احوال موافق باشد فصد
 جابز نبوی و اگر این حمی بخیزد یا عسر هضمی باشد نافع انها شود فصد از مو فون
 باشد باشد مدون این چنین مانعی نماند در فصد جابز نبوی و اگر فصد
 نکند و علیا زار عاف بلعرقی انقان بقصد خوف و فون فجا با احد و سرنا
 باشد و اگر بعد از زایع عشر که اسبوع و نیم باشد بقیه از ماده حمی در عرق
 باقی بوده و طبیف با بر بود بفلوس مشرف بلبین نما باشد و اگر با کاسنی ناز
 پیدا بشود بیست مثقال بکاسنی داخل کنند و بعد بچینه از ان و بقیه فصول
 در بدن و تحلیل آنچه در عرق مانده باشد بشبیه مثلث فصد جابز نیم
 حمره و نیم کثیر هر یک مثقال در اب کاسنی یا در عرق کاسنی شسته که بشد باشد
 بزور هفت مثقال یا با سکیچین دو از ده مثقال بخیزد و زانسانا نوشند

بعضی نافع بود و اگر سعال و سرفه نباشد و الاماء الشغیر با شرب بنفشه بنوشند
 و عمادین زکریا میفرماید در علاج مطبقه اگر در فصد امالی و ناخبر شده باشد
 اعتقاد بخوردن آب سرد شد بد البرد باید بود و اعتقاد هم تکرار و فواید و خور
 آب سرد باید بود که بر داخل و خارج برود مشغول گشته اعتقاد و لرزه در
 بدن حادث شود پس اگر نبی حاکم و منطقی نکرد و اعتاده آب سرد باید نمود
 تا و فیکه زایل شود بعد از آن نباید چیزی لبته مشغول باید شد و در این تدابیر
 اصلا خطری نباشد و در ورم مغه و کبد نیز در همین شدت احتیاج بیف
 ها بارد باک نباشد و علامت شده احتیاج شده حراره و التهاب حقیقی
 قلبی حقیقا و عدم انقطاع و انتفاع از مبریان بود و اگر در فصد ناخبر نشد
 بعد از آن نطفه حقیقی یعنی ما بارد و بیسی ماء الرمان با کلفند با ماء الشغیر
 تا بر سر در نظر با فضا حال حاضر و مداوا باید بود و بیاید استکه آنچه منع
 تمام در حیات عاده از خوردن آب سرد مینماید و درم کلبه و ربه و ورم مثانه
 و حجاب صدراست که در او رام من کوزه احتراز از آب سرد واجب باشد و باک
 علاج و اعتدال بران در ذبل حقیقی محرقه معلوم خواهد کرد که الله اعلم سوا
 من فراسات مابین حقیقی محرقه حاصله از صفرا و با حقیقی محرقه حادثه از باغم صالح جواب
 ان المحرقه الصفرا و بنفشه الالهائیه العطش و سواد اللسان و صفره اللون و
 حده مله الحراره و صفره البول و در نه قوامه و مزاجه الغم و ان المحرقه البلیغه
 بقل معما العطش و الالهائیه الحده و بکون معما ملوخته الغم و غلظه البول سوال
 چه فرقی است مابین محرقه کم ماده او در عروق و حوالی قلب باشد با محرقه که ما

اورد عروق و حوالی معدن جوارح اما فی الاولی میگون سکونها با هوا البنا
 و بالشمومما الباردة و ما يصلحها من المنافع و ذلك ابلغ و أسرع و كذلك ما
 بضمه الصبر و نواخیه و در تمامین هذه العشی اما الثانی میگون سکونها با
 و بضمه المعده من المبره و الانتفاع به سریع و كذلك جوارح الهائیه المعده و ما
 حوالها علاج ان برید و رطوبت نطفیه و تلبس طبع بخصه ملبسته مستعمله در
 زمان و شرب آب سرد خصوصا در انصاف فها در زاده محتاج باشد و حین ضعف
 و همدان و اختلاط ذهن اگر از طلب آب عاقل کوزد لحظه بلحظه در تخریح
 ابها مال بنا بد بود و وضع کمان مغوسه از آب خیار اب کما هو آب کثیر سیر که
 و صندل سرخ بر مقدم سرد و ما لبدن انها به پیشانی و کف دست و پا
 و در حین شدت بخوابی از خوردن شرب بنفشه شامانی نباشد و در تابستان
 نظایه سینه و حوالی قلب از آب سبب به کلایه و خیار آب کثیر سیر اب کما
 سبز صندلین کافور فوق عظیم نافع بود و اگر کدرت حقیقی در فارون
 بود و خون غالب مانعی نباشد در چهاردهم فصد مقید بود صفت حقیقه
 ملبسته عنبت الثعلب کل خطی خبازی کل سرخ کل بنفشه نیلوفر ریشه خطی اکلیل
 از هر کدام دو مثقال عناب سببنا از هر یک ده دانگه کافور مشترک
 سفید از هر کدام هفت مثقال اب برک چغندر پیاله لعاب پیله پیاله نیلوفر
 شکر سرخ کر تکین علفی از هر یک و از ده مثقال زنجبیل پنج مثقال عرق
 نابام سه مثقال در چهاردهم معول دارند بعد از چهاردهم با بعد از تلبس
 و بکم مهمل مشرب و صفرا باید داد صفتان اینست عنبت الثعلب نیلوفر ریشه

کاسنی کل بنفشه کل سرخ از هر یک دو مثقال سنا مکی پوست هلیله زرد از
هر یک سه مثقال فلوس زنجبین از هر یک دو از ده مثقال شیخنته مثقال
روغن بادام دو مثقال و اگر با این حتی تعالی با وجوی در حوالی پهلوی باشد
مزهشک در نیک و از ده مثقال الویجار و از ده دانه اضافه بکنند بسی نافع
بود و اگر زمان ضیف تا بسنان باشد و علیل عطش غایب از اشخاصی باشد
که فلوس نخورده و نخورد شتر ببرد مگر زینت مثقال با ده مثقال سکنجبین
و باغ و برون بسنا سر کرده بنوشند و هر چه عطش داشته باشد آب سرد بنهد
کنند و اگر سعال بوده باشد بنفشه هفت مثقال و در زیر و
ماء الشعیر با آب هندوانه بسی نافع بود صفت منضج عنب الثعلب کل بنفشه کل
بنلوس خا و خشک بسنه ضعیفی از هر یک دو مثقال عتاب بسینا از هر یک دو
دانه شتر بچشم کدو و پنجه خیار از هر یک دو مثقال زنجبین با شیخنته شتر
بنفشه از هر یک هفت مثقال بنوشند و بعد از نغمه و وضع بقیه از سوسن مزاج
و حتی شتر خشک مذکور و مطبقه با ماء الشعیر یا شرب بزوری و فرص
طباشیر ملین نافع باشد و بعد از زوال حمی با الکلیه بجمام معندل الحار
دقه نوب معندل بریدن زنجبند و از دلك کبش اجتناب بخورده و مقدار زمانی
استراحت کرده که اثر جمام از بدن و لون بشه زایل گردد و شرب و از ده مثقال
سکنجبین با کلان عرف کاسنی یا بنید موافق نافع باشد و گاه در این جمام
وسا و چنان حاده بعد از نغمه معده شرب لعاب سپر و بعد از آن با عرق بنبلو
با عرف کاسنی و کل ارضی بسی نافع باشد زیرا که با الحاح صبه بعد از مزاج و

عقون

عقون ماده و منبل ماده بصدق بنا بد اما در امر تعدیه بیاید دانسته در امراض
حاده و چنان صفراوی و عرق فکله مکان غذا بنا بد فاد و اولی نار و زحمات
نلطیف ز غذا و بخوردن است و بعد افضل و نفع و ارفق از جمع اعند به اگر
مانعی نیامد ماء شعیر زینت بر آنکه الطفای حرارت و شکن خون مسنقل
و نفع صفرا و نفوس علیل بنا بد و مع شرب منضج خلط و منعی معند و لذیذ
و مسکن عطش و معندل غذا باشد امراض دره و سر ساق و اصحاب شهر
مانند و سعال ز نافع بود و گفته اند کسیکه محتاج بقصد باشد قبل از قصد ما
شعیر جازینا باشد و بجهت منافع بسنا و فضا پل ان که چون بفراط ماء الشعیر
بفکر صاب چون اختراع نمود در آن منزل نشاط و رفص منبج و بنا کرد ان پی
مزه و که غذای بجهت صالحان چنان حاده مختصر حکم علی الاطلاق بمن الهام
موره که چندین جلد کتاب کجا بش شرح و بیانا نداد پس هر گاه مدت عمر
تزدیک و قوت و اقی بدفع مرض باشد اصباح بعدا نباشد مگر مقدار کمی فلیله
از غذا که مزوره از اش سفناج و کدو و ماش و بعضی زوزر ما آب هندوانه
با شیخنته موافق باشد و آب نارین و قرفخار و اش بمرهند و الویخه خشک و
ناریج خاصه بسند از چهارم بسو منبلد نافع بود و بعد از آن که حمی و زینان کوی
مرتبای ز رشک و مرگیا سب مر بای الو و شب و طعام با نبله سفناج و کدو سنا
بود الله اعلم سق ال چه مرض است تا بین خمس سدس و سبع که حاد باشد
ان بلفم با و فی که حاد باشد بنولینها از سوزن چون آب ان در صاضه البدن و بیانا
البول و کدو زنده و حاسر الفشمر مزه بدکم علی السلام و کوزه البدن و سواده

بها هم علی السوداء سؤال خد فرقی است میان جنین و عجب جو است و جلد
 اعراض ماده الغب کحه الخارزه و وجع العطر والالتهاب و مضاعف و مراره الفم
 فی او بل القصر فهدل علی الجنین سؤال چه فرقی است میان سبعمین و ریج
 مستوی و حال بنکه در ایام نوبه مشرکین باشد **جواب** ان ماده السبعین غلیظ
 من ماده الریج وان نوبه السبعین لیسند بشده الحده و نقل ما بنفوس زمان الاخذ
 فی السبعین بل فی الاكثر بخلافه کون اخذ الواحد فی ساعده و احد و الاخذ الا
 للسبعین تلك الساعده و كذلك الترك و لا يكون مثل هذه الاضلاف فی الریج علاج
 ان بناطیف خلط و اسفرغ بلغم و سودا و نرک اخذ نه مولد انها باید کرد و
 بطراط فرود که حی سبع طویل و غیره مثال باشد و سدس طول از ان بود در ان
 نیز مثال نباشد و خمس زانها باید ز باشد و بالجملة این حیثیات در معالج از فیل
 ربع بود و ماده انها محال من ماده ربع و غلظ و اذل از ان باشد و در خارج
 عرض و معق کوبیده اکثر حد و شان از سودای بلغمی بود که بنا بر زیادتی برود
 و غلظت در حرکت ابطا و در جمع اعسر باشد و جالبیوس فرزه و زه بدین جنبا
 ناسبه بلغمی در اثره باشد بعد از ان سودا و به بعد از ان صفرا و به و اما حیثیات لازمه
 بدین هم مطبوعه باشد و بعد از ان سودا و به بعد از ان صفرا و به بود و در
 دلا بل انها در شرح کلیات فانون مد کور است و اما حیثیات اطفال الضعیفین
 اگر از حیثیات لازمه باشد اینجا که سبب یقین و غلبان و سفوفه خون بود خمر و ج
 و عین و مرطوب طفل و املائی بنف و کثر حد و حیثیات دموی و اقتصار
 فضل و ندرت این سابق نالانوی بدین معنی را فصد کنند و بنده این حیثیات حاره و غلظ

فان علی الغب و ما
 ذلت بوجدها
 السوداء و البان

در صورتی که در اطفال بسیار است و در خارج از ان است

میده معدله خون و شیر مثل ماء شکر که بلچندانه عناب بخند با شند با شور با
 از عدس با ماش با اسفناج و کشتیز و مانند ان عندا فضا بند و اگر طفل از شش
 ماهه بخوار و مرطوب بود روز چهارم با هضم سرها گوش را تیغ بزینند
 یعنی بیلچینند تا خون بغد ریخ شش متعال برود و اگر خون کم بیرون آید کرد
 و در ششها او را بسیار بمالند تا خون سهلان کند و اکثر اطفال الذاهبین بلین
 نبه بیوشی زابل کشته در ایام طحان عرض صحت ظاهر که زید و بر صغره شش خفا
 تخم کشتیز شش خشک کشتیز و غذا مغز خیار و آب هندوانه کوجه نافع باشد
 و اگر از تیغ زدن گوش زابل نشود یا شویه از برك بنید کل خطمی و سوسر جود
 اکلیل الملک و کل نقشه بچوشانند و نیم گرم یا بهای طفل را تا بر انو بسپارند
 و دست فر و مانند اعرف ابد و صداع و حی سنگین باید و نظایر سر و پیشانی
 و کف دست و پا با صدس سرخ ابخیا را با کاهوب کشتیز سبز با کلاب با قلیل کمر
 مالیدن بغایت نافع بود و همچنین لخته کردن و بلین طبع لیشانات بارده و
 حقهها ملینه نافع آید و اینجا که سبب یقین صفرا بود زردی و زبان و یون
 صفرا و هوا و فضل دلیل ان باشد علاج ان است که وضعه را بمنفع و مسهلان
 صفرا کند کور شد و مانند ان نقشه نمائید و اگر نشود قلیل بطفل هم بوشند
 و انار بن و کوجه و هندوانه و مانند ان و اش زرشک و عوره و الوجر و امثال
 ان و با ماء الشکر شور با کدر و اسفناج و مانند ان عندا فضا بند و در ضم
 تراش خیار و کدر بر با فوخ و بلین طبیعت نجفها بارده مفید باشد و
 نغریق و سنگین صداع بطرفه من کور بسیار سودمند بود و کاه و دروغ کاه

با اش دروغ مرصعه را نافع باشد و آنجا که سبب بطن بلم بود سیوق نخه و هضمه
 نلت عطش و شرم بر ذات و بلف حوی فصل و وزن و لیل و ساهلن باشد
 علاج السنکه هر صباح بعد از تغذیه منج و موهل و زنده مثقال شربتی
 با عرف کاسی بخورد و غذا نخورد با اندک ادویه داشته باشد و طعام بخورد
 و از حوضا زار بزرگتر از نمایند و اگر از حوضا نانه و ذره باشد که اکثر اشیا
 غیب غیر جانس نایب بلغمه عارض گردد و در حویف با ده بر فصول بگردید
 ابد علاج آن اولاً بطریقی که در لازمه مذکور شد عمل باید نمود و چون از اینجا
 تجاوز کند رضع و مرصعه قبل از وقت نوبه بچهار ساعت صفا بخورد
 یا رضع را قبل از نوبه بچهار ساعت نیم بصدقت بخورد یا با شکر خورده که کند
 بخورد مانند بسیار باشد که از خوردن سبب سز که و مفر کرد و در و شاد نوبه
 قطع شد و معاروت نکرد و همچنین از شاول کوی سبب صحت باقی
 و بسیار باشد چند ساعت قبل از نوبه چند انگشت عمل بخورد نوبه قطع
 شود سبب اطفال رضعه که سبب بلغمه ایشان از چهل روز تجاوز نموده بود
 اسناد علی الله مقامه قبل از نوبه بچند ساعت یک نخورد چند سبب سز
 حوزا بک اند و مرصعه را مستحبات منع نموده و هم صحت باقی اند و سبب اطفال
 نیز که مکن نوبه عمدتاً بوده بشرط لیلی از حوزا با عمل ساهلن قبل از نوبه
 داده و ضمیر بر عطش نموده سبب کار این سداوی صحت باقی اند و این علاج
 بالغین نیز نافع بود و همچنین صبح ناشنا ضرر در دادن و سفوف و ذوالن
 دادن و در نوبه نوزادان سبب جنسای نموده و شربت بز و مایه ضرر و داد

و اگر

و اگر ضعیف در اطراف هم سبب ضرر زد با شربت دینار سبب نافع و مؤثر باشد
 کسب که اشناد مقدم بر نوبه باشد فلیل از ارباعل و کلایه بنوشند بغایت
 بود و قبل از نوبه برش و معجون مبارک و محافظه الصقه بخورد و از مبر ذات و
 مرطبات و حوضا الجناب کند بغایت نافع بود و عقده مناسب رضع و مرصعه
 در این حوی بخورد با برنج دار و اندک زبزه و ذرا چینه و کشت خشک داخل کرده
 باشد و جای بدن مصطکی و بلع کردن حبات مصطکی و نان خشک علی التو
 حبه خود بخورد بمقدار نخود نافع بود معون الله صفت حب الشفاء که در سبب
 بنهای نایب خصوصاً ربع و همچنین در نلکن اوجاع و حفظ قوت و نفث
 الدم سبب نافع است بنجیل بمشقال ربونا چینی و مثقال جوز مائل سه مثقال
 که عوام نا نوله گویند کوفه و بجنه باد و وزن عسل معجون کنند که نوبه
 بخورد یا بیشتر بعد مزاج **المطلب الثاني عشر** فی فز و الشور و الاو
 و الفروج و الجرح **سؤال** چه فزنی مابین فز و روح ساعده که شربت گویند
 با ناره زسی که نماله گویند **جواب** لان المادة الساعیه الطفه دار فی مرتب
 النار الفار سینه و کذلک ان الفرحه الساعیه فرجه اکانه فقط بخلاف النار الفار
 فاقها فی الجلد و مادتها من اللیم علاج ان آنچه از تیان بغایت نافع است علاج
 کرد زیرا که دلیل قوت طبیعت دفع مواد فاسده است بجلد خاصه اگر در
 بدلیا بد که با ان لیبی از رضعه ما غیبه امنی حاصل گردد و اگر نوبه مضر و
 کند علاج السنکه بعد از تغذیه بلغمه بک موثر و کل سرخ و برک کز و برک شرب
 بیان که موثر گویند بلغمه را بشورند و بطیخ خارشتری بشنن پس خشک

رفع و فز و الاو
 و الفروج و الجرح

اعلم ان اللیم
 یمن الفرحه الساعیه
 و الشربت بلغمه
 و النار الفار سینه
 و موثر است

موردن بروغن با کزلا نمودن و تونبا مسقال مضمول هر یک ممکن شود بزخم
 سائیک بار و غنما مذکور مزوج نموده بمالند و مضمول سفید با بلع باشد
 حصیر زار و جراح منبکوبه مزوج مزوج مزوج با کزلهها از با صلاح آوردند
 صافن و حمانت سابقین نیز نافع بود و همچنین سفید بمرکز رسک طباشیر کا
 سوخته منساری سخن نموده با سرکه طلا کنند شیره و جمع کدرا و خبث از آن
 کنند و اگر اطفال دضعه خصوصا در فصول بارده بتوری شبیه بنهله حادث شود که
 لون آن بزردی مایل باشد و بعد از دو سه روز منفرج و منفرج شود آب زرد
 از آن جاری شود و بپهر مکان از اعضا رسد احداث همان نماید و اگر سائیک
 اکثری از بدن طفل را فرود گیرد و بفای جمع و صکه نماید علاج آن است
 مضعه و پزهریز و افضا نماید و منوجه معالج طفل مدتی نشوند بعد از آن
 عتاب زار در روغن کا و سووانیک با تونبا مسقول مضمول طلا کنند و اگر با صلا
 نماید با این دو اها طلا نماید صفت آن مغز بادام مغز تونبا مغز مورچه
 بر کننا اجزاساوی بروغن کا و سرشته طلا کنند و اگر نافع نیاید روغن کز
 خرندهین نموده بعد از دو سه روز تمام برند صفت آن اختاء الحار یکینند
 سر کین نیم خشک غیر مکر چند عدد در کودی سترش ذغال چپک و کاسه
 کاشو هندی و عریضی بالای کوزال منطبق سازند و در اطراف کاسه دو مشق
 یجهت خروج بخار و دخان مضمون گذاشته اند بگذارند که غر و غلظت و حر
 مریا طین آن کاسه جمع گردد پس بر ذشته سال کنند و طریقه معالجه نموده
 فارسی مثل معالجه شیره نبات است ^{تفاوت} اگر مزوج و ریشی و سحر در کش و آن و بغل

و همچنین سفید با کزلا کنند

دین کوش

و بن کوش و چیتها کردن طفل که از کوما و خوک و عرفه و بول حادث شود
 علاج آن آنستکه بعد از حمام برك وورد با کل سرخ با کل سر شونی سخن نام
 نموده پیا شدند و اگر بمزاج احتیاج اقتد مرهمی زار و دینه بی نمک در چوبه
 کافی بود و اگر پینه ناز می نمک کداحنه و لجا پسته و بعد برکت سنبسار
 مالیده نامهر شود پس بر کشتای آن بمالند منع حدوث سحج کند و اگر از بوسه
 سوخته باشد با صلاح آورد بدان آب کزله من اکثر از امراض صلیبا و اطفال
 و معالجان آن اغلب مدارای امراض صینه در ضمن فزون امراض مبین کردند
 بعضی از معالجان امراض طفال نیز در شرح جوامع مذکور کردیم و لیکن نیز
 این رساله یجهت خوف از اصاب نظویل بر همین قدر افضا افتاد و معرفت
 این نذر هم از جمله ضروریات بود و الله اعلم بالصواب **سؤال** فرق مابین
 مزوج خبیثه با اکله چیست **جواب** آن کان مناد العضو سببا العفوت
 الخلط منی خبیثه و آن کان بالعکس مناد العضو بسبب الخلط الفاسد المختل
 الی العضو منی اکله علاج اکله بعد از فصد و شغفه بدن بمسئله اخلاط ملته
 بیکرند ز رفیع زرد و املک ایندیک و زنگار منساری سخن نموده مامو
 و روغن مرهم ساخته بر آن بهند تا بسوزد و فکرار نماید دفع شود و اگر
 بدن را نل نکردد و روغن کجندرا کرم و سووانا کرده بر آن برزند تا بسوزد
 و دفع شود و اگر بدن نیز دفع نکردد با هفت یا یک ذراع کرد با آنکه عضو او
 ممکن بود قطع نماید نمود و اگر سم اش را سوخته خاکستر از بر روغن کجند
 آمیخته بر ناصو و جراحی طلا کنند دفع شود و خاکستر از بر محل اکل طلا

و همچنین سفید با کزلا کنند

دفع شود سوال نیز مابین غانقرا با و شفا فلن چه چیز است جواب این
 العضو مادام چرخیه و حشر و هو اخذ الی نقصانها فهو الغانقرا یا و اذا خفت
 والحشر فهو شفا فلن علاج ان مادام که در ظرف بنوعی بن بوده باشد شریع شد
 درها بضمنا و بلون و رنگ عضو و غیر این نموده بدوهای مواعع عفونت
 مثل کل ارضی و کل اغشا و افابا و فوفل و صندل و اب کثیر سینه و اب جینا
 و اب کاهو و اب کاسنی سیر طلائع نمایند و هر روز وضع عرفین و فرغ عتاب و از
 ذانه نمک کثیر تر خمر خیار بن نمک کاهو و سرنگ و متقال شکر خشت
 متقال سینه کشیده باها کثیر یک متقال بنوشند و غذای و زکاهو با مغز خیار
 با انار بن با اب هند و امه و شاپول ناد نرش و اش در شک با اش غوره با سرکه
 یا ربنا نار اغندا نمایند و اگر کلابیر وضع علت نشود ناچار باشد از بیخ زد
 عقیق و انداختن زلو و قصدنا خون فاسد دفع شود نافع افند و ضاد اذ
 که مانع عفونت عضو است نماید کرد مثل جمل و زغ با کافور و زرد مالار
 سکنجین و ضاد هاد بکر که در فلفله من کور میشود باید کرد و میباشد مکن
 صالح این علت نار و باشد و لباس خمر و صندل و سرخ اب سبب نه کل ارضی
 باید نمود و کل ارضی و کل سر شوی با سرکه هر موضع از عضو که سنا شده
 باشد یا اندنا علت و اخف کرده و بعد از و قوف بر کلم را پنجه نا کوه کاهو
 و قلیلی از انز و روت بران ضا کنند تا پنجه سنا و فاسد شده ساقط گردد بعد
 بمینان لیم علاج فرجه کنند و اگر آنکه فرجه و نا کل در از باد باشد فراغ باید
 کرد تا بدوهای حاد که قائم مقام اثر است مثل دلت و دلت و مانند ان

طلا باید

طلا باید نمود و محمد بن زکریا بنفر ما بد که هرگاه اسودا و بعضو راه باید بکشد
 مسخو و بجهن تریه بعد تریه نضمد باید نمود تا سوا ساقط گردد بعد از
 ان عاده با بد نمود تا جمع محو در تریه ساقط شود پس سرکه مزج با اب بلین
 شست بمینان لیم علاج باید کرد و اگر انساع و نا کل و ضاد شد سرد سرج با
 عضو را قطع باید کرد و حوالی انرا در لغ کرد تا سرب یا بخار و نکند اگر مکن القطع
 باشد و بعد از قطع اگر ضا با سنجون رسیده باشد پنجه فاسد بود باید تراشد
 بعد علاج فرجه شستو باید شد غوره با الله من شرا بنفنا سوال فری مایز
 فلفه و و حمره چه چیز است جواب ان افترها اما فی السبب فی الدلیل
 اما فی السبب فهو ان الفلفه عن الدم و الحمره عن المره الصفرا و اما فی الدلیل
 فهو اکثر الفلفه فی اللحم دون الجلد و الحمره بالعکس و ان الاله اب الحمره
 و حراره للسر فی الحمره اکثر و النهر و القل فی الفلفه اکثر علاج هر دو ضمینه
 بدست بخصه لینه و اسفراغ صفر است بجز من نفسه و شرب و در مکرر و
 بمطوخ هلبله و مانند ان و قصد و جامه کردن و ذلو انداختن و بیخ زد
 خاصه اگر ماده دهوی با صفری مسخول از دم باشد بی نافع بود پس در اما
 رابع باد و اهالی محلل و مرخی استعمال نمایند صفت طلا نیکه که در دینک
 صندل سرخ پوش در بستن سفید اب قلع سنک مژ رنگ اب کثیر سینه با کاهو
 او چنار طلا نمایند صفت طلا دی بکر حوضن مکی افابا سرب کل ارضی
 کل سر شوی با اب بکر مغز کاسنی طلا نمایند صفت ضا بکر در اند این
 ورم حوالی سینه با اب کثیر سینه با او چنار ضاد کنند صفت ضا بکر

کثیرنیز کوفه با ارد جو ضما د نما بند دیگر تراشه کدو تراشه خیار بار در جو
 ضما و کند و اگر در فصل تابستان بود سر کنند و اگر در مستطاب بود نیم گرم کنند
 و باید دانست غلا و ضما در درجه نافع تر و تنفیه بدن در فلفله نافع تر است
 سؤال مزدها این ضما غذا در بدن نافع و اما اخلاط در جمع او چیز است
جواب ان فساد الغذاء في معدة الناقة بينة الضمير قبل الاكل و بعده والاسها
 الكيلوسى و يصحبها من الخاط الموجب للفساد و يكون مع ذلك النقص البول و جيبه
 و اما فساد الخاط في البدن اعني غذاء الاعضاء فلا يكون معه شيء من ذلك و
 كان بقیة من المرض معه بحقیقها النقص البول و حر و جها عن الحالة الطبيعية
 سؤال مزین مابین عرف حادثه در بدن نافع بعلت ضعف حراره عری
 باشد حادثه که بعلت کثرت اکل در غذا باشد چه چیز است **جواب** ان العرف
 الحادث لضعف الحراره العری نیه نکهون معه شواهد موجبا لضعف كس المزاج
 و هنج الحف و الغدین و ربما كان العرف مع ذلك كرمه الرامحه و الهضم ^{ضعف}
 سوا كان الغذاء قبله او كثره و اما الحادث لكثرة الاكل فببندل على صحة
 البصر و وضع البول و صلاح حال التخمیر و بقده زباده في كبة الغذاء على فلد
 المعناد و قد قبل ان هنج الحفین الاعلى نبع كثره الغذاء و هنج الاسفل نبع
 ضعف الحراره العری نیه في تدبير المناضین بدان ابلیر كس من بر طیب كس زمند
 که در حال نافعین نامل و تخفی نماید با در بدن و عرف ایشان قسوا
 که محتاج به تنفیه باشد موجود هسند با نه و علامات و جو فضول در
 ابدان نافعین ده اسن اول الخو در هن در تم سعت بعض ستم غلظت بول

وصنع

وصنع ارجهارم عطش یخ کس اعضا و اعیا ششم ثقل نیر و غذا هفت
 کثرت عرف در خواب هشتم در مفاصل و کلالان نهم خست نفس دهم
 قلت نشاط و فرح پس سوار و مباد در علاج و تنفیه بدن بخس نیک
 بر فوق و تدبیر و اجتناب از معالجات قویه و هرگاه بقیه بقا بدن حاصل
 گردد بعد از مفارقت بنانه روز بل ناهفت و زبمان ندانیم تا مراض
 از کم خوردن غذا و خوردن هر صبح شربها خشک با ما شغیر یا یا یکی از عرقها
 بارده عمل باید نمود و بعد از هم چند روز غذای وز شور یا سکنجین
 یا شرب نارنج یا انار بن اگر طبیعت بدنت اشنة باشد یا شور یا الوجه یا که
 از کوشن جو خیره و شها چلا و با فله و کاهو بجهت قفویب با شرب به به
 و افشره سکنجین یا شرب نارنج باید داد و بر یا ضان معتدله مثل سیر
 سوارى معتدل خاصه در مواضع خرم و خوش هوا ترغیب باید کرد و در ^{نصرت}
 و نشیط نفس ایشان باید کوشید و بر فوق قفویب قوی ایشان نمود ^{جالبه}
 میگوید بعد از پام مرض و نفاذه بر هیز و خباط در سا بر ندانیم باید
 نمود خصوصا در اکل و شرب اگر بعد از جهات حاده صغر در چشم به اندانکا
 بخار سر که خصوصاً در حمام و استنشاق سرکه در حمام و چکانند ان
 کثیر نازه و کلاب صقر از چشم برزد و اگر ضعف غالب بود در رنگ و لون
 بصرفت مایل باشد بقویب و تغذیه با پنجه نو لید خون رفیق کثیر چید
 مثل ما اللحم و زرده تخم نیم بر شد و بخورد آب خوردن انچه و بنصفه و
 تنفیه خون از فضول غلیظ بمثل اطرفیل و هلیله بر ورده و امله ^{پرز}

و در اطعمه زعفران و زعفران را چینی علاج باید کرد و هرگاه نامه را اشتها ^{غذا}
 بوده باشد بر عین غذا بخورد و لیکن سفر در بدن پدید نیاید و ضعف ^{الذ}
 و انحراف وجه و لون مرضی ناپدید نکند علامت عدم نقای بدن و بقای ^{بقیه}
 ماده بوده باشد پس بر نفی زنده بجز با سهال و تبیین عدم القابله مثل الوجها
 و زنجبین و شترخشت با سنا و مکوی و زنجبین و شترخشت باید گوشت ^{سایر}
 روز سهل عرفی کاسنی کلایه یا شترخشت و زنجبین کشته خرد و مغز ^{الو}
 از هر یک در مقدار یک یا یک مثقال شترخشت و زنجبین و مغز مثقال ^{و مثقال}
 یا با یک مثقال مغز طباشر ملین بنوشند و بشور با نمک و الوجها ^{سکینه}
 و آب ناریج لعنه نماید و اگر در خواب عرفی بپنا کند علامت آن است که غذا
 زیاد بر قدر قوت بر بدن وارد نمیکند پس تقلیل باید کرد و هر وقت ^{و شتر}
 نریجو یا بشرب نوا که در امراض معده مذکور کردید باد و از ده مثقال کلاب
 حمزج نموده بیاشامند و محمد زکریا کو با صلح اند نه نافعین ماء الشعیر ^{سکینه}
 باشد خاصه مزاج صفر و بان را و اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد فصد
 جایز است در او و اخفاق است تمام با آب معده مناسب و اگر عرفی ^{و بیضا}
 کند و با فرط انجامد بقوی مزاج و استعمال موانع مشغول گردند مثل روغن
 مورد و آب بر و سینه بدن بمالند و اگر با نهاساکن نکرده که با ما ز و کلنا
 سائید مثل عنبر بر بدن بیاشامند و همچنین با چهار دسته در میان ^{بلکه}
 حبس عرفی میکند و گاهی نقل هوا ^{بخواه} صابغاب نافع بود و اگر خواب ^{کن}
 اید بر طبیعت مانع کنند بمالیدن روغن بنفشه و روغن کدو بر یا فوخ و
 صد عین بوسیدن موه و مویز و خوردن شترخشت ^{معدله} باشد و اگر ^{اصو}

عاریف

در ارض گردد و بان فقت نباشد علاج ان بشر بشر الاغ و شتر و ^{واب}
 هند و زنه و منجاریا و بشور با کدو و اسفناج حریزه با دام غذا بوده ^{باید}
 و اگر اشها ناضر و کم باشد کبر ترشی و معناع ترشی یا غذا بخورد و هر روز
 قدری جوارش ^{از این} شسته نماید و نماید که در مجموعین و نافعین و غیرها ^{اشها}
 بر آنکه اند صفتان بکند سبب ^{باز} کلام با چار یک از تخم ناک کرده ^{و بجو}
 تا محتر شود پس صاف نموده و آب نریا پارک چار یک فصد سقید جو ^{شاید} تا
 بقوام ابد پس صعلکی هفت مثقال عود هفت مثقال وین کوفه و ^{بجینه}
 بران باشد بر هم زنند و چهل مثقال کلاب چهل مثقال عرفی ^{باید} مشک
 داخل نموده و بجوشانند تا بقوام اید و در بعضی از امر ^{چهل} مثقال کلاب
 آب بپوشانند نماید مناسب و گاه باشد بعد از زوال ^{حیات} طبیعت و
 صوتی در گوش نافعین عارض کردد بنفشه روغن کل ^{سکینه} و جوار فسنجیر
 و شستن گوش با ابان و نطفه سرکه بار و روغن بادام ^{نیم} گرم علاج ^{باید}
 و اگر بر شو و طین بعد از زکام و نزله ^{مخسوس} کردد علاج ^{بجور} خاک کینه
 که از کوه کاه و با از شمع ^{پخته} باشد نماید و اگر مانی ^{بجهت} مزاج ^{نویز}
 باشد فصد یا شند بخورد و هرگاه بعد از ^{سرها} علیله ^{را} هدا ^{بان} کفر
 باقی باشد شتر ^{بشور} و شند و با ^{جشایش} معندله ^{سرها} بشور ^{باید}
 باشد و باید دانست که نافعین ^{سرسام} را واجب است که مدتی ^{از} خوش ^{شستن}
 مجتهد ^{شد} و هرگاه باشد که نافعین ^{را} عشته ^{باید} علاج ^{بیطبیعت}
 بجزهای مستر و منسط و بر لحت و سکا ^{ند} و بقوی ^{روح} باشد و گاه

باشند نافعین را در او رسد و ضعف قلب حادث شود علاج آن نفوس
 قلب بود مثل شرب شربت و جوارش عود نزش و املا پرورده با
 طباشیر هرگاه نماند ضعف بصورت حادث گردد بخواب گرم و بتفریح سبز و
 زایل گردد و گاه باشد نماند را اوجاع مفاصل خصوصا وجع رگه حادث
 گردد علاج آن به رحان محله که حالی از نفوس نبوده باشد باید کرد و این
 طلا سنی نافع بود صفحان بکینند و غز کل سرخ و روغن زنبون و عسل
 هر کدام ده مثقال در مویز باد و مثقال و حوض مکی بیخ مثقال داخل هم کرد
 بمالند یا اینکه صابون که از روغن کل سرخ با موم کلاه خنه کرده خنای
 و حلیه از هر کدام سه مثقال ساینند و مخلوط نموده بمالند و اگر ضعف در
 پاهای نافعین و غیره هم عارض گردند بکینند عنب و مویز باد و روغن زنبون
 و روغن کل سرخ کلاه خنه کرده بمالند اما اعتدابه نافعین بکای جوجه یا
 چلا و یا اش آب بپوشانند یا سکنجبین یا استمائی یک با ن طعام افشرد
 عرف نفع با آب یا آب نارنج با سرکه فندک کل و با عرق دارچینی بجهت نفع از
 اعتدابه نمانند در زمان سرخ قوت پابند بجهت نافعین را احتراز لازم است
 اعتدابه ثقلیه است و جمیع حرکات در عجز و عقبه خاصه جماع و از اعراض نفسا
 خصوصا غضب غم و از خواب و ز پرهنه و اجنبیت از کرسکی و اشک
 و بخوابی شدید و آب شندیده البرد و از مستحبات شندیده و میرات و از
 درویشها و مانند اینها برهنه کنند که اکثران فایده موجب یکس مرض میگردد
 والله اعلم بالصواب **المقال الثالث** فی محل بعض اشکال و اجوبه بعض

باید که در وقت خواب در وقت خواب

اشکال
فی جن

کتابخانه
موسسه عالی

اسوله که حالی از غم و اشکال نباشد **سؤال** دلیل حضور بر اینک اختلا
 چهار استی زباده و کم چیست لیکن دلیل باید سوی دلیل این به صادق و
 بعضی از فضلا دیگر باشد زیرا که دلیل انفا منفوس است **جواب** ان
 الاخلاط لا تخلو اما ان بقا صغر نضج و لا فان کان الاول فهو البیغم وان کان
 الثاني فاما ان یوسب بطفوا و لا یكون واحد منها و الاول هو السواد و الثاني
 هو الصفراء و الثالث هو الدم و جمیع الأدله المنک کوره فی الکتاب منفوس و
 غیر هذا الدلیل و من یصنغ فغلیبه بمطالعه شرح القانون حتی یستغنی
سؤال هیچ شک نیست که جوهر قلب حی است و خلفت اعضا الحیة متا
 در وجود از اعضا منوی پس اینکه از سطو میگوید که خلفت قلب مقدم بر
 جمیع اعضا است از چرخه است **جواب** ان مراد از سطا طالبس یکون
 القلب فدم فی الخلفه اینست طبیعه باذن الله نعم معین میکند اول در نقطه
 سر حفره صغیره مکان سر روح و اول حفره مکان روح جو انست و پیش
 علی هذه الحفره حفره و هی المشبهه بحفظ اعن النفس و بعد منشطی میکند
 از ان حفرات شظا بائی یعنی که از او از سر است و از ان شظا بائی مولد شی
 اعضا مفزده دیگر که فولدان از منی است مثل عظم و عصب و شریان و او رد
 و غیرها و اجزا الحیة متعلق میشود بعد مدینه و لذات ال و الحوض و
 هو القلبی بخون و اول عضو تم نگوته هو المتره علی امر لا مانع نشد
 نگوته الحیة ما للقلب من الدم علی خلفه اعضا المفزده الاخری من المنی الذ
 صادر علقه ثم ضعفه فبارک الله احسن الخالقین **سؤال** سبب چیست

و پیشتر در

واجاب

الناس چون در خواب میسند که بول میکند بولش دفع نمیشود و مائیه از وضو زد
 نمیکرد اما هرگاه در خواب جماع میکند منی از او منقطع و محکم نمیکرد و باز
 آنکه بول اکثر از قود در سینه جا نیاند نافع اولی است **جواب** اندفاع
 بول نیست مگر بقوه اراده در عضله مطبق بقوه مثانه و در حال خواب اراده
 مغلق نمیکرد پس دفع نمیشود بخلاف اندفاع منی فانه غیر ارادی فلذلك باندفع
 حال النوم و البقعه ببدن اراده **سؤال** چرا خروج بول و برادر ارادی است
جواب بسبب اینکه خروجها مستند در لاجل کراهتها فلو کان بالطبع لم
 یؤمن خروجها فی وقت احوال یعنی در وقتها و نیست اینچنین عرف و وضع
 اما منی فان خروج و ان کان طبیعاً فهو موقوف فی اکثر علی امر ارادی وهو
 فعل ما یوجب الجماع و نحوه **سؤال** سبب چیست که خروج منی طبیعی صرف
 نشد با ارادی صرف و مخلوق نشد **جواب** خروج منی اگر طبیعی صرف بود
 با شد لم یکن خروجها من ربطا بحال الجماع الذکر والانی للاحوال و اگر ارادی
 صرف هم بوده باشد هر ایبه انسان و غیره من حیوانان استنکاد از جماع
 خواهند کرد فوق حاجت خودشان لاجل الالئاد لیس ناعت منی خواهد
 بود باین جهت خالق بتبارک و تعالی حکمت بالغه خود کرد اینده است خروج منی
 موقوف بر ارادی و طبیعی معا فلولا توقفه علی الامر الطبیعی لایکن استنکاد منی
 بای فداد بدو و توقفه علی الاراده لکان بکثره خروجها و غیر الوقت المراد
 من الجماع **سؤال** جمیع اطباء متفقند بر اینکه دم طشوع در مدت حمل منقسم
 بسه قسم میشود قسمی صرف غذای جنین می شود و قسمی بعد منصاعه جمع
 گردید مسخیل پیش میشود و قسمی در رحم مجتمع گشته بطریق نفاس منقطع

میکرد

میکرد پس هرگاه تولد این از دم طشوع بوده باشد این که از حیوانات غذا
 این منولد نکرد **جواب** این حکم مخصوص انسانست دخل بقوه نوعیه بنا بر
 حیوان ندارد **سؤال** چرا اگر مولود در ساعت تولد قبل از غذا بلبین
 مشاهده میشود که فضله برازی قبل المقداری مایل بسیار میخورد و منبکزد و
 اینکه بر از از فضله هضم معدست و جنین را غذا بدم میباشد تا فضله
 داشته باشد پس آن فضله چه چیز است **جواب** شک نیست همچنانکه مری
 غذای جنین از طریق سینه بکشد و از کبد سوی جمع اعضا جنین که آن بوضد
 الی معدنه و معانه و لما کان عندهما فضاخا لندفع الطبیعه فضله غذاها
 الی تلك الاضیه لعلها لیه بطریق الرشح و یجمع هناك و یتمثل لطیفها بطول اللش
 و یقی کتفها و لهذا کانت سودا فیندفع بعد الولادة لکثره حرکات الجنین عند
 الولادة و من الرغابه و ضغطها و ضغط المنخرج علی بطنه **سؤال** اینچنین
 در رحم بوجه حال از احوال میباشد مثل بقطا است یا سکران یا مثل فانه
 یا مثل میشود یا بطریق نبات **جواب** اینها بکون بقطان لانه معطل
 الحواس و لکه و الحریکه و البقطان مستعملها و لانا ما لان النوم وان کانت الحریکه
 الارادیه فینه معطله غیر ان حواسه بطنه بامیه مع ان بعض البیام بعرضه
 ان بصر سبب بقوم و همیشه الا ان ذلك منه من غیر استنکاد و لامع بقطه و لا
 کاشیات فان البیان حامد مبدأ الاحساس صلا و لا کاشکون فان السکران
 حرکاته قویه ظاهره فینع ان بکون حاله شیها بحال السبوع و الطبیعه یسند
 النوم و لذک حاصد خروجیه یکی کانه فانه تم استنکاد و هذا من ستر الله رقم

مبارك الله احسن الخالقين قال بعض الحكماء انا كانت الام اكبر ستنا من الابيات
الولد منها الاكبر على الام لاكثر بل هو في الصغر **جواب** بل بعض الحكماء
هو حين كفته اند ومدعى ريت هم هسند وميكوسند راب غير واحد من
هذا القبيل ما من منهم اولاد كثيرة في صغر السن **سؤال** چرا بايد بعض از آنها
و مولود صغير الحثه وبعض كبير الحثه باسند وسبب اختلاف جنس **جواب**
العله في صغر حثه بعض المولود والاجته وجوه ثلثة احدها قلة المادة النوية
في الاصل وثانيها ما يابيه من الغذاء الممدله والزايديه وذلك اما لقله ما
يتناول من الغذاء لضعف القوة الغذائية والنامية له وثالثها ضيق الرحم
وان كانت متكثرة لكنها من صا دضا ضيق الرحم ضغيفه وتعد على الجيز
بعد كونه التمدد والتمويه فباسبه في مثل هذه الصورة الفرع والفواكه و
هما فجة اذا جعلت في فواله يضيف بعد مد تدرك وهما صغير المقدار كما فعلها
في باب الفرع الغلبان في بلادنا واما علة كبر الحثه فهي صداد ما ذكرنا **سؤال**
چه سبب است زانكه مولود هفت ماهه را اميد حيا ند و هشت ماهه را اميد
بقا و حيا نبست و اگر هم باقي ما ند لا يزال مريض وسقيم باشد **جواب**
بر اين سوال بدو وجه منوان كفت حيا نكه كفته اند بكي بطريق طبيعى و بغير
بطريق مجسمى اما الاول فقا لوان الجنين في مبادى كونه لا يتجاوز اخر
من حالين اما ان يكون قوته في الاصل فادرة على تحصيل كلاله
اولا يكون فان كان الاول يتجل كونه ثم تمويه ثم فضعه و حركته ثم طلب لسف
المجال والحيز منو فر من الدم والهوا فاذا حاول الخروج عند الاستكمال فهو

في الشهر

في الشهر السابع على ما دل عليه التجربة سلم ورجى حيا انه لقوة قوته في الا
و نوفر ما دونه وان بقي على اضطرابه وحركته الى الشهر الثامن ولم يكن له خروج
والبروز من الرحم في الشهر السابع بسبب ما يوقر اما بكورته الحبل والوضو
وجها الورم فيه او لا يخرج ثم خرج فلا يرجى حيا به وان لم يخرج فئاخر التاسع
سكنت حركته واضطرابه وقوة قوته وانعشت خراة الغير بربته فبرجى حيا به
حينئذ حيا به فانه ان كانت قوته ضعيفة في الاصل فقد كاله في السابع يخرج
ورجى حيا به وان كان ضعيفا لقوة والتركيبة غير ان زمان حركته وانزجاعه
وطلبه للهوض فصير فان ما خرج وجهه الى الثامن مع استمرار حركته وانزعاجه
ثم خرج في هذا الشهر لم يرج له جوة فان ما خرج وجهه الى التاسع وسكنت حركته
واضطرابه وترعاجه واسترحه نرا جفت قوته فحينئذ يرجى له الجوة ومثل
هذا الجنين ربما ما خرج وجهه الى العاشر ولكن الشيخ قد صرح في السقاء ان
المولود قد يعش في الثامن في بلاد مصر ونمالم نعلش ونمالم يكن ذلك هو
بالحقيقة في الثامن بل يكون الغلط واقفا في حثا محضها وكذلك الولادة في
العاشر قد وقع في حسابها غلط لا فقا في الاعراض للحبل قبل الحمل بشهرين
اذا احلبس دم طث وهذا من ستر الله نعم هذا ما مستكوا به الاطباء في هذا الشهر
واما الثاني وهو على طريق النجوم فقا للمنى عند وقوعه في الرحم في الشهر الاول
ينولى تدبير زحل وهو في الشهر الثاني ينولى تدبير المري وهو سعد
في الثالث ينولى تدبير عطارد وهو محس منقوى الحرارة فيه وفي الرابع ينولى تدبير
وهي سعد فزا د حينئذ حركته وارادته وفي الخامس ينولى تدبير القمر

في الشهر

يقوى على جذب الغذاء واحاطك فليس العضاه وفي السارس بؤلاه عظام
وهو سعد في راد منها ذكرا وفي السابع بؤلاه مزر وهو سعد وطبيعته الحركه
وهي مع ذلك سريعه فلذلك يحرك الجنين فيه وطلب الخروج والبرز فاذا
خرج عاش وفي الثامن ايضا بؤلاه زحل وصورى فاذا ولد في هذا الشهر لا
يرجع جنونه لا سبلا النفس الذي لطيفه لطيفه المون عليه وفي التاسع بؤلاه
ونديه المشري هو سعد فوحي السعادة فيكون القوة الاصبه فيه في تمام
الكمال فان ولد في هذا الشهر عاش ورجحوه **سؤال** جئت فأتى
لحمه در رجال دون سناء **جواب** فابتدأ حصى الزينه والصبه
والوفاد التي يحتاج اليها الرجال دون النساء خلفه البدن معتد به
اخلاق النفس ايضا لما كانت الاخره الدخانيه هي مادة الشعر كثر في الرجال
منها في النساء من طبيعه تلك الزيادة الحاصلة في الرجال الى اللحية ولغيره
لان ابدانهم رطبه لينة لا جافة باسبه بخلاف الرجال فان ابدانهم جافة
بابه **سؤال** سبب عدم لحمه خصبيا وضيقا **جواب** اتا
الخصيبا فلعلهم عضوا ربيسا من اعضائهم واصلا من صوت الحرارة الغريزية
فيكون حواره الغريزية الخصيبا ضعيفة فلذلك يفتقر البخار الدخاني فيهم
فيقطع المادة التي منها شعر اللحية فلا يثبت لهم لذلك اللحية واما الصبيبا
فلما مر في النساء فاذا استكلوا وودوا وقويت الحرارة فيهم صلبت ابدانهم و
صارت الاخلاط التي يولد عنها البخار في ابدانهم حارة بابيه جافة
فقبله الثقل من مادة شعر الرأس ظهر لهم حينئذ اللحية **سؤال**

چر سبب

چه سبب شد در آنکه شعر اهداب و حواجب طويل نمیکرد و وجه فائده است
در وجود آنها **جواب** فابتدأ الزينه ومنع الروح الباصرة عن
لسوادها الجمع ولا مكان الرويه تحت الاهداب عند غمض العين للغيار
واما عدم طولها لكفاية نصرها الفوائد المذكورة ولا انها اذا طالت يغطي
العين ويمنع الابصار **سؤال** عدم رؤسك مودر كفتن واخصص وجهه
چيست **جواب** بجهت سببها تا حابل ومانع از اذالك الملوثا واز جوده
فبض نشود وابتك منع تكسك اندم را از مشى بر اراضى هو طونه وبعثت كثره
او نار واربطة واعشى مانع است نفوذ بخاره در كفتن وندمهن واما
لجبهه ولان تحت الجبهه هو مقدم الدماغ وهو بارد ورطب البخار لا يولد
ولا ينحرك صحرا الى الجبهه بل صاعد الى الراس منقبا **سؤال** چرا شعر در
مقدم بدن اكثر از غير منبها شد **جواب** لاستحصا المؤخر ولذلك
يكون العرف في مقدم البدن اكثر **سؤال** سبب طول شعر وظفر ميت چيست
جواب فقال قوم انهما لا يطولان بالتحفة ولكن لما تحلل ما حولهما ان
انما ظالا وقال آخرون انهما يطولان لانها من الفضل البخارية وجسم الميت
يكثر في اول مرة فضلات بخارية عقيمة فلذلك يطولان **سؤال** سبب
سرعت شيبان وخواجكان چيست **جواب** ليرد من اجتن **سؤال**
سبب بخل سناء وخواجه چيست كه بطبع بخيل نميآشد **جواب** بعلت
نقص حارات غريزي ايشان برودت در دلد ايشان بهم ميرسد و اين
برودت سبب بخل وجبن ايشان نميآشد **سؤال** سبب چيست كه شعر

وشبه فيما بين حيوانان مخصوصا بالانسان استجواب لاقتصا ما عد الانسان
 على غذاء واحد فالله الاعضاء وتقوى علمها ويجعل فضلها بخلاف الا
 فانه يفتن ويصرف في مطالعة مشاوبه فيكثر الفضل والعفوان في بدنه
 وتلك حرارة الغريزة عن تدبير بدنه واصلاح رطوباته فيغلب الرطوبة ويقو
 الشيب لان الانسان طويل العمر بالنسبة الى اكثر سواه من غير ما يتبدل
 خصوصا بانه حكما منكونا من غير كثير المقدار استجاب لقليل المقدار وفيما
 از اين مقدار چه چیز را فسد کردند و چه معنی اطلاق میکنند اول آنکه اکثر
 مزاج عرضی از مزاج صحتی غایب و مانند باشد مثل اینکه مرض محرر و صفا
 مزاج بارد و در سن پیشوخت و در فصل زمستان عارض کشنده باشد اجتناب
 بپزید شدیدا در دویم آنکه حرارت با برودت عرضی غایب شد بوی
 باشد و عراض آن در نهایت قوه ظاهر کرد دستم آنکه مزاج عرضی مطابو
 مزاج صحتی و سن و عادت و صناعت فصل و مسکن مریض نبوده باشد
 آنکه مرض معطل و مشوش قوی و فعال آن بوده باشد و سرعت تمام تغییر سبب
 علی در هفتاد هرگاه چنین باشد مرض کثیر المقدار بود لهذا بهما الحائز
 ادویه قویه کما و کما از مبدلات و مستفرغان بی انتظار نضج استفرغ
 باید نمود و هرگاه مرض بخلاف مذکور باشد لیل المقدار بود پس فسد
 مزبور علاج باید کرد سوا ال حکما منصرفا بتدویر مزاج محرورین
 هرگاه مدت کرسکی وجوع امتداد باید و حرارت در معد استدادت
 موجب جذب و انقباض فضول خصوصا مری که در معد و برین

الجوانا انما اربطها بالهواء
 كعضو ان انفراد
 مفاد مرض
 چهار صفت الحائز
 میکنند

کرده اند که وجوع شدید مستلزم شدت جذب کبد و انقباض سایر
 اعضا است و در از معد و بنا بر اعتدالین چگونه ممکن است که مواز اعضا
 بمعد منقبض کرد **جواب** ان في حال الوجع الشديد واشتداد الحرارة
 بظهور و بغلي المراري وعائنه خصوصا في امزجة الصفرة و به فتمثل المرأ
 و تجاوزها فنصب الى الاوعية الخالية التي منها المعدة والامعاء ولهذا
 ربما يحدث الذر بالصفرة و يسهل الرطوبات التي في المعدة الخارجة
 الى المرز ولهذا كثيرا ما يتولد في المعدة الحرارة الصفراء الكريهة بل الخفا
 ايضا تمت النسخة الشريفة اللهم احفظني
 واحفظ جميع المؤمنين والمؤمنات عن
 جميع الالام والاسقام والامراض
 والاعراض بحق محمد وآله
 بيت الطاهر
 آمين يا ربنا
 العالمين
 ٢٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد الله بجميع محامد حمد اكبر وشكر على نعمه شكر اجيلا والسلام على
 اشرف المخلوقات وغاية الموجودات محمد للبعوث على اهل الارضين والسموات
 وعلى الله وعترته سيما علي بن ابي طالب امير المؤمنين صلوات الله عليهم
 اجمعين الى يوم الدين **اما بعد** حين كويد مسؤ انيرها له ابن محمد
 حسين احد الشريف النكا بنى كه چون جمعى از صدقا كرام واجباء ذوالقرن
 والاحترام از ابن عربى در بحر جرم واتام خواش نمودند رساله در
 اسهال با سباب اصناف و اسباب علامات و معالجات مشهوره ابن
 زمان كه مختصر مفيد باشد از بحر ناي كه در افواه رجال جهل فعال
 سنيك باليجه كه در اين مدت خود امخان و مجر به نموده مجموعه سازد كه
 ناها الى ابن فن شريف را على وطوايف بگر را على بايشتا كچه ابن بك
 حنين رضاحكاه عظام واجباء والامقام از فدا نقل ميكنند كه
 سيزده هزار و هفتصد و سوي و دو صنف است از بسنط و مركب آن و
 باعتبار هريك از اعضا كه جمع مواد اسهال است و بحسب هريك از اخلا

مفرده و مركب و بحسب هريك از قوى خادمه هر عضو و ديگر است
 بناء على هذا الكسى دعوى تهر و تخفيض حقيقى اصناف ان تمامه البته در
 كردن بجهل مركب سر كشته و مسنرف خواهد بود هر چند در اين از من
 بعد از پاس از معالجه سفها و ارمق و بهو و جهله نسوان و هند و جو
 بطبيبات ذى ميكنند اگر چه لطيف حاذق در او ان نظر باوصاف و شرطى كه
 امام الفلوط و معلم ثانى فاريايى بيان نموده اند نادر ميباشند و اين بعضا
 بعضى از ان را در شرح جوامع ذكر نموده ام بر فرض جدا فطبيبات ميباشند
 كه عرض از امر ضاى است كه معالجه پند بر نيت زمان معالجه هم كند شده
 و فون مريض هم وفا بمرض نميكنند جهات و موانع از اجابت مريض است
 است پس بر هر شخصى لازم است بعد از مكان وجوع بطبيبات حاذق
 نمايد على اى حال چون قبول قول استان لازم و واجب بود انبان مؤ
 ابتدا ستاز بر كك در كاه اسهان جاه شاهنشاه زمان و پادشاه
 كشور ستا و حضر صاحبقران **فجعل شاه** نجار ارام الله
 ملكه موافق صوابا بدالتماس از بخادر هم واجباء چنانست كه اگر نه بود
 و نسيانى كه لازمه ذات انسانست مطلع شوند بقل عفو نصيح
 فراهبند **بديت** شغل خوش طينشان باك سرشت كرم و عفو
 عدل و انصاف است عمل جاهلان بد طينت حسد و بغض كشته
 لاف است و انير رساله مشتمل است بر مفده و شرباب هريك
 مشتمل بر چند فضيل و خاتمه **اما مفده** در ذكر كردن و مفرده
 و مفرده اسهال و سباب مطلقه و معالجات مشركه و اغذيه

صاحبان اسهال را بنفله مشتمل است بر سه فصل
 اول در بیان ادویه مفرده مستعمله مشهوره بحجرت در اسهال کنند
 کرم در درجه و نیم است خشک در درجه اول است نافع است جالس
 و اسهال در هر موضع که باشد بلا ادیت و دوائی بسیار مبارک است
 خاصه در باب خروج و جروح و شبان و در زجر مجرب است فدر شرب
 نایک سفال است که با بر است در درجه اول و خشک است در دویم و در
 مقوی معده و دل و فاطع نزف الدم جمیع اعضا و جهن اسهال دموی
 مجرب است بالخاصه جهن زجر نافع فدر شرب نایک سفال است و نایک
 در چهارم سرد و خشک است مخلص و منوم و مسکن در درها و در
 شرب نایک رحلس اسهال و نواز نظری نادر خاصه اگر اسهال بوی
 دماغ باشد و شبان با مرکی و زعفران بلیو به مجرب زجر مجرب است
 شربش چهار فراط بر فطو نادر سیم سرد و نواز است مسکن تشنگ
 و حرارت و نافع خشونت معا و شکند حد صفراء و جالس کنند
 اسهال دموی خاصه بوداده او و لغا با و در ابتدا اسهال است
 و بجهه فخر معا و مقصود زجر مجرب فدر شرب نایک سفال نایک
 سفال است خطی سرد و نورد در درجه اول و لغا به خطی و نیم او و
 کل بجهه خشونت معده و امعاء و مقصود زجر سده امعاء و فخر ان
 نافع است بزوال کرب در اخروم کرم و خشک است مفتح سده بلیغ
 امعاء و جکر و بوداده ان بنهائی با بحرف یا بلی بلیغ نفع است بجهه
 اسهال مزمن و زجر خاصه اگر بلیغ یا شد و محلل ریاح امعاء است

نجم

نجم سرد و در دویم کرم و در اول نواز است و نورد بعضی مزین الففل است
 با اسفزه بالجمله رافع اسهال دموی و فخره امعاء و سحر است و بوداده
 ان فاضل است خصوص با نجم حاضر در اصلاح حال معده و امعاء
 و در جمیع انواع اسهال بعد بل است فدر شربش بکشفال نادر سفال
 است بز شرب کرم و خشک است در درجه دویم محلل ریاح معده
 و امعاء مسکن مقصود بجهه اسهال بلیغ مجرب است فدر شربش نادر سفال
 و نیم بز البلیغ در سیم سرد و خشک است مخلص و منوم و نافع حرارت
 و سبلان و طبوبات منای عضوکان و در جالس خون و اسهال مزمن
 الففل است با نایک و فدر شربش در بعضی اقسام بکشفال نایک سفال
 صندک زرد و سفید سرد و خشک است در درجه دویم بجهه جالس اسهال
 صفراوی مجرب است لیسکن خوارق و النهاب سریع الاثر است و شربش
 بکشفال است خنوب دو نوع است و هر دو نوع سرد و خشک است
 در درجه دویم مقوی معده و مقوی جالس اسهال و فاطع خون در
 هر عضو و رافع مقصود فدر شربش با چهار سفال کرم مانع در در
 اول سرد و در دویم خشک فاطع اسهال و سبلان خون و مقوی
 معده و جکر خاصه و اسهال صفراوی بعد بل است و بجهه مقصود نافع
 و فدر شربش دو سفال است و بد شربش پیرانار نرش و عفر
 است با رهنک در درجه دویم سرد و خشک است جالس نزف الدم
 اعضا و مانع اسهال خاصه بوداده او در اسهال ازله خشونت
 امعاء و سحر و مقصود بعد بل است و اب برك با رهنک را یا نر نچین نایک

سفال

مشقال الحفان نمايند در فرجه معاً و زجیر و لهب اطفاء حوران ان
 نظیر ندارد و اکل بجز برك و بیخ و باسکر و نمک و فلبل عدس نافع است
 مزمن دموی قدرش بیش ناسته مشقال اسفرد در سیم سرد و نوبند
 و مسکن حد صفر و خون و مد بولد حرقان و فاطع اسهال صفراوی
 سیم بوداده ان وضاد برك او بار در جو مانع سپلان فصول با معافه
 اب برك او بجهت سیم آتش و خستنان عظیم النفع است قدرش بیش ناسته
 مشقال است حاض را اول سرد و در دویم خشک و مسکن فی وغشیا
 صفراوی فاطع اسهال دموی و بیخ و فرجه معاً و اسهال کبدی نظیر
 و شربش در مشقال است خستناش سرد و تراست در درجه سیم مسکن
 و معالط مواد و حالب اسهال و دم فی ای عضو کان تسدد را اول سرد
 و در دویم خشک فاطع نزف الدم و اسهال دموی در اندمال فرج
 ناز به بعد بل قدرش بیش ناسته کلنار فارسی و بوم سرد و خشک
 جھفت معواضاً و بجهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زرق
 و بیخ و فرج معاً و نزف الدم و قدرش بیش ناسته مشقال پوست ناز
 و نافع او مثل کلنار است و طبیعت در افعال و کوبند پوست ناز
 شربش با ماز و بالسوتی نرم کوفه و در بر که بچو شانند نام تر اشق
 و منعقد کرد و نیکد فلفلی جها نزیدی نه پانزده صلدان
 بجهت فرج اسهال مزمن و بیخ و فرج معاً و مقعد بجز سیم
 انار دکان فایض ناز همه اجزاء انار است خاصه بوداده او در افعال
 فویتر و مسکن فی وغشیا نافع انصبا صفر مزمن و معده و بجهت صفا

اسهال مراری و او غذائی بهر انما دکان نیست جلا سرد و خشک
 حالب خون و اسهال و مقوم معد قدرش بیش بکشف است نشا
 سرد و خشک است در اول مغزی فرج معاً و از الکتد خستون
 او و حالب اسهال و خون و خفته وجهه فرجه معاً و بیخ بجز سیم نافع
 در سیم گرم و خشک منشف و طوبی معد و محلل رملج و ذافع فوان
 و مقصر بی و بجهت خلقة طفال بجز سیم عمل در اسهال بلغمی و مانع
 فی وغشیا و قدرش بیش ناسته مشقال معبره سابله در سیم گرم و در
 خشک محلل رملج و حالب سیم اعنقه و مزمن ان و در خلقة دماغ بلغم
 القع است و قدرش بیش ناسته مشقال عصاره لحیه النیس سرد و خشک
 فایض فاطع اسهال مراری نفث الدم و اسهال الدموی در علا
 فرج معاً و بیخ اذاد و به شرفه است و قدرش بیش ناسته مشقال
 اسادون در دویم گرم و خشک محلل و منقی معد و جھفت
 رطوبات معد و معاً بلوط سرد را اول و خشک سرد و سیم فایض
 و معالط و حالب اسهال مزمن و بیخ و فرجه معاً نافع و بوداده
 او جبهه سلس البول و بولد در فرج بجز سیم گرم سرد و سیم گرم
 و خشک مقوی معد و معاً ناسته رطوبات ان و بجهت جبهه
 بلغمی و مقصر نافع است بواج خطائی در دویم گرم و خشک فایض
 و حالب اسهال و با ما است چکد و رطوبت بجهت اسهال مزمن
 و قطع خون بوا سیر نظیر ندارد و ناسته مشقال او را باد و غ کا و
 آهن ناب در ز و سنطار با دارد شد نفع بلغمی کرد و قدرش بیش

بمشفال است اما قیاد در دویم سرد و در سیم خشک و در چهارم سرد
دم و نزف الدم و اندمال جراحت ببعیدل فلدشربیش با بمشقالست
دم الا خون در سیم سرد و خشک فاطع خود در جمع اعضا و بجهت جبر
واسهال دم و صفراوی اسج ناض و در نفوی نیم معد ببعیدل است
و بمشفال و از نیم کوفه باز رده نیم بند بجهت سح بحرینب در نفوی
در سیم گرم و خشک محلل رباح و نفوی معد و امعاء نافع اسهال
بلغنی و بیح اطفال فلدشربیش بکشفال است طبا بشرد در وجه دویم
سرد خشک نفوی معد و جگر خار و فاطع فی صفراوی اسهال دموی
و صفراوی مجفف طویان معد و مسکن حرارت و الهاب عطش و
نافع سح و حالبس دم فی ای عضو کان و هو موی اعظم الادویه فی سمان
در در وجه دویم سرد و خشک نفوی احشاء حاره و فایض و بجهت
و غشبان و نزف الدم و در رب اسهال مزمن و منع و یخین صفرا بعد
و امعاء نافع و ضمایر و کولشکم اطفال نافع اسهال انیسو در دویم
گرم و خشک محلل رباح معد و امعاء و فایض طبع و بجهت مغص و
اسهال بلغنی نافع شاد بلیج در در وجه اول سرد و در دویم خشک
مجفف فایض و حالبس سبلان خون اعضا ظاهر و باطنی و بااد
مناسبه جهت اسهال دموی و زحیر نافع و در ازاله سح ببعیدل کل از
سرد و خشک مسکن فی و غشبان و فایض مغزی حالبس اسهال
و نافع سح و در اسهال کبک و قطع خون از اعضا از جمله دویم سرد
جند بیدست در سیم گرم و خشک محلل رباح و نفوی مجفف طویان

در دویم

و نفوی

و نفوی معد و امعاء و در اسهال بلغنی و زحیر عظیم النفع و اسهال
ایون در اسهالات با جند بیدست بخطر و فلدشربیش بکدانک
صنع عربی در در وجه اول گرم و در دویم خشک و نفوی معد و امعاء
مغزی و زحیر و بجهت اسهال دموی و زحیر سح بحرینب فلدشربیش
دو مشقال طریقت در سیم سرد و خشک بسیار فایض و فاطع اسهال
و سبلان خون عظیم النفع و بجهت اسهال معد و امعاء نافع و فلد
شربیش بکشفال نیم کشیز سرد و خشک است در دویم نفوی معد
امعاء فاطع اسهال دموی و صفراوی خاصه بوداده او مسکن حرارت
و الهاب فلدشربیش بکشفال عقیص در دویم سرد و خشک حالبس
فایض و فاطع اسهال و نزف الدم و ازاله کتک سح شربیش بکشفال
کنار در اول سرد و در دویم خشک و نافع فحرا معد و اسهال و فاطع
نزف الدم و مجفف طویان معد فلدشربیش بکشفال کون کون
در سیم گرم و خشک محلل رباح و نفوی و بجهت اسهال بلغنی نافع اسین
و بیکر پرورده ان فوی الفیض و در وضع طویان معد فوی الا
است و فلدشربیش دو مشقال طین روی خوش بو بسیار شد رانقا
مثل کل از منی بهدانه در در وجه دویم سرد و نواسن اعاب و در اول
اسهالات سح و خشون نشامعاء ببعیدل فلدشربیش ناد و مشقال
در دویم سرد و نواسن مسکن حرارت و نشکی و منوم و در اول
اسهال صفراوی دموی عجیب النفع و رافع فحرا معد و زحیر و فلد
شربیش دو مشقال سیدستان سرد و در در وجه اول نفوی امعاء

و رافع سحر و بالخاصه مخرج کرم معده قدر شربش از دمعد تا بپسند
 علد شاخ بزکوهی سوخته و خالص خون و بجهت سحر و فزوح امعاء
 بپعدیل است و از ادویه احفانیه است نه مشربیه لهذا استعمال می
 مکرد و حفته و انهم با مصلحات ذریغ حار و پالین در سیم مصعد او
 ستم فانی و این هم از ادویه های احفانیه است و اما غیر مصعد شد
 فزوح خبیثه غبغه غبغه استعمال میشود و بندیر بکه در کتب مبسوطه
 مذکور است و انهم غالی از خطرند پس استعمال چنین ادویه ها بر
 مکر طیبی طاق و صاحب ای صاحب بیض نافع خشونت امعاء و مسکن
 اوجاع باطنه و رافع مغص و مغزی فزوح امعاء و بجهت سحر و اسهال
 دهموی بپعدیل و مکسره ادویه حاره و مضمحلان لهذا استعمال
 در پنجه بد و نزرده تخم مرغ شوی و البه نلیست پیه کلیمین نافع است
 خشونت امعاء و فزوح ان و شکست حداد و به حاده کامری البیض
 جو مفسر بجهت فزوح امعاء و سحر نافع لهذا در حفته استعمال میکنند
 عدس فربها منفعه است با جوار اسهال دهموی و فزوح غبغه امعاء
 کاغذ ابی سوخته بجهت حبس اسهال دهموی و تنفیه فزوح معوی بپعدیل
 و استعمال او در حفته و سبب فانی است بزکدر اول کرم و خشک
 و بار طویه فضل حفته طبع او بجهت اخراج فضول امعاء و فزوح ولد
 و او زام ان عظیم النفع است و فزوح استعمال او تا هفت متقال است
 کثیر در اول سرد و نرم مسکن لذع و حد اختلاط و تقویت امعاء و لذ
 ان مفید است و رافع سحر که از شرب سیم حار بهم رسد قدر شربش

بکشفال

بکشفال سنجید را اول سرد و در دویم خشک معوی معده و مانع
 انصباب صفراء بعهده و بجهت فنی و اسهال صفراوی و سحر و سبلان
 رطوبات نافع و موافق از جهت اطفال و رافع فساد معده اطفال حد
 انبان در نمدان بهم رسد با دام و روغن او طبع طبع و مصلح فزوح
 امعاء و مسکن حدت اختلاط و رافع سحر و زحیر حفته و شرب باوانال
 کتک در امعاء و کرده و خشونت و در دفع مغص و پیش مجرب است
 کل سحر فربها منفعه است با روغن با دام و حفته او در اصلاح حفا
 امعاء بپعدیل است حب از بیک را اول سرد و در دویم خشک معوی
 امعاء و معده و حبس است طلافی بطن اطفال بی نظیر است دوغ در
 دویم سرد و در اول خشک مسکن غلبان خون و داغ کرده او
 سنک و آهن تقیه حفته اسهال دهموی و صفراوی خاصه با طباشیر
 مجرب است دوغ آهن ناب بهتر از غندیه صاحبان اسهال حاره است
 سبب زرش در اول سرد و خشک مسکن فی و عطش و موافق معده
 حاره و پنجه او در خیار در جو حفته اسهال دهموی نافع عند التعب
 در درجه اول سرد و در رافع مغص و زحیر و منفه امعاء و التهاب
 ان قدر شربش پنج متقال انجبار در سیم سرد و خشک فاطح خون
 جمیع اعضا و مسکن فی و معوی امعاء و خالص اسهال مزمن خون
 شربش بکشفال است در پود چینی در دویم کرم و خشک منفی
 امعاء و محلول نفع او و رافع اسهال کبار شده ما سار نفا باشد
 و شربش نیم متقال تا بکشفال را از پانچ در سیم کرم و در اول

خشک مفعول معده و محلل ریاح و مجفف قوی و با قوه قابضه و رافع
 و طویان و اسهال مزمن و غشيان قدر شربش بکثرت استقال سانه در
 اول کرم و در دویم خشک مفعول و معده و نخ او که نخ ریحان
 معاوم سهوم و بالخاصه معده لجمع اعضا و بوزاده او حبه قطع اسهال
 و زحیر مزمن بی نظیر و قدر شربش در متقال است خلاف جمیع اجزا
 او سرد و تر است و در برك او اندک خشکی منصوم میشود و عزیز سید
 مسکن عطش و التها که در اسهال هم سرد و مانع انصافه
 بمعد و بجهت اسهال و ذوسنطایا کید و زحیر و سبج نافع خاصه
 باطبا شیر و اسپزه زرشک در دویم سرد و خشک و قابض مفعول
 معده و جگر و مانع فی و غشيان و بجهت اسهال کید و ذوسنطایا
 و در حه اعانی معلیل بهمین درد و کرم و خشک هر دو ضم او
 مفتح و محلل ریاح و مانع سبلان و طویان و مجفف و رافع اسهال
 بلغمی و تنقیه امعاء و قدر شربش در متقال فرقی در سیم کرم و
 مفعول معده و جگر و مانع و امراض بارده ان و بجهت خلفه و زلق
 الامعاء و ترلان موالیه نافع و مجفف طویان معده و قدر شربش
 بنمقال خاد خشک مریه قوی و در بول و رافع مویج و مفعول معده
 و نکسر ریاح معده و رافع مفعول و زلق الامعاء و بجهت عسر بول مجرب
 و قدر شربش بیخ متقال است هر مکی در سیم کرم و در دویم خشک
 محلل ریاح و با قوه قابضه و رافع نفع معده و مفعول سبج و رافع مز
 امعاء و اسهال بلغمی مزمن و شایان او با کند روز و عقار و نرباک

جهد زحیر طویان و قدر شربش بنمقال است فصل
 در تفریق اسهال و بیان اسباب و مطلقه اسهال و قواعد کلیه در علاج
 اسهال است اما تفریق اسهال و او این است اسهال حرکتی است حاصل
 میشود از مواد بدینه بسبب مفعول السقیم تا اینکه دفع بشود شی زاید از
 مقدار طبیع و اما سبب مطلقه او این است با بواسطه نفس معده است
 یا نفس امعاء یا کید یا ما سار یا اطحال یا دماغ و هر یک از اینها
 یا بواسطه سوء مزاج مفرد است یا مرکب یا بقلب ضعف یا سکه یا باضنه
 یا باضعه یا بواسطه اعضا الیه نام برسد اما قواعد کلیه در علاج اسهال
 من حیث هو اسهال و او یا باضنه یا بخلط یا بغيره یا با مجذبات
 و گاهی هم احتیاج میشود در حبس اسهال بسبب مدان و مغز
 و بسبب مسام زبر که جمیع اینها حرکت میدهد مواد را بسبب خلاف
 جهت اسهال و با این سبب نفع عظیم دارد و گاهی هم احتیاج میشود
 بسبب مدان در وقتیکه با اسهال سوء مزاج حار باشد مثل تخم
 حزنه بوزاده و فر صطیا شیر و گاهی هم محتاج میشود بسبب مسخنا
 در وقتیکه با اسهال سوء مزاج یار د باشد یا ضعف معده در
 چنین وقتی با بد مسخنا استعمال کرد مثلا هرگاه ضعف معده باشد
 لا بد است از استعمال جوارشان مسخنه مفعول مریه بواسطه
 اینکه حرارت زود زود را هضم میدهد و قوه میدهد باین
 سبب باعث حبس اسهال میشود و گاهی محتاج میشود در علاج
 اسهال با اسهال در وقتیکه سبب اسهال خلط زاید باشد که

منصب بمعد شود در چنین وقت واجبست تا خلط گردد تا حلیس
 اسهال بشود و همچنین اگر سبب اسهال سده یا وزم در کید باد
 ما سارینا باد و اما باشد در چنین مواضع هم واجبست و تفتیح
 و اسهال است و استعمال اشیا فایضه مخد محرام است و باعث
 هلاکت مریض میشود و از جمله اموریکه باعث حلیس اسهال میشود
 خواب جام و مالیدن دست پا با او همان مناسبه و دلاک شدیدست
 روغن شنب و غیره زیرا که جمیع اینها حلیس میکند مواد را بسوخته
 جهت اسهال و لهذا نفع میکند اسهال را و همچنین گذاشتن محارم نفع
 میکند بر شکم گذاشتن و در حلیس اسهال اعجاز اینک که با نار باشد
 با بغیر و بشرط اینک چهار ساعت یا پنج ساعت گذاشته باشد از جمله
 چیزها که موجب حلیس اسهال است ضماد معده و امعاء است با صند
 فایضه مثل کل مرخ و فاقیا و فوقل و حضرمکی و کلنا و فارسی و سینه
 و ماند و و طرا بشود با و کل از منی و کزمازک و طباشیر با و در حلیس
 کز و امثال اینها در استعمال این ادویه فایضه مفیده و مرکبه نفع عظیم
 در حلیس اسهال خاصه اگر با کلاب یا اب بارهنگ استعمال کنند نفع
 خواهد بود لیکن بر طبیعت گرم است بعد از معرفت اقسام و انواع مرض
 بعلاج بمرکز دنا دفع مرض با غنیه میشود منفرض و انشود نامرض
 بدو مفیده علاج میشود رجوع بدو امریکه نکند تا علت بدو امریکه
 خفیف دفع شود بمرکز بسیار و بعد از این که در دنا مکن است
 استعمال ادویه مشهوره بجز این میکند واجبست از غیر مشهوره و غیر

حرب را

موجب را کند و از آنجمله ادویه مفیده نافعه در جمیع اسهال است و این است
 و نفع این بسیار نفع خونست بجهت اینکه تغلیظ ماده میکند و خونی
 میارود و لیکن وقت استعمال را باید ملاحظه بکنند نفوذ بالله اگر
 ملاحظه وقت نکند و من الادویه المفیده النافعه فی جمیع الاسهالا
 پینر شورا است و متفق علیه جمیع حکما است در حلیس اسهال و له فوه
 عظیمه فی حلیسه طریقه این حکما چنین مزار داده اند سه چهار مرتبه
 پینر کهنه شور را با اب نمک بشویند و برشته بکنند و خشک نمایند
 انوفت بکمال او را بخورند لکن حلیس خادم الحکماء بدون نند بیک
 حکما کرده اند پینر برشته کرده را با چلو میلهد بخورد چنانکه علی
 غذای بلاد ما ابلست و نفع عظیم هم مشاهده شده و از جمله ادویه
 مفیده نافعه در حلیس اسهال اسفزه بوداده است و طریقی بودادن
 او هم باین قسم است سفال تازه آب ناید را بار و عن کل سرخ چینی
 نموده و اسفزه را داخل سفال کرده بر و الت کشند اندک بر
 شود و در سفال او را با اب سر بخورند کان له نفع عظیم الله
 نعم خاصه در اسهال صفراوی و انانیه جریب را در همین اگر دو
 سفال بارهنگ بخوشانند تا اینکه لغاب و بیرون بیاید نیم گرم
 بخورند بسیار خوبست در حلیس اسهال و زحیر و سیخ نظیرند از
 و از جمله نفخه کینز مایه است حکماء نفع او را عظیم دانسته اند در حلیس
 اسهال خاصه در اطفال لکن باید بند و هیچ خوردن شود تا موث
 فولنج نشود و از جمله ادویه نافعه فایضه در بوجامضه است مثل

اب سمان و ربه و اب اس و امثال اینها در وقتیکه با اسهال سعال
 نباشد و الا در چنین وقت حرام است ربه و جامضه بلکه واجبست
 معالجها را بجز این کند **فصل ششم** در اغذیه صاحب اسهال است
 مطلقا واجبست اینکه بنوده باشد غذای صاحب اسهال شئی که در
 وحاد یعنی نهند و نیز مالح و شور و ترش و غلیظ و بطی الهضم بلکه
 واجبست لطیف صالح الیکموس باشد و واجبست قلیل در غذا و آب
 و بهترین غذا شور بای بادام است از بهر اینکه لطیف صالح الیکموس است
 و غریبی هم دارد و ملین اخلاط فاسده و ساکن کند حد اخلاط
 باین جهت مناسبتر روح امعا است و هیچ چیز من الوجوه ضرر ندارد
 بخلاف سایر اغذیه که از راهی نفع داشته باشد از راهی ضرر دارد
 پس باید شخص را بن غذا بخاورد و نکند بسوی غیر او مادامیکه ضعف غلیظ
 والا باید در غذا قلیل گوشت داخل نماید از وجوه با از بهر آنکه
 رعایت حفظ القوه و نفونها را که معالجها ممکن نیست مگر بحفظ
 قوه و نفونها و از جمله اغذیه نافع را بنیدار این علت اب پاچه
 خوردن است از بهر اینکه غریب دارد و دهنش دارد و ملین هم
 میکند بشرط اینکه شخص نبنداشته باشد و باین جهت لازم است
 مگر اینکه قوت ضعف داشته باشد در این هنگام باک نیست استعما
 گوشتها خفیف یا شور یاها بلکه در او گوشتهای خفیف داشته
 باشد یا پاچه داشته باشد خلاصه کلام مادامیکه با اسهال و
 مفسر و زحیر و سحر و وجع امعاء با ثقل است سزاوار نیست بخاورد

کردن از شور بای بادام و پس از زوال سده و ثقل و اندفاع خلط متوجه
 مر اسهال واجبست تغییر در غذا با غذیه لطیفه سر بیع الهضم مثل شوی
 برنج یا گوشت جوجه یا چلا و با گوشت بره و جوجه و اگر حار المزاج باشد
 و معناد با غذیه جامضه باشد غذاهای ترش دادن مناسبست مثل
 اسنانا و زان با اسنادام که نارزدان داشته باشد یا شور با سمان که
 چاشنی از شکر داشته باشد زیرا که اشياء جامضه صفت از تیب با معاد
 میکند بعد نیدر برنج کبابهای گوشت بره که نارزدان باشند باشند
 مناسب خواهد بود و از جمله اغذیه چلا و با ماست خاصه در اسهال
 صفراوی بجدیل است و گاهی خوردن دوغ کا و آهن ناب بسیار نافع
 است و از جمله اغذیه مناسبه در انحال زرد و تخم مرغ نیم برشته با قلیل
 نفع خشک خوردن است خاصه در مرضی که نتوانسته باشد خوردن
 بعضی از این اغذیهها را کلسالین پس سزاوار نیست در چنین اشخاص
 و غذای صبح و سه دانه تخم نیم برشته با نفع خشک و شب هم نیم برشته
 باشد و از جمله چیزهایی که مناسبست حریره نشاسته یا تخم بجا
 است تمام شدند بپر کلیه و مشرکه کل اسهال و اما ندر این چیزها
 معالجان مخصوصه از برای هر نوعی از اسهال پس بیان میکنم در
 شش ناب یا باقی در اسهال معده است یا باقی در
 در اسهال معوات یا باقی در اسهال دماغی است یا باقی
 چهارم در اسهال طحال است یا باقی در اسهال کبد است
 که او را در وسطا با گویند یا باقی در اسهالی است

که سبب و معده و امعاء و طحال و کبد باشد بلکه هر عضو از اعضا
 که باشد یا باقی در اسهال معدیه این مشتمل است بر چند
فصل اول در اسهال معدیه که از ضعف هاضمه معدیه است
 و سبب ضعف هاضمه یا رطوبت لزج بر سطح معده چسبیده و این رطوبت
 مانع باشد میان معده و طعام و حرارت معده را از هضم طعام باز دارد
 و قوت هاضمه بدان سبب ضعف میشود علامت و این است بروز نقل
 سفید نا هضم و نشکنی کمز باشد و لیس باشد نشکنی پدید آید بواسطه
 رطوبت لزج همچنانکه ماهی خورده باشد و از خوردن آن نشکنی پدید
 آید و اسهال با فراغ از روغ نوش پدید و انقباض از روغ نوش زایل
 این نوع نیکو دانسته است از بهر آنکه از روغ نوش دلیل باشد که حرارت
 یکجا از کار باز نماند است و غذا در معده درنگ میکند تا وقتیکه
 کرده و درنگ کردن طعام در این مرض نیکو باشد از بهر آنکه روغی غذا
 باعث تقطیع رطوبت لزج کند معده را هم در باغی کند و قوه هاضمه
 ماسکه هر دو قوی شوند و اگر قوه هاضمه آنها ضعیف باشد اسهال
 بقوه خود باشد لکن نقل غیر هضم و مغز نشسته بپزداید و علاج این
 امر بقی یا بدخود خوردن طعام با ماهی شور و نوزی بعد از دو
 ساعت پنج شنب و غسل و نمک دادن نافی کند و بعد از فی معده
 مجرب با ریخ منقر با حبس میرا فز من نقشه نغبه باید کرد پس معده را قوه
 باید دادن بجوارش خونی جوارش جالیوس و سفوف انیسون
 نیز نافع است و بعد از این بیان نسیمها آنها میشود انشاء الله تعالی

و سفوف حب لومان هم نافع است صفت و بنا بر این که در زخیر و زین
 و کتاب فخر و منصور و قواعد است بنسبت یکدیگر نارذانه نوش بو
 داده و نوزم کوفته صدد رم کوز با و تخم کشته خشک هر دو را در سه روز
 لیسر که پرورده کرده و بریان کرده و از هر یک بیست و دو خر قوب نبطی
 و سمان و کلنا از هر یک ده درم و در فخر کوزمازک را سینه مثقال
 زینار کرده است و حفر هم با کزمازک استعمال میکنند و قدر شش درم
 مثقال ناسته مثقال است صفت خوبی که اسهال بلغا و خلفه مزمنه را ^{مندی} شوی
 است یکدیگر مزه و مزه و چند سدر و نوزیاک مساوی هم چتها کنند
 بقدر فلغلی و قدر شش درم با آب سرد و کوزک را یکجا یاد و حبه ده
 ساله را پنج حبه با چها رجب بعضه اطبا بجای مزه تخم کزمن سینه
 و الله علم صفت خوب دیگر که بجز خلفه مزمنه مجرب است کدر ناخواه
 از هر یک ده مثقال عفتس یک مثقال کوفته با آب برک نوزی حبس از بند
 بقدر خودی قدر شش درم از سه تا بیست حبه علی فدا اسهال هر کس
 مثلا اگر شخصی بخواه دفعه شبانه روزی برود و بیست حبه باید
 و اگر کمز کمز صفت جوارش خوزی است محمد و کزبای رازی عدا قوه
 ده است بغیر شکر و او را نیکصد چهل و پنج مثقال است قدر شش درم
 سه مثقال ناچهار مثقال یکدیگر هسنه ذانه انور که سرکه انداخته
 باشند یا مو بزیکه سرکه انداخته باشند و بوداده و نوزم کوفته مثل
 سورمه سی مثقال حب لاس هفت مثقال خر قوب نبطی کلنا ناز
 کزمازک از هر یک ده مثقال کند و ناخواه و سعد مصطکی ^{سند}

خوردن

الطیباذهریک پنج شقال ادویه را نرم کوفته با شکر سفید بشویم
 اورده بسرشد با آب غسل کف کوفته صفت معجون مختصر نافع از غنی
 من و زخیره اجزاء چهار است قدر شرب جو زره صبح جو زره عصر بکند
 کند ناخواه و جلدنا رسائی هم و هو بز سبب دانه دار هم در نرم بکند
 و با مو بز بسرشد صفت سفوف خشتاش نافع است اسهال که نه و
 نور اجزاء در و نا است قدر شرب سه شقال است با آب سرد پنج خشتاش
 و کند رسائی هم کوفته سفوف سازند صفت ضماد بکه نافع است اسهال
 و خلفه را بکند شو نیز و کون و عفتص رسائی هم نرم کوفته و با شراب
 مزوج کرده و خورف بدان تر کرده بر معده ضماد نماید صفت ضماد دیگر
 بکند سبیل الطیب پوست کندر و عفتص کون و عتو رسائی هم
 نرم کوفته و با کلاب با آب به مزوج کرده بر معده و شکم طلا نماید
 و خورف بدان تر کرده بر معده دهند و بقرط میگویند جام اسهال را
 سود دارد و محمد زکریا میگوید فلونبیا فارسی اسهال که نه را سود
 است بشرط اینکه نب نباشد و اگر سبب ضعف فوه هاضمه خوار و معده
 باشد و باز نایدی بولد صفر بوده باشد در معده علامت است که
 و تلخی دهان و فلک اشتهای طعام و ثقل و براز زرد باشد و از اشتهای
 حاره منقرض شود و از نایزده منتفع گردد علاج آن در دو روز اول
 لغاب بیهانه در بشه خطی با عرق بنید کوفته و بکشتال یا در هند
 بار و غنی با دام چوب نموده بنوشند و روز سیم سبب نایزده دانه نایزده
 بنلوفر بیهانه در بشه خطی از هر یک دو و شقال بار هند بکشتال

فلوس خالص هفت شقال روغن بادام دو و شقال ایسکا سنی بویک
 یعنی آهن ناب کرده در آرزده شقال و بهین بز بسبب العبه مذکوره و
 بکند فلوس ناسه فلوس خورده شود و اخلاط حاره مندفع شود
 و امعاء و معدة پاک شود و بعد از اندفاع خلط هر صبح دو شقال
 اسفزه را در شقال ایندند بار و غنی کل در چوب نموده بوداده
 دو شقال کل از منی و صمغ عربی بوداده از هر یک پنج شقال بار و غنی کل
 سرخ مجموعا چوب نموده با آب سرد یا آب آبی بنوشند یا اینکه نیم شقال
 طباشیر را بارین بارین بارین بنوشند یا اینکه بکشتال فرض طباشیر
 قابض را نابد و غنی کا و ریک ذایع کرده بنوشند یا آنکه دروغ کا و زابا پاک
 شقال طباشیر بکشتال تخم حاض بنوشند و غذاء او را در اول
 فلوس خوردن شور با بادام و در او اخر چلو با ما ست کا و یا شکر
 ناردان با سبب صفت فرض طباشیر فرض اجزاء شش اوزان سبب و سبب
 شرب بکشتال الی دو شقال بکند طباشیر هند و سما از هر یک
 پنج شقال تخم حاض بوداده ده شقال تخم حرقه بوداده کلنار فارسی
 از هر یک سه شقال صمغ عربی بوداده هفت شقال اجزای کوفته و در
 سازند و اگر سبب ضعف صفر و بلغم با هم باشد علامت است که
 اسهال با فرافرو و براز صفر او یا بلغم آبیخته مندفع شود و اکثر در فضل
 پاییز ببرد و علاج او مثل صفر او باشد از لعابهای مین کوره
 و فلوس و ایسکا سنی آهن ناب یا اینکه بپزند شود که معده و امعاء از
 اخلاط فاسد پاک شوند و بعد از نفاذ نام چند روز صبح اسفزه

و تخم بجان و بارهنگ از هر يك يك مثقال بوداده و با عرق بنید با یا
 آب جوشانیده بنوشند یا اینکه تخم مرو یک مثقال را با عرق بنید جوشانیده
 نامضمحل شود و تخم بجان و بارهنگ از هر يك يك مثقال بوداده با عرق
 بادام چرب کرده و مخلوط نموده بنوشند هذا نقله عن خط استاد
 رحمه الله و جعل الجنة شواء یا اینکه لعاب بهدانه را با عرق بنید گرفته
 با در مثقال سفوف جب الرومان بنوشند سفوف جب الرومان نافع است
 اسهال صفر و برا و نفویب نماید معده و امعاء را اجزایش نیز جزواست
 و زلش چهل و یک مثقال بنموند و در استغما لش سه مثقال با آب بز و اگر
 نباشد با آب سرد و اندک کلابی صفت جب الرومان بوداده ده مثقال
 بلوط سماق و کون و جلاله و تخم کشتیز بوداده اردکنا و از هر يك
 بیخ مثقال عوین مثقال امله مفسر یک مثقال کوفه و پنجه استعمال
 نماید سفوف اخر نفع میکند اسهال را اجزای بیخ است و او زان
 دوازده است و قدر شرب و مثقال است صفت هلبله زرد
 مثقال حب الروشاد سه مثقال حب الس سماق ثمره الطراف از هر يك
 یک مثقال همه را کوفه مگر حب الروشاد را در وقت خوردن این سفوف
 باید کرد بر نخوردن غذا یا بر تقلیل غذا که شبانه روز یک دفعه
 غذا بخورند و غذا در او ابل شور بای بادام و در او خواش نارنگ
 بوداده با فلفل کوشن جو جبه مرغ سفوف نیک که اسهال صفر را با
 دارد و وضع کند اسهال صفر بلغرا اجزای بیخ است و قدر شرب و
 مثقال صفت بکیر نمک اندزانی و بشکنند و بران کنند و

قد بران

دفع بریان کردن چند دفعه سرکه کشند بر او یا شند پس بگویند و
 ناردان بوداده و سماق پاک کرده از هر يك سه برابر تخم
 کشتیز خشک بوداده و در شک از هر يك چهار برابر تخم همه را
 کوفته و امیخته با آب ناران بکاز دارند و شخص اسهال دارد از
 آب منع نماید که خاصه اگر صفر یا بلغم امیخته باشد و اگر سبب
 معده ریح باشد که حایل شود مابین معده و غذا و ضعف کند
 هضم را علامت آن وجود نفخ و فرامزد در معده و امعاء و تند در
 و کثرت خروج و نفخ با ثقل بوزن علاج آن نفویب معده و تحلیل
 نفخ بجز ارسات سفویب محله مرغ ریاح و سفوفان قابضه حاره کاشراه
 الریاح و نفع میکند سفوف جز و انیسون و مقلبا یا چون حر و
 لبریا مقلبا نامند و ان جز اعظم این سفوف است لهذا مقلبا
 نامند و بعد از این لنتهای اینها مدن کور خواهد شد انشاء الله
 نعم و چوب کردن شکم بر و غن مصطکی بسیار مفید است و غذا از
 طعام ادویه دار از فیل زیره و مغزهل و زعفران و اگر مخصر
 کباب جو جبه مرغ هم بسیار خوب است و احیث بعد از غذا آب
 نخورد و صبر بر عطش کند **فصل در سردی اسهال معده**
 است که از ضعف خوه ماسکه باشد و این بیخ ضم است ضم اول
 سبب طویله از جبه که بر سطح معده چسبیده است ضم دوم ابلسته
 بشور و فروز است در سطح معده در این دو صورت طعام غیر
 هضم دفع شود ضم سیم سبب نوع از انواع سو مزاج سازج

و با مادی که ماسکه را ضعیف کند فیه چها م سبب گشت بعد از طعام
 حرکت عینها اتفاق افتد خاصه شخصی که عادت نداند شکر باشد اما علا
 و طوبی از غیر بر سطح معده خروج طعام است از معده بیرون از غیر اینکه
 ه غیر شود و احساس سنگینی طعام کند علاج آن فی و استغراق غن
 چنانکه در باب ضعف هضم کند شکر بعد معده را تقویت کند بخورد
 خرنوب جوارش کند جوارش خرنوب اجزاء هشت است قدر شرب
 سه مثقال تا چهار مثقال است صفت آن خرنوب بنطی منعی از حجب
 گرمائی مد بر بیکر بوداده و سماقی و حبیبی و سونبوق البی و بلوط
 و تخم کشتربوداده و مصطلکی همه را مساوی هم نرم کوفته و بنج و با عسل
 کف گرفته بر شند جوارش کند و اجزاء او هشت است و از آن سی و دو
 مثقال است و قدر شرب و مثقال صفت آن کند و کلنا را زهر بپزیده
 مثقال فلفل سیاه و نخلخواه و سنبل و انیسون و کاشم و شونبوزهر
 دو مثقال با عسل دو مثالی دویه بر شند و اما علامت بنور
 که در سطح معده باشد علامت او ظهور شود است در دهن و سوزش
 معده است و در خوردن غذا خاصه اگر غذا از شکر باشد یا شور و ترنج
 بر از با چوک و عطش شدید و گاهی هم بیابا شد علاج آن فصد با سلبو
 است اگر مانعی نباشد و الا حجامت ساق و ندین طبعیت منضح
 صورتی بکند صفت و نا جز بزی بنلوفر نیم خطی و در شکر خطی بهدانه از
 هر یک دو مثقال سپستان ده دانه بار هفت یک مثقال روغن باد
 شیرین دو مثقال و اگر قوه قوی باشد هر دو روز سه روز همین

تکلیف در مسهل و در معده باقیست از سبب قوه ماسکه ضعیف شد است مسموم سبب آن است

اجزاء سا بوزا با هفت مثقال فلوس علاوه کرده بخورند و هر قدر
 عطش هم رسانند عرفی بید با لعاب اسفزه و در شکر خطی و طباشیر
 تا غذا نخورده است و بعد از غذا اگر عطش باشد طباشیر داخل کوزه
 آب کرده بنوشند و غذا خیزه از او درختشاش و برنج و بادام با شویبا
 بادام و بعد از خوردن سه فلوس مناسب است هر روز یک مثقال تخم
 زحمان با عرفی بنید با اب جو شایند بار و غن بادام شیرین در مثقال
 روغن کل سر یک مثقال بر او چکانند بعد هند و سفوف حبل الرمان
 که مذکور شد بسیار مناسب است و اب نیز باشد ضما دیکه با
 بر معده بشود این است صفت دویه مطبوخ بر که حجب کل سرخ کلنا
 فارسی صندل سرخ عفتصر پوست نار مساوی کوفته با آب بپزود
 خمیر کرده ضمنا بنید غذا بعد از سه فلوس اش نار دان با اش روغن
 ناب با چلا و با ماسکه و اما علامت و علاج سو مزاج سادج با شایبا
 که بسبب ضعف ماسکه باشد این است که در امراض معده مذکور شد
 بار غایتک سهال و استعمال دویه فایضه مناسب است و اما علامت
 اسهال شخصی که مسهله خوردده است تقدم شرب دویه مسهله
 قوی الفعل است باقی بودن اسهال بعد از علاج دوا علاج است
 هر روز دو مثقال اسفزه بوداده بار و غن بادام چوب کرده با شکر
 بنوشند یا دوع کا و با طباشیر بنوشند و اگر منجر بسج شده باشد غذا
 سج باید کرد و غذا شور با بادام با اش دوع و با چلو با زرده و مزج
 نیم شکر نار دان دار و اما علامت حرکت عین بعد از غذا پیش حرکت

سوزن و در طباشیر و بادام شیرین

کردن است علاج او است اولاً معده و معاراً از اخلاط فاسده و
 غذای فاسد پاک کنند با طریقی صغیر یا بدارج فبظراً یا بجای ارج و بعد
 از آن نفویب معده کنند بجوارش جالبیوسى اگر علی حصار المزاج شاید
 و الا نفویب بفرص طباشیر یا بسفوف حب الرمان که مدن کور شد کنند
 و غذا قبل از تنه بخورد آب از کوشه جوهر و بعد از تنه اش انار نافع
 دار باطعام او و به دار حاره یا بارده یا آب و بمر در اسهال امعاء
 و این بر چند نوع است یکی زلق الامعاء است سبب و رطوبت و ترخه مجتمعه
 در سطح معده و امعاء است که باعث از لاق طعام و خروج او بسیار
 میشود یا بسبب ثور و فروع است در سطح امعاء و در وقتیکه غذا
 بان ثور و فروع میرسد در شدید بجم میرسد خاصه اگر غذا
 شور یا شد یا ترش و طبیعت بدون هضم دفع میکند علامت علاج
 اسهال معده است و اندک تفاوتی و تغییر در انداختن صفا و مالیدن
 و خروج صندید و چرک باطعام ناضج هضم و لکن نفع حقه در امعاء
 سفلی باشد صفت حقه نافع ناجی بزی کل خطی نیم خطی خبازی و سرفه
 میدهد از هر یک دو مثقال زنجبین شکر سرخ از هر یک ده مثقال
 و روغن بادام شیرین یا روغن کرچک پنج مثقال در روغن حنغان بنما
 و اگر خواسته باشند بلبین زیاد تر بشود ده مثقال نلوس هم علاوه
 نمابند و مجموعاً در سه دفعه حنغان نمابند و غذا های خشک و منشف
 مرطوبت بیشتر باید استعمال نموده و تقبیل اب صاحب این علت بیشتر
 باید بکند و سفوف نافع که نافع است لوق المعده و زلق الامعاء را و با

بیشتر است غذا
 اگر در امعاء
 سبب است
 یا در سطح
 امعاء

خشونت این دو عضو میشود اجزاء یازده و او زان بلبیت شش مثقال
 قدر شربت و مثقال صبح و دو مثقال شب صفت و سبب الطیب مطلق
 عود از هر یک یک مثقال و نیم عقیص مدبر افیاع الرمان الحامض نیم تخم تخم
 حزنوب هسنه کشته شش حفت بلوط از هر یک دو مثقال کلنا رجح الا بر
 از هر یک پنج مثقال بطریق معارف سفوف سازند و سفوف مقلبا
 که مدن کور شد با آب آهن ناپسند بسیار مناسب و خواصت نوع دیگر
 از اسهال امعاء بکند و سنطار یا کوبند و باید دانست که فروع و لیش
 که در امعاء و روده ها واقع بشود سبب اسهال دمو شود در لغت یونانی
 انزاد و سنطار یا کوبند و معده من از اطباء هم اطلاق و سنطار یا
 با بمعنی کرده اند چنانکه با سو و بواسیر و لغت یونان بمعنی خون آمدن معده
 است بواسطه کثوره شدن و بسبب از اسباب بعضی از اطباء مناسبت
 اطلاق میکنند و سنطار یا را بر اسهال دموی من ای عضو کان
 و بنا بر این اطلاق و سنطار یا بر اسهال کبک دموی بتر کرده اند
 انزاد و سنطار یا میگویند و انزاد و سنطار یا کبک و سبب یا پوس
 بر از و ثقل است بواسطه حدت و تیزی اخلاط و هر گاه این نوع
 اخلاط و ثقل بر روده و امعاء بسیار بگذرد در طوبی لرحی که خداوند
 تبارک و نعم در سطح داخل امعاء افزیده است و انرا اطباء سار و الامعاء
 و عشاء مخاطی کوبند و طوبی در آن ثقل یا بس و ان اخلاط منبر اشند
 و دفع میکنند و بعد از آن سطح امعاء میماند بمرطوبت سار و حی که
 حافظ سطح امعاء است و چون سطح امعاء از آن رطوبت حافظ پاک و برهنه

شد اخلاط و نقل را معا باعث سحر ریش و فروغ شود و لکن اخلاط
 در مدت ریش و سحر کردن منفا و نشت بعضی در مدت بگرفته و بعضی
 نامد و پیسند و زو بعضی نامد و چهل روز یا کمتر یا بیشتر باعث
 سحر شود بجهت حد و کثرت اخلاط و اما علامت سحر و اسهال که از احتیاج
 نقل باشد و جو نقل با بس و قدم پدید آید و کمال غلبه با بس باشد و
 فایده مثل شربک و خوا و علامت اسهال و سحر صفراوی قدم اغذیه
 موالد صفرا و صفرا و بتر مزاج اصلی و دفع شدن صفرا با خون و
 غیر خون اما علامت اسهال و سحر بلغمی قدم اغذیه موالد مری بلغم بسیار
 و در امعاء نفخ و فرامز بسیار بود و علامت اسهال و سحر سوداوی قدم
 اغذیه موالد مری سودا و دفع شدن سودا ابتدا این قسم از اسهال نفا
 و دانت زار دارد بلکه باعث هلاکت هم میباشد زیرا که نشان آن باشد
 که ورم سرطانی عضو انفجار یافته باشد با اینکه نشان شدن و حد
 و احتراق سودا باشد و بسا باشد بجهت شدن مخصر و جمع غشیه
 عارض شود و اگر چه رین در سنی این نوع از اسهال افتد بد باشد
 و در امتد داشته باشد و علامت اسهال و سحر که حادث نشود
 بواسطه غلبه خون و نشت خون همان علامت زبادی خون باشد
 از قبیل حمزه بیره و عظم بنض و قدم کمال اغذیه موالد خون و از علامت
 کلیه نشت که شخصی بواسطه نشت باشد و علامت بوا سحر و جاقوید
 کور است و علامت اسهال کبک هم نباشد چنانکه بعد من کور میشود
 انشاء الله و بر طبع واجب لازم است که مبالغه در نشت مری مری است

بکند

بکند تا و فینکه بقیه حاصل شود و نوقت مبادرت در علاج کند
 خاصه این قسم از اسهال که بسیار مشبه میشود که این اسهال کبدیست
 معالجه اسهال کبدی میکند و در نشت معای جانوس و نفع میشود
 و بالمجمله بچیان بعق النظر و بکثر الاهتمام حتی بصون من الخطا و الزلل
 و علامت اسهال که حادث بشود از او تیره سینه مسهله نفا مری
 او تیره و حد و اسهال بعد از خوردن او و علامت اسهال که از انفجار
 ورم امعاء حادث میشود قدم ورم است و علامت ورم و جع نمد
 و سنگینی در امعاء است و لکن وجع و نبت رشت و ضعف و جع
 منفا و نشت و باید دانست که فرق مابین سحر که در امعاء سفلی است
 بچند قسم است اول اینست که سحر امعاء علیا میباشد مخلوط و مزاج
 با بر از و خلط است بخلاف آنکه در امعاء سفلی باشد و ثالث اینست
 مدفوع در سحر علیا نهایت عفونت دارد و شبیه مماله است
 بخلاف سحر در سفلی عفونت مدفوع بان شدت نیست چهارم آنست
 که سحر که در امعاء علیا باشد با اول الهاب کرب و فاق و عطش بسیار
 بخلاف اینکه در سفلی باشد و این سبب است صفر ما بند حکما که
 سحر در امعاء علیا و دمی مهلك است خاصه اگر این سحر در امعاء
 باشد و بیان او در سنی صایم و در امت سحر در امعاء علیا و دلا بل
 اینها در کتاب خود هستی شرح جوامع است بقیه بیان شده است
 اما علاج هر یک از انقسام که ذکر شد بیا خواهیم کرد اما علاج
 من اول از اسهال و سحر که از اهتباس نقل خشن است پس علاج

در سحر با نفا و با نشت و در امعاء سفلی
 و در سحر با نفا و با نشت و در امعاء سفلی
 و در سحر با نفا و با نشت و در امعاء سفلی

انستکه نلبین طبعیت کنند بجهت ما ملینه از قیقل با جوی کل خطی
 ریشة خطی کل بنفشه بزرگ سفید از هر یک دو مثقال فلو س در پنجین
 شکر سرخ از هر یک ده مثقال روغن بادام سه مثقال در سه دفعه
 معمول دارند منضج ملین مزاج که پیش من کور شد بخورند اینکه
 بهدانه در ریشة خطی از هر یک دو مثقال با ای جو شایند خوب لقا
 انها برون بنیاد صافه موه و نرچین بیخ مثقال حل کرده بار هفتک
 بکثقال بار و غن بادام دو مثقال چرب نموده داخل کرده بخورند نا
 چهار روز چنین کنند اگر رفع سده و ثقل شد بسیار خوب است
 با بد فلو س خوراک بخورند و نشخ فلو س مشروب را نیز ض این است
 ده دانه ناجر بر بنیاد فو ریشة خطی بهدانه کل سرخ از هر یک دو مثقال
 فلو س هفت مثقال پانه مثقال بار هفتک بکثقال روغن بادام ^{سخت}
 دو مثقال و این فلو س را هر روز روزی بکر و ز باد بخورند تا سه
 فلو س یاد فلو س خورده شود و در غیر روز فلو س منضج مذکور
 با همان السببه مذکوره را بخورند تا اینکه حبس ثقل و سده زایل شود
 و طریقی امتحان آنکه سده رفع شده است پانه سحر حبه از مغز فلو س
 با سحر حبه از خر فوب بطنی با سحر حبه را دانه ماش بلع نماید و آن
 مذکوره را بر روی او بخورند اگر این خوب بود دفعه اول یاد و یا
 دفع شده معلوم است که سده تقض شده و حبس زایل شده است
 و الا سده نماند و محتاج است بسوی اینکه مقدار فلو س را زیاد
 کنند و ده مثقال نرچین هم علاوه کنند با حقه فو نیز که کشد خلاصه

در این مرض

در این مرض از دو ضعف فلو س فوی باید رفت و ندید بکر ای این
 جایز نیست و بعون الله شرف دفع این مرض با بن ندید خواهد شد و کن
 نهان با احتیاط را باید بکند و فلو س مشروب و حقه را منوال بفعل
 بنیاد و فلا بکر و فاصله باید داشته باشد هر چند اولی دور
 است مبادا باعث ضعف شدید بشود و بسیار باشد بعد از رفع
 سده و از آنکه حبس سحر باقی بماند بنا برین محتاج منضج ملین
 مذکور با فو س مندمل شود و اسهال حبس و بهرین ادویه در این
 باب آنچه بصفت بجز بر رسیده است و معمول به اسناد مرحوم بود
 اینست تخم مرو و تخم ریحان از هر یک بکثقال با عرق بید جو شایند
 تا خوب فاضل شود بار هفتک بکثقال بوداده بار و مثقال روغن
 بادام چرب نموده داخل او کرده بخورند در چند روز اول بسیار
 خوب نافع است و لکن بیاضه که اسناد مرحوم داشت از اجزاد مطهر
 خود چنین مشاهده شده است که تخم مرو اسفزه بار هفتک تخم ریحان
 از هر یک دو مثقال جو شایند تا اینکه خوب لغا پس باید بداند
 صافی کردن و بدون روغن بادام بخورند تا نافع جدا عجب
 الا و ابل لان له قوه حاشیه مع غریبه ایضا و لکن بنا سبب الفروج
 کتھا اعم از اینکه در امعاء علینا و با سفلی باشد و اگر بکثقال صمغ
 عربی بوداده و نرم کوفته برده و همین و ایا سده بخورند نافع
 در فو س خواهد بود چنانکه مسهل این بیضاضه را چنین است
 لکن اگر این سحر و فو س در امعاء سفلی باشد حقه منضج ملین

و اینست

و بهتر است چنانکه اسناد مرحوم از اجزاء مطهر خود نقل میگردند بنمایند
 همین روغن را ببلد روغن بادام در شربت استعمال میگردند اما حق
 اسناد بنمایند زاد روغن استعمال میگردند و قلع خود میگردند یعنی در
 بکده حقیقتان این روغن با المیعه مذکوره دفع سحر و ابلیس میگردند
 باید دانست که حکما متفقند که استعمال در تب بخنده واد و تب افونیبه
 جایز نیست مگر وقت شدت وجع و خوف سقوط فوه و در چنین وقت
 استعمال او واجبست متعجب عجیب مشاهده شد است هیچ دروائی
 معادل او نیست چنانکه حتی بجز به شاهد است لکن استعمال دروائی
 بخنده در شبان بهترین مشربست در زمان بهشت از شفاف است و در
 وقت در استعمال وقتی است بقصر ضعیف شده باشد و اطراف در
 سرد شده باشد و وجع در نهایت شدت آنوقت هم با چندین
 وزعفران استعمال نماید اما غذای بیمرض همان غذاست که در
 معالجه کلیه اسهال مذکور شد و لکن در ایجاد او اول میتوان شربت
 بادام رفیق یا قلیل کوشنی داد و تا سده تا نقل رفع نشد است بعد
 از رفع شدن همان حربه تخم خشخاش و بادام و برنج است و بعد
 البام فرجه و رفع سحر اش نارغان و در شربت بسیار مناسبست
 و شب زچلو نان زرد میخ سحر و الله علم بالصواب اما علاج و شربت
 دو تم که سحر و اسهال حار می باشد پس باید دانست که دفع سحر
 اول باید کرد با المیعه مذکوره و امینان بجا آوردن کور هم باید
 اگر حبس و سده باشد بهمان ترتیب مذکور در رفع سده و اگر حبس

و بهتر است چنانکه اسناد مرحوم از اجزاء مطهر خود نقل میگردند بنمایند
 همین روغن را ببلد روغن بادام در شربت استعمال میگردند اما حق
 اسناد بنمایند زاد روغن استعمال میگردند و قلع خود میگردند یعنی در
 بکده حقیقتان این روغن با المیعه مذکوره دفع سحر و ابلیس میگردند
 باید دانست که حکما متفقند که استعمال در تب بخنده واد و تب افونیبه
 جایز نیست مگر وقت شدت وجع و خوف سقوط فوه و در چنین وقت
 استعمال او واجبست متعجب عجیب مشاهده شد است هیچ دروائی
 معادل او نیست چنانکه حتی بجز به شاهد است لکن استعمال دروائی
 بخنده در شبان بهترین مشربست در زمان بهشت از شفاف است و در
 وقت در استعمال وقتی است بقصر ضعیف شده باشد و اطراف در
 سرد شده باشد و وجع در نهایت شدت آنوقت هم با چندین
 وزعفران استعمال نماید اما غذای بیمرض همان غذاست که در
 معالجه کلیه اسهال مذکور شد و لکن در ایجاد او اول میتوان شربت
 بادام رفیق یا قلیل کوشنی داد و تا سده تا نقل رفع نشد است بعد
 از رفع شدن همان حربه تخم خشخاش و بادام و برنج است و بعد
 البام فرجه و رفع سحر اش نارغان و در شربت بسیار مناسبست
 و شب زچلو نان زرد میخ سحر و الله علم بالصواب اما علاج و شربت
 دو تم که سحر و اسهال حار می باشد پس باید دانست که دفع سحر
 اول باید کرد با المیعه مذکوره و امینان بجا آوردن کور هم باید
 اگر حبس و سده باشد بهمان ترتیب مذکور در رفع سده و اگر حبس

باید کرد و خلط صفری و مراد را هم بزین صفت و مزاج و فلووس ملین
 مذکور دفع باید کرد در وقتیکه بقیه هم رسد که خلط غالبی صندفع
 شده است و احبست فواض مذکوره را بزین صفت کور استعمال نمایند
 تا اینکه مرض بالکلیه زایل شود و از جمله معالجات مخصوصه این قسم است
 سفوف مذکوره بار بویان حمامه مذکوره بخورند و از چیزها
 نافعتر نیز خوردن دوغ کاواهن ناب یا سنک ناب بسیار شد در
 عطش خاصه اگر با بکشفال طباشیر خورده شود زیرا که دوغ با طباشیر
 لکن حد صفر میدهد و دفع عطش هم میکند و حاسب طبیعت
 میکند و منضج مزاجی استعمال این قسم از اسهال خاصه اگر سده نباشد
 یا زایل شده باشد این است ناجوری نیلوفر بهدانه در نشه خطی از
 هر یک دو مثقال با زهرنگ بکشفال نخ خرفه بکشفال طباشیر نیم مثقال
 روغن بادام شیرین دو مثقال و هر قدر نشه شود عوض آب عرق
 سید لعاب سفرزه لعاب بهدانه و لعاب پشه خطی با طباشیر بخورند
 و بعد از غذا طباشیر و کل از منی داخل اینها الص کرده بخورند عصر
 روز مرص طباشیر کافوری بعضی که بکشفال و زابا لعاب مذکور
 بخورند شدیدا نفع است و غذای و زچند روز اول شور باک
 بادام باحر پوره بادام است و بعد از خوردن دو فلووس دفع شدن
 سده اغذیه حمامه با بضع بسیار خوبست خصوصا ش نارزدان اما علا
 قسمی که اسهال و بیخ بلغمی باشد باید اول همان امتحان مذکور
 کرد و ملین طبیعت بملیات مذکوره باید کرد و لکن در منضج مزاجی

داز پانه

داز پانه و نخم ریجان از هر یک بکشفال علاوه باید کرد و اگر کمان بکند
 بلغم بسیار غلیظه دارد در فلووس مشرب مذکور بعلاوه بکشفال
 در بوند چینی استعمال باید کرد و اگر احتیاج با فوای نشه باشد نیم مثقال
 زرد سفید داخل بکنند مناسب شد و بعد از دفع سده و ازاله
 بلغم سزاوار است بچند دفع سحج و مثقال نخم مر و زابا لعاب بهدانه
 کباعتی بنید گرفته باشند جو شانه نامضجل شود و بکشفال نخم
 ریجان بوزاده باد و مثقال روغن بادام چرب نموده بنوشند
 سفوف مذکور را بدون ربوب بخورند و سفوف مقلباتا بسیار
 نافع است و شرب سفوف انیسون و سفوف الجوز که نسخه اینها بقدر
 میشود انشاء الله تعالی بسیار نافع است و اگر ضعیف المده باشد
 جوارش چالینوسی جوارشان سفوفی محله که بعد از این ذکر خوام
 کرد انشاء الله تعالی بخورند تا اینکه علت بالمره تمام شود و غذا در
 او ابل بخورد باز کوشش بکند و از نخوم خفیفه در پیه دار و کوشش
 با شور بای بادام با نخ ریجان با حر پوره بادام با نخ ریجان و شبها
 نر طعام باز رده نخ مرغ نعنای دار و از جنوسا و ربوبیان
 اجتناب کند و اما علاج قسم چهارم که اسهال و بیخ سودار
 باشد پس باید اول همان ندیم مذکور در بلغمی و خوردن العبره
 و امتحان مذکور را باید کرد و اگر حاسب سده خلط باشد همان
 منضج مزاجی در بلغمی علاوه داز پانه و مغز هسته الو با لوز هر یک

در بوند چینی استعمال باید کرد و اگر احتیاج با فوای نشه باشد نیم مثقال زرد سفید داخل بکنند مناسب شد و بعد از دفع سده و ازاله بلغم سزاوار است بچند دفع سحج و مثقال نخم مر و زابا لعاب بهدانه کباعتی بنید گرفته باشند جو شانه نامضجل شود و بکشفال نخم ریجان بوزاده باد و مثقال روغن بادام چرب نموده بنوشند سفوف مذکور را بدون ربوب بخورند و سفوف مقلباتا بسیار نافع است و شرب سفوف انیسون و سفوف الجوز که نسخه اینها بقدر میشود انشاء الله تعالی بسیار نافع است و اگر ضعیف المده باشد جوارش چالینوسی جوارشان سفوفی محله که بعد از این ذکر خوام کرد انشاء الله تعالی بخورند تا اینکه علت بالمره تمام شود و غذا در او ابل بخورد باز کوشش بکند و از نخوم خفیفه در پیه دار و کوشش با شور بای بادام با نخ ریجان با حر پوره بادام با نخ ریجان و شبها نر طعام باز رده نخ مرغ نعنای دار و از جنوسا و ربوبیان اجتناب کند و اما علاج قسم چهارم که اسهال و بیخ سودار باشد پس باید اول همان ندیم مذکور در بلغمی و خوردن العبره و امتحان مذکور را باید کرد و اگر حاسب سده خلط باشد همان منضج مزاجی در بلغمی علاوه داز پانه و مغز هسته الو با لوز هر یک

مذکور بار بود
باید و زدی بود
ح

بکشفال دفلوسن بیج بره مقصدا حال باید کرد تا اخراج سودا و اصلا
مراج شود و کاهی درین قسم و قسم بلفی حفته از شیر خنجر چهل مثقال
بیا کشفال جمع عری استعمال نمایند و بهترین حفته در این دو قسم
است برنج سفید کرده ده مثقال با اب خوب جوشانند بعد صاف
نموده زرده تخم مرغ سه عدد و شیر خنجر بیست مثقال داخل هم کرد
و خوب همزج نموده نیم گرم احتقان نمایند و در بیاض اجذار مثل
رحم الله لنته احتقان چنین مشاهده شد جو مقشر برنج سفید
هر یک ده مثقال با اب جوشانند صاف نموده زرده تخم مرغ
و شیر خنجر چهل مثقال با شیر لاغ و اب بربک چند بیست مثقال
کره نازده ده مثقال اجزا را خوب مخلوط هم کرده نیم گرم در وضع
نمایند و در چند روز این حفته را باید کرد انش تقم نافع خواهد
بود و باید دانست بن قسم از اسهال خنالی از ضعف طحال نخواهد
پس باید شخص حکیم و طبیب غافل از امر طحال نباشد اگر در طحال
با سوزن جی باشد سوزن را با بنسند و علقه او را هم بکنند و مادر این درسا
معالج طحال را بیان نمیکند لکن بعضی ادویه که مفوی طحال است در
ضعف او میکنند بر سبیل مثال ذکر میکنم مثل اکلیل الملک و عصا
عاقث و سنبیل الطیب با بویخ و حضض مکی و فجاج الاذخر و اساو
و صند لهن و پوست نشه کبر و انجیر خشک و بنفشه و نیلوفر و امثال
اینها که در او عطر نیره و حواری باشد لکن واجبست را مراض طحال
استعمال دوائی مفرده نکنند بلکه باید ترکیب کرد مثلا اگر ضعف طحال

از حرارت

از حرارت باشد واجبست اینکه ضاها نازده مخلوطه با حاره استعما
نمایند و از بارده جو فرمه مناسب است چنانکه در موضع خود یاد کرد
شده است و با الجمله طرمان جانب طحال لازم است و آن معالج ناضه
مختصه با بن قسم اینست همان در موضع طحال بکنند بگذرانند شاخ
در اینجا چهار ساعت تا پنج ساعت نماید نفع عظیم خواهد کرد بخواه
و اگر جنباج بسوزند بیز دیگر بشود آن ندیر را در با با سهال گفته بعد
از این ذکر خواهم کرد انشاء الله تقم و همچنین در حبلین بن قسم استعانت
سبفوقان و معاجین کردن بسیار مناسب است تا بجات کلی از بن ض
مزمین دست بهم بدهد و غذا واجبست نضا بغذاهای مذکوره کرده
باشند و آنچه پلا و زاده را بنرض مناسب است انشند و با الجمله غذای مناسب
این قسم همان قسم بلفی است اما علاج ذو سنا را در موی که سبب
انفصاح عروق در امعا باشد پس باید اولاً فصد کرد و اخراج خون
بفقد ضرورت اگر از غلبه خون باشد هر چند فصد اخر بن این اشاء
است با اسهال لکن در تشخیص نهایی با معاینه نظر لازم است انشاء
نستود و فصد با غش هلاک مرض بشود با الجمله تا جرم بزادنی خون نکند
فصد نباید کرد و بعد از فصد منضج مزاج مذکور و البته مذکور
بعینه باید بخورد با بکشفال سفوف مغزی که اجزاء وزن او
مثقال و قدر شیرین از بکشفال ناد و مثقال است صفت او نشانه
و صنع عری تخم خطمی نیم خندان از هر یک بکشفال کل از منی بیج مثقال
و نازدهند سه مثقال مجموع اجزا را بوداره و نیم کوفته مکر بار هفت

بوندند و نه کوفته داخل کنند و استعمال نمایند یا اینکه العیبه مذکور
 با استعمال کلاروفی و نیمغال طباشیر بخورند و اگر قوی از این خواسته
 باشند سفوف طین باریق یا اب برك بارهنگ بخورند و عصرها در
 فترت طباشیر کافوری یا بصر یا آب به بالعاب سفوف بسیار مناسب است
 اگر آنها کفایت کرده چسب خون نشد سفوف ستاراج که نسیج و بعد که
 میشود با آنها آمدن کوزه بخورند و همچنین فرص که بر بنهائی باد و غ
 کا و باریق به یا با اب برك بارهنگ بسیار خوب است همچنین است ریش
 انجیر اما غدا بش و اجده است را و ابل شور با بادام یا خرزهره با بادام یا فلفل
 از خستخاست و بعد از آنش نارین یا اش سمان باز رشک اگر سفوف
 سرفزین باشد و الا اجتناب از غدا نه خامضه لازم است و اما علاج
 دوسنظار با که از شرب دویه ستمه و مسهلته بهم رسد پس با بدو را
 فی بکند با شکر و نا اینکه درای ستمی بالمره دفع شود و غذای لطیف
 بدهند و اب گرم بار و عن بادام و کوه بسیار بدهند و بعد از دفع
 ستمه و العیبه مذکوره و بزوزان لغایبه مذکوره با سفوف مغزی و
 سهو فانی بکر که ذکر شد استعمال نمایند تا سنگین جدا غلط و هشیجا
 او و از آنه سح کنند و کاه می شود این ندیر کلاف نیست در شرب دویه
 ستمیه بلکه احتیاج دارد لبو او و میرزیا فیه پس سزاوار است ملاحظه
 کند از چیه ضم از ادویه ستمیه است تا علاج او و بکند و از نریانات
 مجرب در جمع سهوم نریان فار و فر و در بطوس است اما علاج
 ادویه مسهله پس با بدو را همان العیبه مذکوره را بخورند و غذا هم غدا

مذکوره

مذکوره و لعاب سفوفه و ماء الشعیر با شیره تخم خرفه بسیار مناسب است
 و از بجز باین خوردن دوع است خالصه دوع کا و خلاصه هر
 دو اینکه پیش ذکر شد را بنیاب مناسب است و اما علاج اسهال
 ذوسنظار با که از ورم معا باشد پس باید همان علاجان مذکوره
 کرد و احتیاج بدن کرنیست لکن اگر ورم در اما غلاظ و سفوف
 باشد حفته اکثر نفعا است از مشرب حفته با بکه پیش در اسهال
 سوزاوی ذکر شده است باید کرد و کله در این نوع از اسهال احتیاج
 بشبانیان هم میشود خاصه این شبانی که بسیار مجرب است که اسناد
 مرحوم بصاحب این نوع از مرض امر میگرد که استعمال کنند اجزاء ار
 هشت است و وزن او پندستغال است صفا و کل سرخ مغزل
 کلنا و فارسی شاخ بز سوخته و کاغذ اب سوخته و خون سبانی
 از هر یک سه مثقال اما قبا و مرزاسنک مغسولان هر یک دو مثقال
 مرزاک یک مثقال اجزاء را کوفته و پیخته و ساقها بمقدار شکر کشند
 در نسف کرده در روغن بادام شیرین غلطانند در وقت حاجت
 استعمال نمایند و اگر حفته اخوی از مذکوزان احتیاج آمد این
 نسخه را استعمال نمایند مفسر بر میخ از هر یک پنج مثقال کلنا
 جلاک سرخ از هر یک دو مثقال بلوط سه دانگ که پنج مثقال
 برک مورد دره مثقال اجزاء را با اب جوشانند تا هشناد مثقال
 بماند بعد صاف نموده اب برك بارهنگ ده مثقال ذرده تخم مرغ
 دوع در روغن کل سرخ سه مثقال بسد سوخته آن تا کاغذ

سوخه عصا الحية النيس نشاسته بوداده خوشبایوشان از هر یک نیم
 مثقال هم را نرم کوفته مخلوط هم کرده در سه فرسخ احتقان نمایانند
 نافع است با الجمله کاهمی علاج بملتان و مشرویان و کاهمی محضه و شفا
 کنند تا اینکه فرجه ملخ بشود و اگر از این ندایب فرجه ملخ نشده بعد
 ناکل رسیده و کهنه شده معالجه او را بعد از کرخوا هم کرد اما غذای
 این مرض همان ترنید است که راست بدون زیاد و نقصان اما علاج
 در وسط با با و اسهال که کهنه شده باشد بچینه که نفخ و ناکل در
 جوهر معالجه هم رسیده علامت اشتغال بجز از مده منفعنه چیز دیگر وضع
 نمیشود و از معالجه آن من کوره هم نفع بهم نمیرسد پس بنا برین لا با
 استعمال از اذقه فویه و نایب خطیر تا اینکه سطح فرجه از چرک و ریسیم
 پاک شود و لحم نازه برود مثل حفره زرنیخته و امثال اینها و لکن
 سزاوار است اجتناب از این حفره زرنیخته بکنند تا وقتیکه
 بقیه بکنند خود فرجه اما هلاک میکند چینی و فنی لا بد است استعمال
 چنین حفره زرنیخته را این حفره مظنه بجا نماند در نزل او بقیه هلاک
 و ندرت در اینجا مثل ندرت در اسهال زنی است و در اینجا هم نماند
 دیگر ممکن است رفع مرض کرد بزل و اثرک میکند و فیکه بقیه کرد هلاک
 اوقاف بزل و اولی است زیرا که در نزل مظنه بجا نشود در نزل بقیه
 در هلاک بالجمله اول بعضی حفره ها بقیه من کوره و استعمال میکند
 نفع دبا لله اگر علاج نفع نشد اوقاف استعمال حفره ها زرنیخته فویه را
 باید کرد صفت حفره نافع در سیح معا که کهنه شده باشد اینست جو

مفسر برنج از هر یک بیست مثقال در آب جو جوشانند بعد صاف نموده
 کل از موی نیم مثقال شادایخ مغسول و عصا الحية النيس سفید چون سنا سنا
 قلع صمغ عربی از هر یک یک مثقال نرم کوفته با آب برنج و خوشبایوشان
 کند پیله کلید بزرگ در روغن بادام شیرین از هر یک ده مثقال اضافه
 اب کرده احتقان نمایند صفت حفره زرنیخته زرنیخ سرخ و زرد
 شیمک و عطر اجزاء مستای هم نرم کوفته و با سرکه فرج سازند و در
 احتیاج بکشفال او را در آب ماله سیا فوج حل کرده احتقان نمایند
 و در آب احتقان کند که پیشود جو ^{طریقت} مفسر عدس مفسر برنج از هر یک
 ده مثقال با آب جوشانند صاف نموده و زرده تخم مرغ بیخ عدد
 و وضع کل سرخ بیست مثقال فرج زرنیخ بکشفال هم را داخل هم
 کرده احتقان نمایند فرج زرنیخ سرخ و زرد و شب بمانی
 سوخته و اهاک نوره اجزاء مستای هم صمغ عربی شادایخ مغسول سفید
 قلع از هر یک سه مثقال اجزا نرم کوفته با آب فرج سازند با آب
 بارهنگ فرج کنند و در وقت حاجت بکشفال از این فرج ساز نرم سازند
 در آب ماله که پیش من کور شد حل کرده احتقان نمایند و اگر در
 اماله که در اسهال سوداوی کرسید این فرج داخل کنند نفع
 خواهد بود و روغن معروف بروغن شیخ ضعیف داخل در این اماله
 من کوره بسیار نافع خواهد بود چنانکه اسناد رحمه الله صبر و نفع
 کلی هم میبخشید و باید دانست که در اشای معالجه این مرض التهاب و
 کرب شدت بود بواسطه زرنیخ دست تمام بدهد و اجلس ترک بکند

ناو فیکه ان اعراض ساکن شود استعمال این حفته در چنین وقت لازم
 صفت حفته لینه شیر خنجر چهل مثقال صمغ عربی بکشتال دو غن باد
 شیرین دو مثقال هم زاد اخل کرده در یکدغه احقان نماید همچنین
 اما له از لعاب سفززه و ماء الشعیر و روغن بادام بسیار مفید است با
 لعاب سفززه و در لینه خطمی و ماء الشعیر کرفه روغن بادام داخل کرده
 احقان نماید و همین لعابان مذکوره را خوردن نیز نافع است و فقی که
 اعراض کحفه سنگین یافت و فلو و اضطراب بالتمام رفع شده و اصل مرض
 نفوذ بالله باقی باشد اعاده حفته در نخبه باید کرد و اگر اعراض عود کند
 ندارد در دفع اعراض نیز عود خواهد کرد و بدین منوال تا رفع مرض
 بشود بعون الله تعالی و شفاء تمام هر سلسله بیابدانست که گاهی مرض حفته
 سنگین رجوع و تخفیف در وقت نفوذ مزاج محتاج میشود طبیب بدان
 معاینه کبار از قبیل بر شعشا و شر و بطوس و بزبان فاروقی اگر سلسله
 و فلو بنیاد معجون المبارک که ترکیب محمد زکریا است بدانند که نصرت
 حقیر خادم الحکماء خاصه اگر ضعف بسیار باشد و اشتها بالمره ساقط
 شده باشد در چنین وقت استعمال این معجون المبارک لازم است ^{معجون}
 اهوی و انفع درین مرض نیست بلکه در نظر بعضی از اصداغ خاصه ^{بیشتر}
 حضرت میرزا رفیعی جراح که او در جمیع امراض مخصوص در امراض عین بسیار
 استعمال میکنند مجرب هم میباشد نظا هر حق بجانب است زیرا که خود محمد
 زکریا در خصوص حفا کلیه و مشانه مجرب میباشد و در حضرت هم در وقت
 معده و سعال مزمن و نزله دائمی مجرب میباشد نام و صاحب فوا اعلی مد ^{و مع}

اینقدر

اینقدر و لینه بدن و نفوذ باه و اوجاع مفاصل و بواسیر و بواسیر
 و محافظت بسیار میجو و مجرب میباشد و این را از ابتدا مراسم کفایت شده و
 و خفتن از این نافع است اجزاء این معجون سی جز و اسد و وزن او یکصد
 هفتاد هفت مثقال ندر شرب بکشتال صفت آن نیم و زردک کبابه
 چینی بزرگ پنجانی خطمی نیم خرفه بادبان خطمی طباشیر هندی از لینه
 بیخ مثقال زعفران خضید لینه از هر یک هفت مثقال مر و اربد ناسفته
 بزبانک دار چینی مصطکی از هر یک سه مثقال با فوف مانی و زرد و فخر سعد
 کوفی سنبل الطیب غار حجاز زینباده سفید مثقال مصری کل کا و زینباده
 بادن نجویر پوست لینه پوست نریخ بسیار از هر یک دو مثقال نیم
 خشک ش سفید جوز بواسند سفید از هر یک ده مثقال امله مفسر
 شصت مثقال ادویه و انرم کوفه با سبه برابر و غسل لینه شند با لجه
 بنظر حقیر اینست یک چند روز قبل از حفته فویر و زینباده از این معجون
 بخورد تا حمال این میبرد که چنانچه با استعمال حفته فویر سمیه نباشد
 بعون الله تعالی و از جمله ندر بسیار بی مرض ضما کردن شکم است و در وقت حفته
 مثل سعد کوفی افامه امر می امله مفسر کند در بار سرد نان خشک
 اینها را نرم کوفه با آب بر و کلایب خمیر کرده ضما نماید یا اینکه صد
 سرخ فوفل سرخ سعد کوفی کل سرخ بزرگ مورد کل از منی با آب کاسه
 سیراب همیشه بهار خمیر کرده ^{بیشتر} ضما نماید اگر مزاج علیل جان باشد
 و اما اعتدای صاحبان این مرض در وقت حفته فویر بخورد با کوشش
 خورس و جوجه و در سایر اوقات همان غذای مذکوره است ^{است}

نافع است قال بعض الافاضل في هذا الفن ادام الله نعم ظله وفضله وهذا
هي نون معالج اسهال العنق على سبيل الاجمال بل على سبيل التفصيل
ونعم المعالج فيكون المرض قابلا للعلاج ويحصل المطلوب انتم نعم بهد
النداء **فصل في الزجر** وانزلت حاجته نيز كو بنيد بجهه مشاهد
واين عبارات از است که عليل لحظه بلحظه چنان نوهم کند که او را اطلاق
خواهد شد چون بدفع ان نشند چیزی دفع نشود مگر فليلي مثل
کف و بزاق و رطوبت مخاطي شينه بيلرز بجاج مخلوط بخون ناصع که
از فواء عرف معای مستقیم ترشح نموده باشد و بايد دانست که اين مرض
بر در ضم است بکی زجر جو صا دن و د بکری باطل که او را زجر کاذب
نيز کو بنيد و سيب و احباس ثقل يا بر صلبه درامع و هر ساعت نفاضا
دفع کند و باضطرار باضطرار بدفع ان نشند باز و ريسار و گاه
و بخی خارج شود و از ان جهه وجع شديد پديد آيد و گاهي بجهه شد
زور رطوبت لزجی بافتل از خراطه معاد دفع شود و علامت ان ثقل
و سنگيني بطن يعني بزراف و وجع و معض و اجم ناد را يا بس صلب
فندق و نخود و مانند ان و تقدم اكل اغذيه باليه و نلنا استنها
و در ديش باشد و مزق ميانه اين نوع و انواع ديگر مزق برين
چندان ماشي يا خر نوبی با اسفزه و مانند ان و خارج نشدن شي
از ان جوي و زجر کاذب الاصادق است بعضه از جهات معالجين
اطباء نوهم اسهال و زجر صا دن نموده اند و در سده حليس و بنصر
ان برامد عليل و مريض بخاره را هلاک کرده اند علاج آن درون

اول شرب زلفان بود مثل ناجر نيز و ريشه خطي نيلو فخر خضك
از هر يك دو مثقال بهدانه بنمثقال سپستان ده دانه بزنجبين پنج مثقال
دروغن بادام سه مثقال بارهنگ يك مثقال و در روز دويم ملين
طبيعت بجههها البته کند مثل ناجر نيزي كل خطي خبازي بنلوفن
بنفشه تخم خطي ريشه خطي از هر يك دو مثقال بزرگ سفيد سينج
مثقال فلوس بزنجبين شکر سرخ از هر يك هفت مثقال و روغن بادام
سه مثقال در سه دفعه خنقان نمايند و بجهه شرم بگروز منضج مزلق
و بگروز اخفان ملين ناسه خضه بشود و اگر دفع مرض شد فيها ولا
مسهل مشرب مزلق استعمال نمايند مثل ناجر نيزي نيلو فخر بنفشه
ريشه خطي كل سرخ بهدانه از هر يك دو مثقال فلوس بزنجبين از
هر يك هفت مثقال اگر مرض بزرگ باشد و الا بقدر ملاحظه سن
و روغن بادام دو مثقال ناسه مثقال بارهنگ يك مثقال و انبه سدر
دو دفعه ناسه دفعه استعمال نمايند بگروز نيز بگروز منضج مزلق
منضج مزلق را بنوشند و بگروز مسهل را نافع سده بشود و اگر ان
ثقل و سده در اسعاده مان باشد بهتر ان است بعد از يك حفته البته
مسهل مزلق داده بشود بالجملة و بايد في عده مسهل و کمی ان بحسب
ثقل و سده است و قوه و ضعف مسهل هم در اينجا ها بنز جين است
و غذای و ز شور باي بادام و شبح بره بادام با زچلو با فليلي کره
کا و بار و روغن بادام و بعضه احياء زمان غذای و ز حفته و مسهل
مشروب و نخود آب با فليلي برنج بنز بخورن ميکنند و عسي هم نداؤ

والله اعلم بالصواب اما قسم دیگر که از از حیرت و صادقی گویند و آن بنا
 از رطوبت مالک لذاعه باشد که با معامستقیم و بجنه و دغدغه کند
 و انسانرا بدفع آن بوخیزند علامت آن خروج رطوبت مخاطی و خراطی
 باشد و در وقت خروج احساس بجدت و لذت آن کند و وظه و فراف
 و رواج با مدفوع و قلت عطش و قلت خروج دم بود علاج آن هلا
 علاج صحیح باغنی باشد کم و زیاد مگر اینکه در جهت نفع از حفته سینه
 و شیان فاشتر از شریان بود شیان نافع در انواع زحیر بلغمی خرا
 از چهار راسته و شیان نافع در انواع زحیر بلغمی خرا
 نصف جن و شیان ساخته استعمال نمایند و اگر زحیر صادقی از رطوبت
 باشد علامت آن خروج صفرا و حرقت و لپه بپعد و عطش شدید
 بود علاج آن نیز علاج صحیح صفرا باشد از او پراختن به همان بود
 که ذکر شده است لیکن آنچه در اینجا نفع است از شریان و متقال
 اسفزه بوداده با آب سرد عصرها روز بنوشند و اگر سهو طبع
 باد و به بنوشند بسیار مناسب است و از ضما زرده تخم مرغ بار و عن
 کل سرخ کرم کرده بمقد ضما نماید شیان که در زحیر صفراوی
 نافع است صفت آن کمد زعفران صمغ عربی از هر یک جوئی بزبالک
 جز بصر بون معارف شیان ساخته استعمال نمایند و در او اخ
 حفته از کاغذ آبی سوخته بکشتال صمغ عربی نیم مثقال شیر خربک
 سبز زرده تخم مرغ بکند و روغن کل بچ مثقال مخلوط هم
 نیم گرم احتقان نمایند و این حفته در جمع انسان زحیر نافع است

چنانچه در بیج گذشت صفت حفته آخر شیر خرد و سبب جمع عربی نیم
 مثقال کلنا در سنی اما هر یک نیم مثقال نرم کوفته یا شیر مخلوط
 کرده احتقان نمایند و اگر سبب حیرت صادقی و در حمار دعوی بود
 در معامستقیم علامت آن ثقل و سنگینی و ضربان در معامستقیم
 محسوس کرد و وحشی بود و گاهی غسل ببول نیز بوده باشد علاج آن
 اگر مانعی نبوده باشد ضد با سلبی کند و فی از اب کرم و حنا کنند
 و منضج مزلق من کور اهر روز منبل کنند و اگر طبع غدا یازد و
 نباشد لغاب سفزه و بهندان و در شیه خطمی با بلغمی و بید با بیه
 عزوی بار و عن بادام بنوشند و حفته را در ابتدا از ماء الشعیر لغاب
 اسفزه روغن بادام کنند و در او حفته از کل خطمی خیابان و یا بجز
 یا بونه بنو فر اکلبل الملك از هر یک دو مثقال سبوس کندم بزرگ
 سفید از هر یک پنج مثقال حل نموده و روغن بادام بار و عن کجند
 سه مثقال در روغن دفعه بعمل آرند و بعد از آن بجز حفته از کاغذ آبی
 که من کور شد بسیار نافع است و اطلبه و نظولان ملینه
 ملطفه که منضج و محلل و مسکن و جمع بوده باشد استعمال نماید کرد
 صفت ضما دیگر در ابتدا نافع است عدس کل سرخ نا جز بزی کلنا
 کل خطمی خوب بچنه نامهر شود بعد نرم کوفته و با زرده تخم مرغ
 روغن کل سرخ بار و عن بادام مخلوط نموده نیم گرم بموضع و جمع
 با بمقد ضما نمایند و بعد از آن همان ضما مدن کور و اعلای
 از نا بونه و اکلبل الملك بنفشه را با قلا بزرگ سفید تخم مرغ و یا بجز

یوشا بنده
 شکر
 هشته مثقال

خشک نرم کوفته داخل کرده استمال نمایند و اگر وجع شدت داشته
 باشد ضمما از حلیه خبازی بر شکم نشاندند چنانکه بار و عن کل سرخ
 نیم گرم بموضع وجع بمقتضای نماید یا اینکه بر کلم و برک شادانه
 بچنه باز رده تخم مرغ و روغن کل سرخ ضماد نمایند و شبانه که
 این مرض نافع است اینست صفیان تخم خطمی تخم خبازی برک سفید
 مرغ یا پیدادک مغز قلم کا و شکر سرخ هر یک بقدر حاجت علی الرسم
 شبان سازند و اگر درم صفراوی و امعاء مستقیم باشد علامت
 علامت درم صفراوی باشد علاج آن همان علاج مذکور است از
 بلین طبیعت بجهت لینه و شرب من لغان و اطبله و اضمه مبرده مقوی
 ضماد نافع در این مرض صندل سرخ و سفید کل از معنی کل خطمی سفید
 سفید نرم کوفته با آب گاشته سبز ضماد نمایند و روغن کل سرخ
 و سفید تخم مرغ بمقتضای نمایند و اگر درم صلب بود در امعاء
 مستقیم علامت آن علامت درم صلب است علاج آن علاج او را مصلح
 بود از خراهم و اضمه ملینه محله و شبان و حقه موافقه چنانکه ذکر
 شد یا اینکه سبب خیر بودی باشد که رسیده باشد بمقتضای سبب
 سنا و استیاء بارده با از نشستن بر زمین سرد و بر روی سنگ سینه
 پس نشخ و منقبض سازد معما مستقیم را بواسطه انضال و نمند
 و جمیع گردد معما مستقیم و توهم میکند علل خروج غایب و چون
 بدفع آن نشیند چیزی را از خروج و ظهور نرسد علامت آن نفقه
 اسباب منفذ است علاج آن نکند و مرغ بود با شیا حاره مثل

اب کرم و روغن بادام و روغن کل سرخ و نطلمه بروغن شبت با بونه
 کردن و نشستن بر آجر نوناخته لنه بر آن افکنند نشاندن علیل بر آن نفع
 عظیم دارد و همچنین است نشستن بجاورس یا بر خاکستر کرم و شرب
 بهمدانه سپستان اصل سوس یا رهنک روغن بادام کردن و حفته
 لینه از شیر خنثی و ترنجبین کردن و ساعتی نگاه داشتن و همچنین حفته
 از روغن کچند بقدرده صقال یا اب کرم کردن بسیار نافع است
 الاسناد فان هذند نیز که الا ولون و قال الشيخ و قد جربنا بجمعه
 دهن الشیر فوجدناه نافعا شد یذ النقع و مرزا کطف الله شرب
 میگوید بارها تجربه کردم در اکثر انواع و جنس نافع دیدم و ضماد کردن
 زرده تخم مرغ بار و عن کل سرخ نیم گرم مفید است یا از طول جلوس
 بر صلابات بود چنانچه از فرط سواری هم بدیداید یا اینکه سبب
 غلظت و صلابت ثقل در حین براز مغا و شرح مناد می مثال کرد
 و احدی از خبر شود علاج آن رخاء بقیه و طبیان و حفته بروغن باد
 و زنبون و کچند و غیره باشد یا اینکه سبب خیر جنباس و تکاتف
 دمج باشد را معما علامت آن فراز و نفخ و خروج و حرکت آن در طون
 امعاء بوده باشد علاج آن میخوارشان کاسه الرجاج مثل جوارش جالبون
 و کوفتی و سفوفان محله و کادات و شبان مسخه فمشبه باشد
 بالجمله معالجات بجز حفته خیر یابد دادن بخور شراب بمقتضای
 النسب و همچنین سرکه بر خاکستر بلوط کرم و بچنه نا بجا و از آن بر خیزد
 و بمقتضای علیل برسد نافع آید در اکثر یا اینکه سبب خیر خروج با

مفقد رشفان بود و با سبب بواسیر بواسیر بوده باشد علامت آن
 ظهور کرمه در فوی سابله در فروح و چکیده خون از بواسیر باشد
 علاج آن بمذاوی اسبابهای خود باشد چنانکه در بعضی خود میگویند
 و مدکور است خلاصه صاحب بن علی از اسباب بارزه بالفعل حمز و
 از اغذیه بارزه یا لبه محجر بر ثقل جنب باشد با سبب کرمه در اسهال
 است سبب اسهال ماعی بر سبب اسهال ماعی نزول مواد فاسد است از ماعی
 بسو معد و در وقت نزول بمعد فاسد میکند غذا بیکه در معد
 و مزول میشود غذا از معد و دفع میشود علاج او است که اولاً تصفیه ماعی
 بکنند بجای ارج و حب شیبا و مطبوخ هلیله بحسب مقتضای مزاج و وقت
 غرغره و عطوشامان کوره در امراض ماعی نیز کنند و اجتناب از خوابیدن
 خاصه در فصل زمستان و یا پیرو پیش خوابیدن و از جمله چیزهایی
 که اسهال ماعی را نافع است صبر چغندر کردن و فراوانی سردی در هر
 دو مرتبه و مالیدن سر یکسواخشن در شستن شستن سر بصابون بود
 از منی و بو کردن سر که و واجبت طبیب بنگه در علامت تشخیص
 ابار ماعی این مریضها از اسهال باره اگر کار باشد پس علاج کند بجلع
 زکام حار و تصفیه کند ماعی را بمطبوخ هلیله صفت مطبوخ هلیله
 نیم کاسه در شستن کاسه کل سر ستم کی اسطوخودوس را فستقین روچ
 از هر یک در مثقال پوسند هلیله زرد کابل هلیله سیا از هر یک به
 مثقال بزمهند و نیمین از هر یک در واژه مثقال الونج از او داده در
 مطبوخ سازند و شرب بخشاش و لعون خشخاش رسیبا نافع است

اسهال ماعی و نزول حاره را صفت لعون و خشخاش بزباله تکفه مشامه
 نیم کوب کرده در یکین نیمه از این چنانکه بنده و زبک شاندر روز بعد
 با اش ملائم جوشاننده نالت بماند و بعد صاف نموده با هشتاد مثقال
 شکر بیوام آورده کثیرا ناسه مثقال صمغ عربی بکثقال نرم سائیده
 مخلوط نماید صفت غرغره نافع در اسهال ماعی که سبب خرازه ماعی
 باشد عدس جو مفسر کلنار بپوست کونکاد کل سرخ کل خطی اصل کسوی
 کل ما میا مسای هم چندان و از غرغره نماید صفت طلا نافع است
 سرخ فوفل سرخ افابا کل از منی حوض می با فیلل زعفران اجزاء مساوی
 با آب گاهو بلخار یا کشتیر تبیر مخلوط نموده بر سر طلا نماید کرد ما
 نارد و در طبیا شد پس علاج کنند بجلع زکام بارد و تصفیه ماعی
 کنند بجای ارج حب شیبار و بوئید زنجبیل و سیبانه نافع است
 صفت غرغره نافع در اسهال ماعی که سبب برودت ماعی باشد
 امله مضر سنبل الطیب که با چینی کل سرخ سعد کونی زعفران مسای هم
 جوشاننده صاف نموده فلیله غسل داخل کرده غرغره نماید صفت طلا
 که محمد زکریا در این باب مجرب است اند چند پدید سرفه فون و خوردن
 و زعفران با آب غسل مخلوط نموده بر سر طلا نماید در اسهال ماعی
 است و سبب اسهال مریخی یا دنی انصاف صفر است از مزه بسو معد
 و امعاء دفع شدن صفر است با چیزهایی که در معد و امعاء است
 علامت خروج صفر است و حادث شدن بعد از تناول اغذیه
 حاره واد و به حاره و بعد از تناول شرب شرب کهنه و بعد از مرض

مخرفه و در وقت خروج صفراء سوزش در معده است علاج او اولاً
 از مرقه مد کوراست بجلای شیر تخم خرفه بکشفال و اعانت نفع صفراء
 بفلوسن بیچ من کور در خلط صفراء نرسد کور که در زهر در منضج نفع
 بکفلسن بیچ باشد نایب فلوسن خورده شود پس از این ندانید باره فابضه
 مذکور به باید کرد و بعضی از حکما معاصر نقل کرده اند این قسم از اسهال
 سه مثقال هلیله در دمفرده دادم نفع عظیم کرد در ریش من بیضا
 خوبست مسنعل است و این خادم الحکماء منع او کردم و گفتم احوط
 اجتناب است هر چند اسهال صفراء نمیکند اولاً و برودن و بیوست هم دارد
 و بالاخره فابض است لکن ظن فوی است در حین اسهال بیچ را زیاد کند
 بچشمی که امعاد فافر سوزا رخ کند و باعث فرج خبیثه شود بل اگر با
 مثقال این در داخل فلوسن بیچ کنند جایز است بلکه فلوسن بیچ بالبین
 نفع بهم میکند و اسکان حدت صفراء و لذع او نیز نمیدهد و بیچ را زیاد
 بخلاف پوست هلیله زرد و از جمله چیزهایی که در این مرض نافع است است
 که در مثقال تخم خرفه را در عرفه بپوشید کشید و در مثقال اسفزه
 بود که بطرف من کور داخل او کرده بخورند باد و مثقال اسفزه بود
 با آب سر بخورند یا اینکه فرفر طباشیر فابض یا بشیر تخم خرفه بخورند با الحامه
 معالجات که در بیچ صفراء و کینشت جمعاً درین مرض نافع است خاصه
 دروغ آهن ناب یا فرفر طباشیر فابض و ضمائم که در کید را باضه باوده
 نافع است صفراء فابضه نافع است صندل سرخ فو قل سرخ کلار منی حلا
 یا آب سبزه و آب کاسنی و آب هشت بهای که در اسهال موضع کید طلاء

و غذا

و غذا در او ابل شور یا بی با دام است در او اگر کرب نباشد باشدت
 نداشتند باشد و بیچ هم مخفیست کرده باشد اثر نارزدان با آتش سمانی با آتش
 دروغ آهن ناب یا بیچها در اسهال طحالی است سببش در اول
 انضیاب سوا است بعد پس لنع نمیکند او را و دفع نمیکند معده این
 سودا را با کلو س که در او است علامت او زیادنی اشها و ترشی دهن و
 اسهال در حین کمر سنگی مساکن شدن او است در وقت خوردن چیزها
 چرب علاج همان علاجات مذکوره من النضج و المزلق المذکور بعلاوه
 شکر زار پانه و از مسهل ملین مذکور و از چیزهای مذکوره در معالجا
 بیچ من کور سوداوی و فابض است رین مرض نفوس کید و نفوس معده
 و نفوس طحال کند بکادان حازه فابضه مثل نمک سبوس کندم با بویه
 مرزنجوش خاکشیر چوب موساوی هم کرم کوفه ضمائم نمایند و غذاها
 غذا های مذکوره است از شور با با دام در او ابل و در او شور با
 کوشش کبک اد و پودار با آتش سرکه و بشیر است باضع داغ یا بیچها
 در اسهال کید است و این بر چند نوع است قسم اول اسهال همد است
 و سبب و انتقار دینله است در کید علامت علاج او همان است که در
 امراض کیدی مذکور است که او انکه رعایت حال معاد را باید کرد و ضمائم
 دویم از اسهال کید اسهال کبوس است و سبب یا ضعف نفوس حاد
 کید است یا سده است در مفر کید و با ورم است در مفر یا اینکه سده
 در ورم ماسا ریفها است با کثره ماده کبوس است و مفر کید در
 چنین اوقات کید چند کبوس را نمیکند یا اینکه نمیکند با التهام نمیکند

لهذا حدیث میشود و اسهال کید کبوسه منیم ستم از اسهال کید غشکا
 است یعنی شبیه است با بکوشن شسته و سبب با ضعف قوه مغیره
 و تمیز کید است با ضعف قوه ماسکه و سبب اسهال غشالی کید مثل
 هیضه و فی معد ضعیف است و کل اعضا نایع شود مخرج آن
 عضو است اعراض از اینکه سولاج حار باشد یا بارد و رطوبت شدید یا بزر
 لکن اگر ضعف قوه ماسکه بسبب رطوبت است و اگر ضعف قوه
 مغیره بواسطه برودت و رطوبت است این جایز نیست اسناد ضعیف ماسکه
 بجز این دادن و اسناد ضعیف مغیره بجز این دادن فقط چنانکه بعضی این
 اسناد را دادند و تفصیل از در شرح جوامع بیان کردیم علامت آن
 همان علامت ضعف کید است که مذکور است علاج واجب است بر طبق
 اینکه ناممل کند و نفخ بکند از سبب اسهال و ضعف کید را ملاحظه
 بکند با سبب اسهال چه چیز است تا علاج بصدور تواند کرد مع رعایت
 حال معاء را و لکن باید دانست اگر سبب اسهال سده باورم باشد تا
 تفتیح سده و تحلیل ورم نکرده باشد استعمال قوا بضر خطر عظیم دارد
 و باعث هلاک علی بن خواهد شد اعراض از اینکه استعمال داخلی باشد با نفا
 بناء علی هذا صواب است و لا استعمال همان منضم مزلق من کور و سهیل
 ملین و حقیقه ملینه مذکور که کند تا تفتیح سده و تحلیل ورم بشود گاه
 احتیاج قوی هم میشود یعنی محتاج باین میشود و آن سهیل ملین نیم
 مثقال رپوند چینی علاوه کنند تا تفتیح سده و از آن ماده بالمره بشود
 و بعد نفوسه و بند بل مزاج کند و اگر حار در کید شدت کفره

با شلب کاسنی سبز بک دغ کرده بسیار نفوسه و بند بل میکند
 بجز این سزاوار است جنباب از خوردن نان کندم کند و بعد از
 مدتی از رفع مرض بلکه در مطلق ضعف کید جنباب از نان کندم کاند
 است زیرا که در کندم از وجی هست با بد خوردن معاجیر منفتح
 مرسد کید مثل معجون کند و معجون فود بخی بسیار نافع است و بعضی
 از حکماء سلف خوردن کشته زرد در رفع اسهال غشکا بجز این استند
 خاصه شش قنبرها بد و در جنبه فراین منفعت صفت معجون فود بخی که
 محمد زکریا در کتاب صورت ذکر کرده و بهین نسخه فود بخی است اجزاء
 نه است و زان مستای هم قدر شرب بکمال نادر و مثقال بک سده
 فود بخی خشک فلفل و ناختوا و کر و با و کاشم و زنجبیل و دارچین
 و دار فلفل نرم کوبیده و پیچنه و عسل و برابر اجزا معجون سازند و اما
 کندری پس من کور شد در اسهال معتد صفت منونی که اسهال کید
 غشالی را نافع است نقل از نروج شده است اجزاء دهه او زان هفتاد
 یک مثقال است قدر شرب و مثقال بود و غشالی با بکل سرخ شش
 مثقال در شک لک مغسول و در ناس و طباشیر و نشاسته و صمغ عربی
 از هر یک دهه مثقال رپوند چینی بکمال و نیم تم حاض سه مثقال
 بنمثقال ادویه را کوفته و پیچنه مخلوط سازند صفت فریبکده نافع
 اسهال کیدی را که نقل از خط مرحوم حکیم دکا شده است اجزاء هجده
 او زان ادویه و چهار مثقال است قدر شرب بکمال است با در
 آهن ناب و مرزبان بل صند سفید حب لاسر کلنا رنجم حاض نیم کا هو

نخ خرفه بوداده و ناسطبا شیر زرشک بیدار نشسته صمغ عربی بوداد
 سمان بیدانه از هر یک و متقال کفر نای شمع کل سرخ از هر یک دو مثقال
 کرم مزاج کل بخموم از هر یک متقال و نیم رو بند چینه بکشتال نرم کوفته
 و پنجه فرص سازند و همچنین خوردن فرص طباشیر بادوغ پار بسبب
 پار به بر نیز نافع است بنهار دروفنی است برض طول کشته باشد و با سرخ
 بنا شد اما در وقتیکه با اسهال کبیدی سرخ هم باشد و اجبت استقال انصر
 بلکه صواب استقال منضج و مزلق مد کور است با العبه مذکوره با سفوف
 صفت سفوفی که از ذخیره و نر و بیج نقل شده هم مفری هم ملین است
 اجزای پنج اسدوزن چهل متقال قدر شرب سه متقال با العبه مذکوره
 با منضج مذکور مزلق بخوردند خطی نخ خبازی از هر یک پنج مثقال نشا
 صمغ عربی از هر یک دو مثقال کل از منغی ده متقال کوفته بوداده استقال
 نما بند صفت سفوفی نقل شده است از بیاض مرحوم اسناد و این سفوف
 هم در ذخیره است اجزاء شش اسدوزن مسای قدر شرب سه متقال
 با اب نیم گرم و با العبه مذکوره نخ خطی نخ خبازی بوداده کوفته بارهنگ
 نخ مزج و نخ بجان اسفزه نکوفته هر دو مخلوط نموده در وقت خوردن
 بار و عن بادام چرب نموده بخوردند صاحب مزج نقل کرده است
 یکجز و بارهنگ با سر جو وارد سنج مخلوط هم کرده هر دو پنج مثقال
 او را شخص اسهال بخورد بسیار مجرب است این خادم الحکما نیز با اب سرد
 از اشخاص بادام و حدیب کرد و کاهی در اسهال کبیدی چیزی مثل خرا
 دفع کرد می مشتمل شد بر طبیب که این اسهال معوی است پس باید طبیب

ناول بسیار بکنند و حکم بکنند یا اینکه این بواسطه بسیاری ادعاء است
 و تغافل از مرعاش جانب کبیدی نکند همیشه در نفویب فوه هاضمه
 و ماسکه بمعا جین مغویبه و سفوفان و افراص خضار و مغویبه شمول
 شود صفت ضماد بکه کبیدی ضعیف فوه دهد مر می کند زور در
 سنبل الطیب ساز و زعفران با اب سبت به و کلان بوضع کبیدی نماید
 اما غذا اسهال کبیدی پس باید دانست سزاوار نیست که ضعف کبیدی غذا
 منفرد باید داد و کم کم و غذا های خفیفه لطیفه جگر جوانان خفیفه هم
 کتاب کرده و نار دان کوفته یا سبب با حکم مرغ اکباب کرده با نار دان
 بخورد بسیار نافع است اگر سعال و سرفه از برای صاحب اسهال نباشد
 الا اگر سعال باشد بزرگ جمیع حوصلا لازم است و پنکوزن اعذب به
 در اسهال کبیدی که با سعال جمع شده باشد شور بای بادام است با حور
 بادام و خشخاش است و اگر شخص مرض پیر لطیف المزاج باشد زرد
 نخ مرغ را نیم بند کرده فلیله صمغ عربی زانرم کوفته با و یا سبب بخورد
 و کاهی هم در اسهال کبیدی کوشن بک کی داخل شور بای و میکنیم اگر
 ضعیف بسیار باشد و الا همان غذا های که در اسهال معوی و معوی
 کند شناخصا خواهند داشت همان زبیدی مذکور چشم چهارم از کبیدی
 اسهال مزار پسند سبب کثرت صفراء است ز کبیدی دفع کردن طبیب
 اسنان صفراء را از کبیدی علامت علاج او همان علامت علاج است
 که در اسهال مزاجی سرخ کند شن و ذکر شد منم بیخ از اسهال کبیدی
 اسهال صد بک است و سبب خرا و خونت در کبیدی و مخلوط شد

خونت با آب دفع شدن از کبد است بجانها معا علامت او شدت
 عطش و التهاب و تب بدون سحر و مغص شدت اسهال در وقت خللا
 معده و در وقت که غذا خورد اسهال تخفیف میکند تا وقتیکه غذا بخل
 رفت باز شدت میکند و اگر طول بکشد معالجه نشود منجر سحر میشود
 علاج آن در ابتدا همان منصف مزاج مد کور است بعلاوه شیر تخم
 و طرس طباشیر ملین با فرس کافوری طباشیر در هر دو روز یکبار
 فلو سفید آب کاسه رنگ داغ داخل در منصف و سهل بکند و بعد
 استعمال بیخ فلو سفید و بیخ فلو سفید استعمال فواض بکند زیرا که حبس در
 نفع از اسهال و امثال این بودی هبلک است پس سزاوار است او دفع
 خلط نماید و بعد بلع کبد کنند و ادویه که در او قبض شد بدین
 استعمال کنند بعد از تغذیل اگر حبس نشد فواض صوفیه استعمال
 کنند از قبیل سفوف و معجون و فرس فو بفرنا و فیکه منجر سحر نشود چنان
 کنند و بعد از سحر معالجه سحر که مذکور شد کنند و استعمال ادویه مبره
 موقوفه بر موضع کبد و قلب لازم است مثل صندل سحر فلفل سرخ و بوند
 چینه اب سبب آب به کلابا بکانه به همیشه بها اب خیار و عصه کهار و
 طباشیر هندی بنفشال تخم خرفه بکشفال شیر کشک بخورند اما غذای
 این نوع از مرض با آن همان غذای مذکور است و لکن در اینجا آب
 با طباشیر و نارنگی با طباشیر بعد از دو فلو سفید به بسیار خوبند
 بلکه سحر نسبت زبوا که ابن خادام الحکماء از اسناد مرحوم بارها بدیدم
 در اغلب امراض کبدی استعمال میکرد و آب هندی وانه با بکشفال طباشیر

نفع عظیم میبخشد و این حفره در این قسم و قسم چهارم آب هندی وانه
 غذای روز منید هم بعون الله نفع میکند قسم ششم از اسهال کبد اسهال
 در موئنه لیمی یا لوبونابته الذی و سنظار یا کید و سبب نفع از اسهال
 امثله کید است از خون بعلت احتباس ظرف معده بیکه طبعت است
 از قبیل رغاغ حبض و بواسیر یا بعلت قطع شدن عضو کبیری از قبیل
 و یا با بعلت فقر اتصالی که عارض کبد شده است یا بعلت اشتقاق عن
 از عروق کبد بواسطه زیادتی خون یا بواسطه ضربت صد که بکند
 شده است و باید دانست که فرق میان دو سنظار پای معوی میچند
 وجه است اول آنست در دو سنظار پای کبد مغص و جمع امعانیست
 مکرر و لغو بواسطه کثرت مرور مواد فاسده سحر در امعایم مبرسد بخلا
 دو سنظار پای معوی که در ابتدا مغص و جمع است و سیم آنست که دفع
 خون در اسهال کبدی بر سبیل دور و نوبت است در اندفاع
 خون باضالی و دوام است سیم آنست که در اسهال کبدی هزال و کلا
 بدن در ابتدا لازم است بخلاف معود و در وقتیکه طول بکشد انوقت
 هزال و نقصان در بدن بهم میرسد چهارم آنست که مواد منده معده را
 کید سبب ضعیف است بعلت حراره کبد بخلاف امعانی که عفونت او
 کم است سیم آنست که کید اسهال گرمی و خلاء معده منواز و کثرت
 و در امثله معده مفرغ و ناقص است بخلاف معوی که در امثله و خلاء
 و سیر گرمی و نفاوی ندارد و دوام منواز است ششم آنست که در اسهال
 امعانی سعال و سرفه لازم است بخلاف اسهال کبدی که سعال و سرفه

لزومی ندارد هضم است خوبی که در اسهال کبد دفع میشود اکثر
 اوقات بعد از بزاست قلیل مخالطه با براز است بخلاف معانی و
 خون منقطع از کبد را وقتی که بر رگها نشکند از نخلیل نمیرود بلکه
 منعقد نمیشود مثل کوشد بوی کباب هم از او مشاهده میشود بخلا
 امعا اما علاج از بسیار مشکل است کی اوقات سالم بمماند بر بعض
 بعلم عدم معرفت اکثر اطباء معاصرین که با تصدق کبد چیزی نیست
 و فرغ میانه این اسهال و بیخ امعانی چیست بسا میشود در اسهال
 کبد بواسطه اختلاط صفراء اولاً وبالذات باعث بیخ امعاً میشود
 و بیچاره طبیبان نمیکند این اسهال امعانیست و غفلت از کبد نمیکند
 و هلاک میشود مریض خاصه طباء زمان که معرفت و علم از آنک خود
 میداند و عجب آنکه ملین بسیار فرخ شدن را علم دانند چنانکه در سم
 عوام است پس سزاوار است طبیب وقت نظر در دلایل هاله بر امراض کبد
 کند و نفرته ما بین اسهال کبد و امعانی بدقت و استقصا هر چه متما
 است بکند و در وقتیکه دانست فهمید انوقت فصد معالج کند و
 نفوت کند و از آن سو مزاج کند چنانکه سزاوار است بالجماله با بدو اولاً
 منضج مزلومند کور و سهل ملین مذکور را با آب کاسنی بریزد استعما
 کند و نفوت کبد بضادات مفویه با ادویه مناسبه بکند بحسب حاجت
 بعد را در تیر حالیه مفویه و مبدله مزاج کبد را بر مقتضای حال استعما
 کند و بعضی از فضلاء معاصرین حبس را هیچ جا بر نمیدانند اما بی که
 ضعف مریض حاصل نشود و در وقتیکه ضعف غالب شد و نریسه

از ضعف بجز سپیده انوقت هم باید بهیل ماده را بجهت دیگر داد این ضم
 دست باز از آب گرم گذاشت و مالش بسیار داده باز و کشت
 زان را که کسب و امثال اینها که باعث منیل ماده شود باید بعمل آورد
 و از جمله چیزها بنکه حبس خون کبد میکند افراس طبا شکر کافور سیس
 و فرص که بر آب بربک بارهنگ خورد نشت با با شیره تخم خرزق و زرد
 به سفوفی که نفع نمیکند و سنطار پای کبد و اسهال امعانی را و
 ضعف کبد را الجراء بازده او زان بیست هفت مثقال و نیم قدر شتر
 بکمثقال ناکمثقال و نیم شکر دوغ آهن ناب بار بک داغ صفت آن کل
 سرخ شتر مثقال زر شک چهار مثقال لاک مغسوسه مثقال درو
 طباشیر از هر یک دو مثقال رپوند چینی بکمثقال صندل سرخ دو مثقا
 تخم حماض سه مثقال نشانه صمغ عربی از هر یک دو مثقال زعفران نیم
 مثقال ادویه را کوفته مخلوط سازند و کفنه اند این جمع از جمله ادویه
 امخا بنده است که شکی نیست در تحت نفع آن اینست سفره بوداده
 مثقال بارهنگ بوداده بیخ مثقال طباشیر هند ربع مثقال عوهند
 تمث مثقال عضا ز زر شک بکمثقال با مشربیه بیاس سرشته و فید
 حاجب استمال نما پند و ضما دکنند موضع کبد را با ضما مفویه و
 مرخون صفت ضما دیکه نافع است این علك اینست اجزاء هفت و وزن
 بیست مثقال صندل سرخ سفید از هر یک دو مثقال کل سرخ شتر مثقا
 کلنا سماق از هر یک سه مثقال کل ارمنی عصاره لحیه الذیر از هر یک
 دو مثقال اجزاء را نرم کوفته و با آب بربک بارهنگ خمیر کرده بموضع

ضاد نماید فصل در اسهال ما سار بقا و اسهال متکثر گویند
 و سبب سده است که واقع شده است در شعبه مغز در جرم کبد و نفوس
 نمیکند کبوس بالنام جمعا بسوی کبد حین میشود و او وفا میکند
 و متکثر میشود و سوا معا و دفع میشود علامت او هزال بدست
 رفت و جفاف او با سلامتی حال معده و لون مدفوع کاهی سبز کاهی
 سیاه کاهی سفید بلوئیها مختلف و نفع عظیم احسان در مخضلع راست
 و فستاقون بدن علاج آن است که هرگاه سده در مجتذب کبد باشد
 با دارا باید دفع کرد با این فم همان منفع مزلق مد کور قبل از بعلاوه
 بکشفال راز بانه و بکشفال هسته الو با لود و مشغال مخ کاسنی شیره
 کشید بخورد و غرضها چائی خطائی باز بنیان با باد بان سبب
 و بعضی از حکما معاصر علی الله مفاصه سده حذی راه مطلقا فهو
 و چائی با باد بان را مفید میداند حق بدست اگر این مرض در بلاد رطوبتی
 واقع شود چنین است که فاضل معاصر میکنند و الا همان معالجه
 با مد رات مد کوره باید کرد و اگر سده در معفر کبد باشد علاجش
 چنانست که ذکر شد مگر اینک در مسهل مد کور بکشفال راز بانه
 علاوه باید کرد و غذاهای مد کوره را هم باید داد **باب** ^{در اسهال} **اسهال**
 اسهال است که سینه و نفس معده و معا و کبد و طحال باشد و این
 مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در اسهال است که سینه و
 نخاع و املا بدن و عروق را خلط فاسد میکند اگر غذا بخورد
 و هضم معده و کبد بعمل نیاید عروق و جند کبوس که وس نکند

دفع کند باید دانست هر چه بدن ضعیف تر است فضول و فاسد در
 او بیشتر چنانکه شیخ و فاضل فرشی در کتاب خودشان در بحث هزال و این
 غیر طبیعی بسیار مودند علت سبب واضح است از آن جمله شخص مریض
 مثلا بیشتر جماع میکند شخص سبب کمز علامت این اسهال آنست که میل
 شهوت غذا ندارد و حرکت بسیار کم میکند و میل از این مرض با هم در نگاه
 نشسته بود علاجش اول استنفریح بدنست و اگر لطیف را اول مرض بخیز
 مریض برسد خصد با سابق بکند و خون کم کند بسیار مفید است و الا
 در فضا احتیاط شرط است خاصله کوفضل و سن و مزاج مفضیله نماید
 و مالش دادن و در غریب در حمام بسیار نافع است و آب کاسنی آهن تان
 هر دو در منضج مسهل او داخل کردن مقدار در و از ده مشغال
 بسیار مفید است و غذا در این مرض هم مثل سایر اسهال است که کد
 مگر اینک در اینجا لطیف و غذا یعنی کم غذا دادن بسیار ضرر و راست
 همچنین غذای نوش زود تر باید داد اگر مغز بیج تشنه باشد و الا آهن
 شور تابی با دام و حر بره با دام است که مد کور شد و الله اعلم بالصواب
فصل **سوم** در اسهال و با بدست اصل و با داخل در افشام
 همان است ذکر کرد در این خادم الحکما در اینجا چند جهت است یک
 اینکه کسی از حکماء سابق ذکر می رباب اسهال و بائی در کینه خود نقل
 نکردند مگر شیخ ابو علی اسمی مد کور میکنند انهم نه در جهت حوی
 و کل حکما در جهان ذکر حوی بائی را میکنند و معالجه را هم میکنند مگر
 اینکه ضمیمه حکماء نقل میکنند و نرفعت حوی بائی و علا مکنه

نفل میکنند و بر همین عفت به هم دلالت میکنند هیچ خل با این و باقی که
 در عهد این سلطان واقع شده که در سال اول عوام و بلاء میکنند
 سالهای دیگر خواص هم میکنند هیچ ضعیفین بفریقان بر همین باین
 و با صادقی بود خاصه در بعضی از بلاد ایران که بیلاف بسیار خوبی
 دارد و عفو نند هوا در آن هیچ باهی ندارد اتم از اینکه سببی سببی سها و
 باشد با ارضی زمین مکان این اسهال و باقی پیدا شد و مردم خلو
 بسیار از نفل رسانند و دیگر اینکه چه بیست شخص صبح خود را طیب
 نشان میداد با این باخبر در او هشتاد نه طیب حکم بجهت و نمیکرد
 دو ساعت فاصله مرض اسهال و فوجی چنین هجوم مباد و رو کرد و در
 ساعت هلاکت میرسند و هلاک میشد خاصه اگر یکی از این ^{میزان} مرض را
 میدیدند و در نژادش نمیکرد مثل میخک کسبکه هیضه دبه کرده باشد
 فی و کرپا اسهال و انفلا بد طوع بچینه هیضه رده و با این جهتها
 این خادم الحکماء این مرض دبه را که در بین سالها میرسند او را هیضه
 رده دانند و منعند و مسچینا که بشخ در کبابیون در بعضی فوج
 میفرماید سالی در غرقین و در بلاد ترکستان مرض فولنج ^{میرسند}
 چنین است که محض ملاقات سرب میگرد مرض فولنج بهم رسانند این
 هیضه دبه هم سابقا از این قبیل بوده است مسر و منعند شده بود حکمت
 خداوند تعالی گرفته بود العلم عند الله و لکن در همان سالها در بعضی
 از بلاد ایران عفو نند در هوا بود و حی و باقی هم بود در سال ^{میرسند}
 چهل و هفت با اینکه هوا و باقی بود چنین طاعونی در بلاد ^{میرسند}

نکبان و در بلم و کبلان و مان ندان باشد مثل عام کرد و نفس را کس
 بود در فن کند جوانان سباع خوردند و ان طاعون طاعونی بود
 که در خلی بکند حکما چندان نداشتن بر آن که در کتب معیرین از حکما مثل
 محمد زکریا نصریح نموده که اگر طاعون در هوا و باقی واقع نشود
 و اخترازا و لازم و الا فلا در این سال روزی این چنین مشاهده
 شد و مسر است چه میخواهد هوای بلد و باقی بوده باشد با نه چه عفو نند
 در هوا باشد با نه و علامات طاعون در این عهد واقع نشده است
 بالخر در کتب ذکر کرده اند نفا و نکلی داشت انشاء الله تعالی در ذکر
 معالجه بعد از معالجه اسهال و باقی بیان خواهم کرده همان قدر بکه
 خود معالجه کردم و بجز به رسانندم و بعضی از حکماء معاصر که اعما
 بقول او بود او را هم ذکر خواهم کرد و الله ولی المؤمنین ما اعلامات
 اسهال و باقی صغیر متواتر بودن بنض است و فی کراته و زنجار
 و بلغمی و سوداوی همچنین اسهال یکی از این اخلاط هم باشد بدن
 سحر و باخرد سبب پاسر شود و بنض ساقط گردد و تشنج هم رسد و گاه
 باشد در بعضی از اشخاص غشی و لیسر غسافتد و ثورهای سحر در
 شب پیدا شود و باز پنهان شود علاج اول آن تغذیل هوای منزل را
 باید کرد و معالجاتی که برای حی و باقی در کتب نقدین مدن کوراست
 باید کرد اگر مرض مهلت بدهد و بعد از تنفیذ بدن چنانکه ذکر کرد
 در اسهال امثالی و فلن مخلد و باقی اول و اگر مرض مهلت نداد
 و فی و طوع ساکن نشد باید اطراف را محکم بستن کلان آب را جو

آوردند و پیاواری تا از انور در آب کرم کلاب او گذاشت و مالش فویداد
 و بجهت نسکین فی کلاب بر دین شغال طباشیر هندی که کم بجاق او ریخت تا
 معده فراو بیکر با اینکه بکشفال شغاع خشک را نرم کوفته داخل سترکه
 کرده که کم بجاق او برزند ناد و معده فراو بیکر و بعد از ساکن شدن در
 صبح تخم کشنیزه بوداده نیم خورده بوداده هر یک بکشفال در شربت بسیار
 در شربت به باد زاب سبب در عروق بنو فرشته کشیده فر صر طباشیر
 کافوری بکشفال در او حل کرده بنوشند و عصر ها نوباقی را بعد با مژ
 بخورند تا عفت و نوباقی را با زرد و دل و فوی را فوی کند و باطله ^{دستور} _و ^{دستور} _و
 و نظولان بهر فلیک کبد و صد بسیار استعمال باید کرد مثل صندل
 سرخ فوفل کل داغستان کافور اب سبب به اینها را بکثیر سبب
 کاهو اب کاسه کلاب بهر ضاد کبدا کرد و نوباقی بهر بهار علاوه
 کنند بهتر باشد بعد از امتعاش حواره عزیز می انشار او با طراف
 و کرم شد دست پا و حرکت آمدن بنص اگر معده و امعا و بدن از اخلا
 منغنه پاک و شهوت طعام فوی باشد باید نفوت بغداد های فوی ضاد
 الحوضه و کبابها الحوضه خفیفه کرد و بعضی از حکماء معاصرین اسهال را بجر
 کو کرد و شراب بیره کو مانی معالج می کرد هر چند بر همین عقیده رباب
 این مرض مخصوص طبع بصر می کرد از اینجا که فاد و مختار و محی و مشفی علی
 الاطلاق می باشد عاصه بد کار مند که میکند بفعل الله ما یشاء و بحکم ما
 برید مخصوص ^{است} _{نه} من اسند و بعضی از این مرضها بپجازه زاب سرد ^{است} _{نه}
 و بعد از ساغرها بهلاکت می رسد خداوند عالم چنین طبع را در مختار

دعای جالیوس بکند بی از فام حیح بائی را می توان با اب سرط انداخت
 نه این ضم از اسهال و با بیتر و تخم بنو بیان او در این مختصر بنویسند اما
 علامت طاعون بیاید دانست که پیشینان از حکما در لفظ طاعون از اخلا
 بسیار کرده اند پیشین نظر شریف صدقار سیده است لکن طاعونی که در
 عهد ما واقع شد این قسم بود یکی آنکه ورم کمی در پشت کوش با سینه
 باز بر بغل پاکتا از آن با بیضه هم رسید و یکی با در و ناد ملی با او ^{است} _{نه}
 سوخته اش و رطوبتی داشت و دیگر اینکه ورم هم رسید بدون ناو
 اش و رنگ او سرخ مایل بنفشه و یکی دیگر ورم بزرگ و بلون بدن ^{است} _{نه}
 اما قسم اول علاج بد بنویسند یعنی مهلت نمیدهد و بجلاج می رسد
 و المون بیسه و اما قسم دوم و سیم در اغلب اکثر معالجه می شد با این
 ضم هر صبح فر صر کافور با طباشیر با بشیر نیم خورده و تخم کشنیزه هر یک یک
 متفال شیره کشیده در عروق بنو فرشته کشید بیخ متفال داخل کرد
 بخورند و عصرها شرب صندل و شربت کهمو و شربت سبب
 شربت به بخورند و تلخه و طلا و ضم با او و به جات سرد و خشک
 معطر و خشو باید کرد و ورم زاب با آب کرم و سترکه باید شست و زایغ
 باید کرد و باید شکاف و بعضی در به منقصر باید گذاشت تا منقصر
 شود و میرا رضی جراح را که ملقب بمعالجه خاکنان این ضم در شوش
 العمل داد و می گفت جمع کثیر از این مرض بجان دادم صدق و کذب
 مرد جراح را خدا میداند منته مافیه و این خادم الحکماء نیز بعضی از دستا
 با بنظر بنو معالجه کردم خلاصه بهر این معالجه فرار است که در هواله

و بائی و عفونی واقع بشود بعین آن بنکد در چنین هوا مستور و معتدل خواهد بود و لم او زاد شرح جوامع ابلا فی بیان کرده ایم و این سه ساله کجا نیز او در گذارد تا بیان شود هر چند این سه ساله در بینا امراض اسهال و اقسام او بود لکن الکلام بحیر الکلام لهذا اینمیزد با بطریق اجمال بیان کردیم فصل ستم در اسهال در رسیدن سبب است که فضول در عضو مخصوص جمع میشود و باد و آرم غلبه خلط دفع میشود علامت او آنست پیش از آنکه و ظهور مرض عضو مخصوص در بر میآید و بعد اسهال و اطلاق و دنیا بهم میرسد نادفع فضول مجتمعه نشود و بعد خفته دست هم میدهد و رنگ و لون مدفوع بنک و لون خلط مخصوص مجتمعه است و بعارض بکن مکرر ذکر شده است و باد و اسهال نوع هر خلطی مشخص و معین خواهد شد چنانچه خلط است مثلا اگر اسهال بدو رغب باشد پس خلط صفرا است و اگر بدو رعب باشد پس خلط سودا است و اگر بدو رانیه باشد پس خلط بلغم است و رطوبت خواهد بود و اگر در معلوم و مشخص نشود باشد بل اینکه وجع و درد در دایم و همیشه باشد و بعضی از اوقات وجع شدت کند پس خلط فاسد خون و دم خواهد بود علاج او آنست اول اجتناب از غذای ناپاک و اطعمه مولد خلط مخصوص باید کرد و ترغذ مطلقا در روز و در باید کرد و اخراج هر خلطی را بمناسب همان خلط از منبسط مزلق و مسهل مزلق باید کرد چنانکه مکرر ذکر شد و مسهل هر خلطی شده است و باید طبیب از معالجه نرسد از ضعف و لاغری بدن مریض بر بعد از دفع خلط و رفع مرض چاقی و قوی

میگرد

میگرد مریض پس عیال نشاء الله تعالی چنانکه بارها میخورد شده است و تا بنا نفویب عضو مخصوص باید کرد بد و اهای مناسب همان عضو نادفع ماده از خود بفرزند کرد و غذاهای و زو شب همان غذاها مذکور است که مکرر ذکر شد فصل چهارم در اسهال است علامت او آنست که کبد و معده و امعاء و سایر اجزای سالم میباشند و اسباب موجب اسهال چنانکه گذشت معدوم باشد و التهاب و خوارند در اعضا و با ایند و رنگ براز مختلف باشد و بوی بد داشته باشد پس آنچه از دو بانالم و با شمع باشد مدفوع صلب و غلیظ و در سم و چوب باشد و بعد از ساعتی مثل پیه نشین شود و همچنین در لحمی مثل خون میخورد و در این نوع از اسهال اگر در مرض سل یا در مریض بیهوش واقع بشود باید بر او برای مریض نیست و اگر در غیر این مرض واقع بشود امکان بر دارد علاج او آنست که بیمار را در جاکخانه و در هوای سرد بنشانند و لعابها با رده مثل لعاب پسته خطی و لعاب بهدانه و لعاب سفزه با شیر تخم خرفه در و مثقال و فرغ کا فور با صر طباشیر کا فور یک مثقال لکن در اول مرض خالین نباشد بلکه باید بلین باشد تا چند روز و بعد باید فرغ خالین باشد تا حدی کند و در کا و با شتر بخورد کا فور پسته خوب است شش روز بخورد و اطعمه با معطره بموضع قلب کبد و سینه طلا و ضیاء نماید مثل جند فوفله کل داغسان اب سبب به اب کشیز کلایب کا فور اب کا سنی اب همیشه بهار بمالند و غذا در او ابل شور یا یا دام یا حیره یا دام و در اول

غلاط را اسهال مدفوع در وقت شب میگرد
 اگر در وقت شب اسهال باشد در وقت صبح
 اسهال را اسهال مدفوع در وقت صبح
 اگر در وقت صبح اسهال باشد در وقت شب

اشد و غ کا و با اش همان باز رشک باشد فصل پنجم در اسهال
 بجز آنست که طبیعت فاع مرض میکند با سهال علامت او آنست که
 در روز بجز آن اسهال فاع بشود و فوه در فون باشد و موجب ضعف
 نشود بلکه باعث خف و راحت در بعضی علاج او آنست که اگر املا با فاع
 باشد منضج مزون و مسهل منقی که پیشتر ذکر شد استعمال نمایند تا فاع
 ماده موجب مرض بالتره نشود و ما ذامیکه موجب ضعف و غشی نشود
 حبس نباید کرد و از افراط اسهال نباید برسد تا و فیکه موجب ضعف
 و غشی نشود باید بطریقه مضه معالج کرد از ادویه بارده با لبه مفعول
 مثل تخم کشمش تخم خرفه هر یک بکشتال بوداده لعاب سفزه را با عرق
 بید کرفه این ادویه را شیره کشید و بارهنگ بکشتال بوداده رو پاره
 کرده و با برف و بیخ سر کرده و با هفت صقال کلاب معطر نموده بنوشند
 یا اینکه در مقلال اردجو یا فلیلی از شکر یا نبات داخل کرده و با برف
 و بیخ سر کرده بنوشند و در شکر یا هاراد در کلاب کرم و آب کرم کدائنه
 مالش دهند و عصرها طباشیر کل فاع غشا فاد زهر معده مروازید
 ناسفته از هر یک شش بخود در شرب سبب به باد زاب سبب به حد
 کرده و مشر نموده بنوشند خلاصه شتا بارده با لبه مغلظ یا لقل
 بالفوق با عطر ته هم باشد استعمال باید نمود و غذاهم سوا کوشناز
 چیز بیکه گذشت در او نیز بد و غلظ باشد بنوشند مثل اش نارذان
 و غیره که مکرر در مکرر ذکر شد است و اگر محتاج بکوشت بشود
 نازه را کباب کرده و با بانارزش با اب نارنج و تخم کشمش خشک بوداده

در آب

در آب نارنج شیره کشیده در حین کباب بماند ده او را با چلو میل
 نمایند و اگر محتاج بکوشت شود کوشن خرو و سوجده را هم میتوان چینه
 کباب کرده و داد نافع خواهد بود بعون الله تعالی **فصل ششم** در زک
 ادویه که نافع در انواع و اشام اسهالی که ذکر شد و این مشتمل
 چند فصل است **فصل اول** در بیاسفون است **فصل دوم**
 در افراط است **فصل سوم** در معاجین است **فصل چهارم** در رجوع
 است **فصل پنجم** در زمانه دان و اطلیه غیر است **فصل اول**
 سفوفان است اما سفوف هر چه بجهت بفر شکم است چه با سوج باشد چه
 بی سوج باید داد و پیرامفلو یعنی بوداده مفلو سازد در سفال اب نباید
 نازه و برهم زنند تا برشته شود و انگاه داخل سفوف کند و باید بز
 فطونا و بارهنگ را نکوبند که کوبند آنها ستم قائل است و حبس است
 و تخم بجان و تخم مرو و بز و الحاض نیز اگر کوفه نشود بهتر است و چون
 دواهای دیگر را بکوبند و بپزند و بز و مفلو را داخل سازند و اجزاء
 سفوف را بسیار نرم نکوبند اگر مراد قبض طبیعت نفویب معده باشد
 و اگر مطلوب نلین باشد نرم بکوبند و مرخ را بد و ریجا و کهر را بسید
 هر یک جدا جدا با کلاب بر سنگ سماق بسایند چنانکه مانند عصاره شود
 انگاه با ادویه دیگر مخلوط سازند و اطمینان و کلیه را بپزند بخوبی
 در نفیسل اطمینان مذکور است تا از سنگ در مل پاک شود و زهر
 نرید را بنریشند و پوست سپا انرا بردارند و بر روغن بادام بار و عن
 کا و بار و عن کجند چوب نمایند و ریشتهای او را نکوبند و غار نفوزا

انکس

اندک نرم نموده بدست بمالتند و ریشهای آنرا که شپله است بناخن گرفته
 زیرا که سم است و اگر کوفته شود باد و اها مخلوط گردد در کلی در او است
 احتراز از آن لازم است و در اهای پاکیزه تحصیل کند تا مکن شود بیدل
 رضا نتواند و در اهای کهنه و پوسیده را استعمال نماید و در آن روز
 بکمال ز سینه باشد داخل نکند یعنی بضع و پخته نشد با شد و محو در مسو
 کند و بیاد فکند مباد از ریخ سبازا با صبر در مخلوط کرده باشد
 بجای محو مخرج کند و اصول و ریشها را اگر بپوفت گرفته باشد استعمال
 نکند و سفوف را در نایسان با آب سر بخورند در وقت شب با آب گرم و
 سفوف بعضی گفته اند ز پاد نه تا یکسال و آنچه بنظر خادم الحکما رسیده است
 سفوف بزور در نایش ماه خوف و بافتست و سفوف مقلبا آرد
 الرمان و سرطان و لؤلؤ تا یکسال و چنین هم مشاهده شده است الله اعلم
 اسفوف نسیون مغده را ناکند و خلط غلیظه دفع کند و بادها را بکند
 اجزایش جز است سوافند و ز نش می مثقال است قدر شرب ریخ مثقال
 با آب گرم صفت اینست و ناخواه نم کوفت کند در مکدها مثقال فجاج در
 قسط نخل مصطکی پوسیده و هلهله زردا فسنجین رومی از هر یک قدر برابر
 هم در و تبه سفوف جوز بو نافع است اسهال بلغمی را و ذافع رواج بلغمی را
 سوافند سحر و است و ز نش چها مثقال نیم قدر شرب ریخ مثقال نیم
 دو مثقال با آب گرم صفت جوز بو بوداده سه مثقال ناخواه بکشتا
 کند نیم مثقال قند ریخ مثقال کوفته و پخته بنوشند سفوف مقلبا
 چون حرف ابریکه مقلبا تا کوبند و آن جز اعظم این سفوف است لهذا

این سفوف

این سفوف را مقلبا تا کوبند نافع است ضعف معده و مقصر اسهال کهنه را
 و زجر این نسخه نقل شده است از بیاض مرحوم اسناد در حمد الله نقل
 که از اجزای داشته است و اجزایش ریخ عد است و ز نش می بکشتا
 دو مثقال صفت حبل لور شاد بیست مثقال ذبیره کرمانی در ستر که مدبر
 کرده و بوداده ریخ مثقال نیم کند تا و نیم کمان و هلهله سبازا روغن بنفشه
 بر آن کرده از هر یک دو مثقال هم در کوفته و پخته سوای حبل لور شاد و
 بعضی از کتب مشاهده شده است و زاهم باید کوفته لکن در سن داخل
 کند بهتر است سفوف حبل لورمان نافع است اسهال صغیر و بزرگ و تقوی
 نماید معده و امعاء را اجزایش نه است و ز نش چهل بکشتا و نیم زید
 اسفوف لور سه مثقال با آب بیه و اگر نباشد با آب سرد و اندک کلایه صندل
 حبل لورمان بوداده ده مثقال بلوط و سماق و کون و حبل لور و نیم
 کشتا بوداده اردک را از هر یک ریخ مثقال عود نیم مثقال امله و فسنجین کشتا
 کوفته و پخته استعمال نماید سفوف ریخ بن ماسویه زحیر و مغز
 سیخ را سود مند بود اجزایش شش است شرب سه مثقال صفت نیم خط
 نیم خبازی از هر یک دو مثقال نسا سه مقلوسه مثقال صمغ عربی
 کلار منی مکده و مثقال بکوبند و بپزند در آبی که طباطبائی کلار منی
 و صمغ عربی انداخته باشند صبح شام بخورند سفوف طین نافع است
 سیخ و اسهال مرار بر او این نسخه نقل از کتب محمد بن زکریا شده است که
 فی المنصوبه اجزایش شش جز است و ز نش یک صد و ده مثقال نند
 شرب سه مثقال صبح و شام بارید بخورند بر رطوبت و نایست مثقال

باد هتک تخم زخم ریحان از هر یک ده مثقال صمغ عربی کل از مواز هریک
 سو مثقال تخم هارا بوداده صمغ عربی و کل از منی زانم کوفته مخلوط هم نموده
 بخورند سفوف طین دیگر نافع است ز جبر و حره معاً منی و خروج
 اجزایش نه جزواست و زلش بیجا و بکثقال است و قد شربش ^{مثقال}
 است برب به پار به بود صفت تخم حاض تخم ریحان بز رطون و نافع هر یک
 محص کرده از هر یک هفت مثقال نشاسته مفلو دم الاخوین مکند ^{مثقال}
 صمغ عربی و کل از منی زانم بگویند باد و انهای بکر و بز رطون و بز ریحان
 درست داخل کنند سفوف امام عجمه ز جبر مفلو است که شخصی ^{شکاف}
 کرد بختش امام محمد باقر از ز جبر حضرت فرمودند کل از منی بگویند و
 بر رویش ملائم بود هتک بخورند ز جبر بر طرف میکند و شخصی
 بخندد امام رضا شکایت کرد از درد شکم و پیش فرمودند جوهر
 بکیند و بر رویش بگذارد چون مغزین بریان شود پوسش را بکند
 و بخورد سفوف متاد این نافع است اسهال دم و کله و انقله من بعض
 رسایل الاسهال اجزایش و زلش چهل و هفت مثقال است شربش
 دو مثقال بارب به با اب بار هتک صفت و رد احر و جبال است کلنا
 فارسی بز ریحان و زانطر از هر یک چهار مثقال نشاسته صمغ عربی
 و متاد این مفلو دم الاخوین طباشیر از هر یک سه مثقال عصاره
 لحیه الیس و اما مکند و مثقال همدانم کوفته و پیچنه و بعد تخم
 مرو و تخم ریحان و بار هتک و اسفرزه از هر یک دو مثقال اینها را در
 ظرف نازده بوداده و بار و عن کل جوی نموده واد و بر زان کوفته مخلوط

در وقت
 خوردن
 کوفته
 و در وقت
 خوردن
 کوفته
 و در وقت
 خوردن
 کوفته

نموده استعمال کنند سفوف که قطع اسهال بواسیر کند و اطفا حار و
 نقل از کتاب حکیم افضل شده است اجزایش چهارده است و زلش چهار
 مثقال است و قد استعمال در مثقال بالعالی اسفرزه صفت و رد احر
 بیخ مثقال بز البقله طباشیر تخم خستاش که با کلنا و صمغ عربی از هر یک
 سه مثقال و نشاسته و کثیر و مصطکی از هر یک و مثقال زعفران
 یک مثقال صندل سنج چهار مثقال دم الاخوین اینها را از هر یک سه مثقال
 کوفته و پیچنه استعمال نمایند سفوف که اسهال دم و کوفته و زلش
 نافع باشد اجزایش چهار است و زلش مستای هم قدر شربش سه مثقال
 صفت که با کل از منی و کلنا و دم الاخوین سفوف دیگر که اسهال
 دم و بر نافع است اجزایش چهار است و زلش سوا و قد شربش دو دانگ
 نایبتمنا الصفت بوند چینه که با کلنا کل از منی کوفته و پیچنه است
 نمایند سفوف دیگر نافع است اسهال کبک و دم و انقله من حاکما
 البقره عدش هفت است و زلش بیخ مثقال است و قد شربش
 نهمثال نایب مثقال است صفت نشاسته بوداده سه مثقال صمغ
 عربی بوداده چهار مثقال کل سنج یک مثقال و پنم بار هتک سه مثقال
 که بر آسه شندال روید چینه نهمثال اسفرزه بوداده ده مثقال
 سوای بز و زهره زان کوفته و پیچنه و مجموع داخل هم کرده استعمال نمایند
 سفوف فابض نافع است اسهال بواسیر اجزایش یازده و زلش بیست و
 چهار مثقال است و زلش شربش یک مثقال ناد و مثقال با شربش
 بارب به صفت آمله مفسر از و صمغ عربی اردکنار و ارد سنجد و

از درخوب از هر يك سه مثقال كلار منی مغسول دو مثقال دم الاخوين
 كروپاريشه انجبار از هر يك دو مثقال جوز بواسه مثقال كوفته و پخته
 استعمال نمايند سفوف نافع است سهال ذوبان و غير هم بسند نقل
 شده است لذاتي بر كات عدد شنه است و وزنش سواست قدر شش
 سه مثقال بار به بالعالاب سفرزه بخورند صفا كل او مني طباشير شش
 بلوط بزوال الحاض كل سرخ صمغ عربي بوداده زرشك ^{سياه} دانه سرطان ^{سياه}
 حبلا ساد و پيرازا كوفته و پخته بخورند سفوف كه سهال مزمن معد بر او
 نافع است و نقل از بياض اسناد شده است و او نقل از ركباني است
 كرده و مكر بخورد و اسناد بخورند كرده هم و بسيا نافع با فته ام عذرا ايش
 ده است و وزنش سوي پنج مثقال قدر شش و دو مثقال بار ^{سياه} بخورند
 صفت كروپار و جلا س از هر يك دو مثقال طرايش و نيم كسيز
 بوداده از هر يك سه مثقال جنوب بنظر ارد سبخار دبنق و سماق از
 هر يك پنج مثقال كوفته و پخته استعمال كنند سفوف افون در حلس
 بپار و نوبست مكر و بجز به رسيد است اجزائش شش است و وزنش سوي
 چهار مثقال شش بيش نيم مثقال نايك مثقال باب سر بنوشند صفت عصفور
 و پوسنا ناز از هر يك شش مثقال كندر نان خشك از هر يك ده مثقال
 بزوالنج نريك خالص از هر يك مثقال كوفته و پخته استعمال نمايند
 كه قطع ميكنند سهال اطفال را كه در وقت دندان برون آوردن هم
 عذرا ايش چهار است و وزنش سوا قدر شش بيش نيم مثقال صفت نيم خشت
 حبلا س كند سعد كوفي كوفته و پخته با شمر صمغ بنوشند سفوف

نفع ميكنند كسيرا كه سهال خورده باشد و عمل بسيار كرده باشد قطع
 سهال اولانم شده باشد همچنين نفع ميكنند و غشيان را الحرايش
 پازده و وزنش شصت و مثقال قدر شش بيش يك مثقال نايك مثقال و نيم
 باب سر دپا كلاب سر بنوشند صفت سعد كوفي مقل مر مكي بر وسك
 از هر يك ده مثقال كلنا و عصفور كرومانج پوسنا ناز كند از هر يك پنج
 مثقال فلفل سه مثقال تريك پوسنيخ لسفاح از هر يك دو مثقال اذوقه
 كوفته و پخته استعمال نمايند سفوف نافع است سهال و سعال را عدد
 پنج است و وزنش چهل و پنج مثقال و قدر شش و دو مثقال بالعالاب ^{سياه}
 و روغن بادام بنوشند صفت حبلا س شاه بلوط نيم خشت اش سفيد
 شامی از هر يك ده مثقال صمغ عربي بوداده پنج مثقال بدی و پنجاه
 بسعمل سفوف كه سرخ صمغ و دو سنطار پاز نافع است اجزائش پنج و دو
 سوا قدر شش بيش دو مثقال صفت سفرزه بوداده صمغ عربي بوداده
 كلار منی مغسول نيم خطي سفيد بوداده نشانه از هر يك پنج مثقال
 بدی و الحج سوا بر الفطونا سفوف نافع است سهال معوي و كبد و اعدش
 دوازده است و وزنش سوي دو مثقال و نيم قدر شش بيش يك مثقال صفت
 نيم خورده بوداده طباشير كلنا فارسي كلار منی مغسول نيم حاض از هر يك
 چهار مثقال طرايش كل سرخ نشانه خون سیا و شان شاه ذابح ^{مغسول}
 و جلا س از هر يك و مثقال تريك نصف مثقال اد و پيرازا كوفته و پخته
 استعمال نمايند سفوف سماق نافع است سهال صغروي و دموي بر اعدش
 شش است و وزنش هشت مثقال قدر شش بيش يك مثقال نايك مثقال و نيم

صفحه نوب بنطی سه متقال سماوی در متقال حبلا سرجا لیمان از هر یک
یک متقال صمغ عربی کلنار فارسی از هر یک نصف متقال کوفته و پنجه استعلا
کنند سفوف خرنوب ضعف معده و برودت معده و زخیر و مغز و اسهال
نافع است اجزایش هشت است و وزنش چهارده متقال شربش یک متقال نا
یک متقال و نیم صفی خرنوب ضعف معده و برودت معده و زخیر بنطی صمغ
عربیست متقال زیره کرمک مدبری نخل و سماوی و بلوط و تخم کثیر مصط
از هر یک سه متقال و سنجید وارد کنار از هر یک چهار متقال کوفته
و پنجه بکار برند سفوف نافع است اسهال را عددش شش و وزنش چهار
است عدد شربش یک متقال و نیم صفی هسنه کثیم و صمغ عربی از هر یک چهار
متقال حبلا س سماوی از هر یک و متقال مصطلی کلنار فارسی از هر یک
یک متقال کوفته و پنجه استعمال نمایند سفوف که حبس شکم بکنند در
ساعت عدش پنج است و وزنش بیست و چهار متقال عدد شربش دو
متقال با آب سر صفت شاه بلوط سه متقال حبلا س صفت متقال کوف
و پنجه استعمال شود فصل در وقت سردی در اصل است و پنجه آن اندک
ماخر فله بمن صاحب بان فاروی و نلا سفید بعد از آنجا و ادویه
منفا از خاک و نمبار و کهنه و پوسته و نابکار و نباشد جدا جدا کوفته
و پنجه مثل عینار بعد از آن وزن نموده بهم آمیزند و در حبه سخنی کنند
و با عرف و ما شبان که بان منسوب است سرشته و نالتا سخنی آن نمایند
و در صفا سازند مدور و گرد بیک شربش و بعد در پشت غرنبال
بگذارند و در ساه خشک کنند و نگاه در ظرف شیشه و با چینی

در وقت سردی در اصل است و پنجه آن اندک

نگاه دارند و از کرد و غیرا محفوظ دارند اما طریقی خوردن چنانکه
بعد از خشک شدن فر صرا کوفته و ساسند با آب یا با شرب با هر
براز مفر کرده اند حکم مزاج کتد و بیاسامند در نابستان اندک
سرد و در زمستان گرم تر و بعد از آن عرف یا چینی دیگر از اثر بهر کمنا
باشد بیاسامند و اگر عطش غلبه کند میا مناسبه مقوی چون کلاب
بید مشک و عرقان قدر بنوشند اما هون آن پنجه مثل اسن براد و
بکار و نونک دار است چهار سال فون و با نیست و بعضی از حکمانا
دو سال گفته اند و پنجه برای نهها و بیماریها و مسهل است تا شش ماه
اثر بخشد و فایده کند و بعد از شش ماه ضعیف شود فر صطبا شیر اسهال
صفراوی دموی با باز دارد و نشکر را بنشانند و نههای صفراوی
دشو را باز دارد و نشکی را بنشانند اجزایش دوازده است و وزنش چهار
پنج متقال و نیم مزاجش سرد و خشک است و شربش دو متقال با کلاب
با آب سفزه یا با اسکنجین صفت طباشیر پنجه متقال صمغ عربی نشا
تخم حماض کلار منی و زرشک بی دانه تخم خرنوب و زاده از هر یک متقال
صندل سرخ دو متقال تخم ریحان ده متقال کلنار فارسی سه متقال
زعفران نه متقال کوفته و پنجه فر صوس سازند فر صطبا شیر کافوری
دار اسهال با قراط و با خوارق نافع است اجزایش ده است و وزنش متقال
و نیم مکر کافوری عدد شربش یک متقال با آب میا مناسبه بنوشند صفت طباشیر
کل سرخ تخم کاهو تخم مر و تخم کاسنی سماوی از هر یک یک متقال کلنار فارسی
دو متقال نونک سرنک بز و الحماض یک متقال کافوری فصوص و بکدانک

کوفه و پیچنه با اب فرض سازند فرض کا فوری بکر اسهال هزار بار با زرد
 و نشکی بنشانند و بنهای گرم و نافع باشد اجزاء هفت است و زرشک
 بکثقال شرب نشد و مثقال صفت آن تخم حماض بوداده کل مخوم صمغ عربی
 حب و ورد طباشیر کل سرخ از هر یک بیخ مثقال کا فور فی صور بکثقال
 کوفه و پیچنه با کلاب فرض سازند نسخه دیگر جریه اسادی فی الحی و الاسهال
 الذی حدث له اجزایش ده و زرشک ده مثقال و دانکی است ند شرب نشد
 بکثقال باشیر تخم خرقه و عزی کا و در بان نبوشند صفت صمغ عربی طباشیر
 صند سفید سائید با کلاب کل سرخ از هر یک بکثقال ارد کنار دو مثقال
 تخم کا هو بکثقال رب السوس نصف مثقال تخم خرقه ده مثقال کا فور
 فی صور و دانک زعفران بکدانک کوفه و پیچنه بالعال با سفرزه فرض
 سازند فرض اینجیا را سهال موی سح و افراط خون حیض و فی الدم را
 نافع باشد اجزایش ده و زده است قدر شرب نشد و مثقال با اب بک
 بار هندی با اشیر دیگر که موافق باشد صفت بیخ اینجیا و چهار مثقال
 و زنی کل سرخ صمغ عربی که بر با شیمی تخم خرقه از هر یک سه مثقال کل
 کلنا فارسی نشا سه سید طباشیر بسوس مر از هر یک و مثقال افیا
 بکثقال نیم با اب و ورد بشیر شد فرض و ند که اسهال دم را باز دارد
 و سوزاج جگر را نافع باشد و سده را بکثا اید اجزایش سه جز است قدر
 شرب نشد و مثقال با اب لسان الحمل اگر با اب باشد و الاسهال با اب انور
 اهن ناب صفت بوند چینه زرشک تخم کاسنی با السویه فرض و اوند دیگر
 نافع است سهال دم و برا و مجرب است عد اجزایش چهار است و زرشک سوا

مزاجش

مزاجش سرد و راول و خشک و راول تا شرب نشد بکثقال با اب کاسنی ص
 تاب بار هندی نبوشند صفت بوند چینی که بر با شیمی کلنا فارسی کل سرخ
 مغسول با السویه کوفه و پیچنه با اب کاسنی سیر فرض سازند فرض که بر با
 نافع است دو سطراد پا و سح و اسهال صفراوی و نفس الدم و الاجزاء بغیر
 بزربنج در زده جز است و زرشک پنجاه و چهل مثقال مزاجش سرد است در
 اخرد رجا و ل و خشک است راول درجه ثانی خوش ناد و سالی بلای
 قدر شرب نشد بکثقال ناد و مثقال سه صفت که بر با شیمی سید نام صفت تخم
 خرقه از هر یک بیخ مثقال سناخ کا و کوهی محرق پوست بیضه مرغ محرق
 کثیر صمغ عربی از هر یک سه مثقال تخم کثیر بوداده تخم خشتیا ش سفید
 سنا از هر یک شش مثقال و دغ سوخته بزربنج سفید از هر یک و مثقال
 کوفه و پیچنه بالعال بزرفطونا فرض سازند هر یک مثقالی فرض ص
 نافع است خبر را که با فر و ریاح باشد اجزایش هفت است شرب نشد بکثقال
 صفت تخم سبب بزربنج سفید با دبان ناخواه تخم کرفس از هر یک در مثقال
 زیره بوداده سه مثقال کند چهل مثقال کوفه و پیچنه با کلاب فرض
 سازند فرض چلنا و اسهال خون و زجر را نافع است خاصه اسهالی که
 از حکم باشد اجزایش ده جز است و زرشک یکصد هفت مثقال مزاجش سرد
 و خشک است در درجه دوم شرب نشد و مثقال با اب به صفت کلنا د
 تخم رطبه سمانی و منی بلوط حب س قلو از هر یک بیست مثقال دو مثقال
 صمغ عربی طباشیر از هر یک سه مثقال کل سرخ بیخ درم که بر با شیمی
 چهار مثقال فرض چلنا و دیگر که خون آمد از شکم را باز دارد و اسهال

بنازند نگاه از آنش مزو بگردن و با هستی که و اها دار اندک اندک داخل
 غسل کنند و ما دامیکه بسیار گرم است دو پیر داخل کنند زیرا که گرمی
 غسل فواید و پیر را ضعیف میکند و در تابستان و بلاد گرم سیر معاجیز
 صفار زاید و وزن او و پیر غسل اکتفا میکند و در بلاد سرد سیر سینه
 بپوشند یا کتف و آنچه هلیجان نلاثر دارد سه روزن او و پیر غسل در
 اما فواید معاجیز و جوارش آن آنچه در پیر بخنده دارد چون فواید
 البیض و مانند آن تا پانزده سال فواید آن پیمانند و آنچه شامل است و او به
 کبار مانند معجون هر مس و المثر و دبطوس تا پنجاه سال پیمانند و معاجیز صفا
 و جوارش آن و اطریفلان و مفرجات تا سه سال و بعضی از صفا گفته اند
 نادر طعم خوب یا نیتش فواید یا فواید معجون مبعده سائله نافع است سهال
 گفته را و زجر را و فرمز و ریاح که در معده باشد خصوصا اگر سهال
 بلغمی باشد جوارش هفتاد روزن سوا قدر شش چهار فواید است
 چند بپوشد فواید اسارون مبعده سائله هر یکی بزالبیغ کنند با سیراب
 او و پیر غسل بپوشند جوارش خودی یا لیف محمد بن زکریا الرازی نافع است
 ملاست معده و اسهال و زلق و معا و فرمز که در آن باشد جوارش پیر که
 ده روز است و زن بکصد چهل و بیخ متفاله مزاجش سرد است و اول
 در جوارش خشک است در آخر در جبهه و پیرمان او را کثرت بعد از ده روز
 فواید تا سه سال قدر شش سه متفاله آنچه متفاله صفت دانند
 موثر که در سر که جوشانند یا باشند و مثل غبار سائله سی متفاله
 الاس شصت متفاله خوب ببط جلتار که مزاج از هر یک ده متفاله

گذرد ناخواه مصطکی سعد کوفی و سنبل از هر یک بیخ متفاله بشکر
 مفوم یا بعسل بپوشند جوارش خبث الحیدر انواع اسهال را نافع است
 و این در زده پیمانند چند دفعه در مزاج فشا و ضعف هضم و فواید معده و کبد
 فواید نفع عظیم ظاهر شد و کند و اها برابر بری با پیر بکشند و رنگ و رو
 سرخ کند و خفقان که سبب برودن باشد از پیر بکشند و انبساط
 الفسنة و اسنق الحی و بوا سیر شریط این که نبی حوار و مفطر نباشد نافع
 است صرخوم اسناد علیه الرحمه میکت سو کند معجون که نپند نام ترکیب
 که در فواید معده و جگر افغ از این ترکیب باشد جوارش شش است و در شش
 بکصد ده متفاله زمان در اکش همان روز ترکیب قدر شش سه
 متفاله آنچه در متفاله باد و ع کا و کر که او را خوب کونند باشد و
 خوب تر نشد باشد و آن معجون و لجه ادرش کند و فرود برند و
 دوغ بالا پیش بپوشند و غذای پیر و کم روغن او و پیر با کوشش
 و افشره دوغ صفا حبل لومان ترش با پزده متفاله ناخواه زنجبیل
 فلفل سیاه از هر یک ده متفاله خبث الحیدر شصت متفاله بار و غرک او
 چوب هموده با شکر سرخ یا بعسل بپوشند و باید دو اها پیش هر در شش
 کوفه شود حاضره حبل لومان و زنجبیل و خبث الحیدر هر چه نو تر
 بهتر درها و کوفه بقدر مزاج پیر بکوشک بپوشند یا بشویند یا پیر
 بسیار نرم است یا اب برود و در ظرف آهنین کرده خنک کند یا نش
 و بار و غرک او در سبب چوب کنند و با او پیر مخلوط نموده بشکر سرخ
 یا نبات یا بعسل بپوشند جوارش طباشیر که فوری نافع است اسهال

صفراوی دموی جزایش دوازده وزش هشتاد و شش مقال قدر شش
 ناد و مقال صفت در شک پیدا نه مقاله و در دهر هشت مقال طب
 چهار مقال که برای شمع چهار مقال فو قل سرخ چهار مقال هم حاضر
 مفلو هفت مقال حب لاس شش مقال ارد سجد ده مقال حب لاس
 بوداده شاتر ده مقال کافور و صو رسه مقال زعفران پنج مقال شاه
 بلوط پنج مقال کوفه و پخته با اب سبب بر شند جو او شربا شش
 افون که اسهال صفراوی دموی و نافع است اجزایش نه عدد است شش
 یک مقال ناد و مقال صفت طباشیر حب لاس کل سرخ از هر یک ده مقال
 هم حاضر صمغ عربی از هر یک هفت مقال کلنار فارسی سماق و عسل
 شیرین از هر یک دو مقال کوفه و پخته با اب سبب با اب بر شند جو
 کافوری که اسهال صفراوی را با نوازده در شش و مقال صفت
 زرشک پیدا نه ارد سجد از هر یک ده مقال شاه بلوط کل بنو فراد
 هر یک پنج مقال حب لاس پانزده مقال کل سرخ حب لاس از هر یک
 شش مقال طباشیر که برای شمع فو قل از هر یک چهار مقال هم حاضر
 مفلو هفت مقال کافور و صو رسه مقال کوفه و پخته با اب سرخ با
 حاضر بر شند جو او شربا نافع است اسهال صفراوی دموی را
 حدس میکند خون بواسیر و اجزایش شش و شش هشتاد و پنج مقال قدر شش
 دو مقال صفت سماق بیست مقال خر و بنطی می مقال حب لاس ده
 مقال صمغ عربی کلنار فارسی حب لاس مفلو از هر یک پنج مقال کوفه
 و پخته با مویز منقح در ها و بر شند همچون که نافع است اسهال کبدی

دو مقال صفت سماق بیست مقال خر و بنطی می مقال حب لاس ده مقال صمغ عربی کلنار فارسی حب لاس مفلو از هر یک پنج مقال کوفه و پخته با مویز منقح در ها و بر شند همچون که نافع است اسهال کبدی

ضعف مزاج کبدی صحرا نقله عن سانه فرالد بن محمد جزایش پانزده
 عدد است و زرشک پخته نه مقال شش و مقال بلوط شربا و پانیا
 کلاب و شند و پنجون طباشیر هم کثیر که برای شمع مضطکی از هر یک
 دو مقال حب لاس و لک مفلو هم کاسنی کل سرخ هم حاضر در شش پنج
 از هر یک پنج مقال صفت سرخ دو مقال زرشک ده مقال زعفران
 زرباک از هر یک نصف مقال کوفه و پخته با شربا با شربا سبب بر شند
 معجون افون که اسهال بلغمی و زجر و معصر و در افرا نافع است اجزایش شش
 و زرشک مساوی قدر شش به مقال الی یک مقال صفت جند سبب سر
 افون سا و رومی و صمغ سماق کند زربا و صمغ سماق کوفه و پخته
 و با عسل بر شند همچون دیگر که نافع است زجر و معصر و با عسل غلظه
 که در اسهال بلغمی برسد عدد اجزایش چهار است و زرشک بیست مقال
 قدر شش یک مقال ناد و مقال صفت نافع ده مقال صمغ سماق
 فلفل سیاه از هر یک پنج مقال کند رسه مقال کوفه و پخته و با عسل
 بر شند و من المعالجین النافع استعماله في المعالجات الاسهال بر شش
 فانه لا يظفر له في حبل الاستعمال الضعيف سنكيز الاوجاع و نفوس المزاج
 و كثر من المنافع بعد منه من المعالجين الكبار وله اربعين منفعة كما ذكره
 ابو بركات بغدادی و باید دانست فصل نام این ترکیب در ساعت بوده است
 چون اثر نفوس در ساعت ظاهر باشد پس حکماء خواستند که تکلم ان است
 باشد بر شش گفتند بعضی از حکماء که این فصل صاحب مختار نقل کرده
 است این ترکیب بواسطه کثرت هوای و عانی شرفش در وقت صبح و بعد از آن

سلف و بغیر اهل مطلع نمیکردند نشخوار بطرف بود مزدر میگردند و لکن
 این خادم حکما خواست این رساله شریفه خالی باین نشخوار عظیمه نباشد لهذا
 این نشخوار ذکر کردیم علی طریقی مموله بین الاکابر اجزاء این نشخوار هفت جز است
 وزن این پنجاه هفت مثقال مزاجش سرد است در ریه او خشک است در
 ستم و مان او را اکثر بعد از شش ماه فویش تا پانزده سال قدر شش بشکند
 باب کرم الی بمشغال اذا کان الوجع عظیمه صفت قفل سفید بزرالینج
 هر یک بیست مثقال افون ده مثقال زعفران پنج مثقال فریون و سبیل
 الطیب عا فریون از هر یک یک مثقال کوفته و پیچنه ناسه برابر عسل بشینند
فصل چهارم در رجوبان با بداند و اهای حیالید نو و پاکیز
 محصل گوناگون باشد بد با ضوضی شوند و بعد از ترکیب و پختن غراب
 نهند در سبب خشک کنند و قوه هم جو بان ناد و ماه و بعضی نانش
 ماه نیز گفته اند و هر جوی که ادویه بخورده دار چون افون و بزرالینج
 ناسه سال نیز فوین میدهد حبس غیر نافع است در چرخ اسهال زود فیه
 که زادت نباشد اجزای این است زرش سوا شربش در و مثقال صفت چند
 سید سراسارون مبعه سائله بزرالینج سبب کند ربا لساوی کوفته
 و پیچنه با این حبس سازند حبس بکر که اسهال و زخمی بفریون با زرد اجزای
 این نیز پیچ است و زرش مسای قدر شش یا پنج حبس صفت صاف
 از خود و فای چند سید سراسارون با این حبس کنند مقدار قفل حبس بکر نافع
 است در جبر و مقصود خلفه را اجزای شش چهارده جز و شربش سه حبس صفت عصار
 افامیا کل شربسه سائله کند رسعد کوفی فشر و ما ناصح عن پیچند

منطلق

سفر طلق افون کلنار فارسی از هر یک جز و حبس لاس تخم حاصل شربک
 دو جز کوفته و پیچنه با شرب با با اب بود حبس کنند مقدار بخوردی
 حبس در پیچینه انواع اسهال و زخمی و در سنطار پای کبد و انواع اسهال
 و زخمی که ماده اش بواسیر باشد مجرب است و تخلف نمیکند و از اختراع
 حکماء هند است قدر شرب از یک حبس ناسه حبس صفت بکر نافع بکر نافع
 در براط و زرش کنند و پند و زرد اب بزر اسفند نازده هفت روز
 هفت روز یکبار آبش را نازده کنند پس بر دارند و پند دو ساعت
 قبله بمانی که بفارسی سرخ مرزه و بتکانی اشکاو بهنگد مهر کونید
 سخن کنند و فرص کرده بگذارند تا چوب خشک شود پس بکیرند کوزه بزر
 پانزده و طلا یا بیست طل نخ سپید بکیرد و فرص زار و وسط کوزه گذارند
 و زرش و بالایش نخ اسپند برینند تا کوزه پر شود و برایش گذارند تا
 محرق شود و بعد از سرد شدن بکشتال از زرش محرق و بکشتال
 شربک نازده هم سرشند و هسنه خوما را زار و رده در میان خوما کنند
 و سرش را با خوما بکیرند و از خمیر کرفند در زرش کنند تا خمیر خوب
 پیچند شود و زار و رده و همان رطوبت خوما و زرش با این حبس کنند مانند
 ماش حیوانی که منع نمیکند اسطبلان بطن را مجرب است عدل جز الشرب
 و زرش سه مثقال و نصف شربش رده حبس تا پانزده حبس صفت
 سمان در و مثقال عفس بکشتال پوست نازد نصف مثقال کوفته و پیچینه
 فید خود که حبس بکر که اسهال و سبب که در امعاء علیا باشد نافع است عد
 اجزای شرب دو است زرش سوا و قدر شربش رده حبس تا پانزده حبس صفت

انار و شمر و مسای هم کوفه و پنجه با سر که انکو رجوشا بند تا منفذ
 وجهها بقدر لطف با آب جوشجو و نجیب علاج فرقی با اشتر و العید متا
فصل پنجم در مضامین عطلاست و اضع ان فلینا اورس کوبند ^ط
 و در اصطلاح ضما دار و ها کوفه را کوبند که با چیزی مایع و سابل خمیر
 کرده باشد بر اعضا بندند و قوتش بعد از دو ساعت کم میشود و ضماد
 زلفی الامعاء و اسهال را نافع است خاصه هرگاه ضعف رتوه ماسکه ^{شده}
 اجزایش پانزده و زرش سواصف سعد کوفی مصطکی و مرغانیا و لادن
 و عطسه لحبه النیس و زو سیر ما میا ارد جو میان کلندار مسای هم
 کوفه با آب برك و لیسر بشند و بر شکم بندند ضماد اخر که اسهال صفر
 و زلفی امعاء را نافع است اجزایش هشت است و زرش سواصف برك و
 خشک برك پسند کل سر کلندار مازوی بنر صند سر لادن امر برك مسای
 هم کوفه پنجه با آب بربشند و بشکم بندند ضماد اخر نافع است اسهال الجیمبر ^{الغیر}
 نه غذا است و زرش سوسش شغال صفان سعد کوفی مصطکی از خر صند
 الزیره و زنجوش و خام از هر یک پنج مثقال عود هند فر نعل جوز بل از هر یک
 دو مثقال با آب برك و لیسر بشند و بر شکم بندند ضماد اخر نفع میکند
 و مجرب است غذا اجزایش پنج است و زرش هفت مثقال صفار و کا و دان ^{بند}
 مثقال کند کل سر برك و کوه کوه که نان خشک یا شاد از هر یک ده مثقال
 کرفه و پنجه با آب بربشند و بر شکم بندند ضماد اخر که اسهال و زلفی الامعاء
 نافع است خاصه معاصیها مجرب است اجزایش شش است و زرش سواصف ^{و زرش}
 و زلفی لاس بنر کیش خشک کند پوست نار زرش کوفه و پنجه با آب ^{بند}

باورد خمیر کرده بشکم بندند طلا که ملین است طبیعتا طفل و زلفی الامعاء
 و نقله من ساله ای بر کاف و زرش سواصف پره کرمانی کل سر کوفه و
 پنجه با سر و آب بربشند بشکم بندند باهن ناب هفوی احشا و امعاء و منقل
 انها و زایل کند سپر و مانع زردی خلفه و محرک جماع اما آباهن ناب کف
 شده است از ساله ای بر کاف بغدادی که پنجه اسهال مجرب است صفان
 بکیرند بکناب را و اهن ناب کنند با بکیرک او برود و بعد با بنیت مثقال ارد
 سجد با لشر بچوشا تند ناب نصف برسد و صاف کرده در و ف عطش بنوشند
 صفت آب طباشیر نافع اسهال کبک و ذوسنطار با و سح و زرافع عطش
 است بکناب را با پنج مثقال طباشیر هند و پنج مثقال کل از منی بچوشا تند
 نصف شود بکند و ندر ناسر شود در و ف عطش بنوشند عید از غذا با بعد
 از غذا ما اللحم یعنی آب کوشش مؤمنند زین چیزها است پنجه ضعف خوه و ضعف
 معده و نا کوار بودن غذا و اسهال و سح و این نقل از رساله ای بر کاف است
 بکیرند مرغ پیر را و استخوان و پوست او را از کوشش سوا کنند و کوشش
 صاخر از زم بکوبند و با اهن ناب آب سبب عود هند بنمثقال نرم کوفه و پنجه
 ناب تمام شود و کوشش پنجه را افشده و آب و زابوشند ما کفری بفتح کا
 و سکون فاکس را هم لپه و سنخلاف و شکوفه درخت خرما است و جعفر
 بنز کوبند و اصل شکوفه از اطبع نامند و خشک انرا در قوی التخل ناستند و با
 عطر بر و فابض و مقو معد و رافع اسهال و طوبی و سح است اد و پیر ابد
 کلاب بکیرند چنانکه طباع عرب میگویند نمند ساله اسهالیه
 با فواعیل لیسر و حش و فیه و صابون لیسر و لیسر و لیسر
 کبند اول الطلین بنر الطلین بنر لیسر و لیسر و لیسر

چشم برای بجه ز مین بوس پیر از سودن پیشانی قبول بر زمین بناز شروع
 در بجه مضمون نموی چون رساله من کوره حکیم مزبور مشتمل بر بیست و سه
 بابست بعضی از امراض هر چه علاج و التانی بقره بوده این جا که جان
 نثار بمضو بود من کل نیز بینند که کارها صفت باب بر او افزوده و انزال بر
 منرب ساخته علی الله فی کل الامور توکل و من خسر العباد و توسل ملامت
 از ناظران این رساله آنکه بحکم المامور معدن و در هر گاه بسه و نقصا که
 لازمه ذات انسانیست بر خوردند بمضو میسرند بدان را بطریق نیکان
 رشنه و ایسند هدا آنکه هر ضیکورد در صدد اغراض بر تپا بند ذیل عضو
 بران پوشیده و در اصلاح ان گوشند و بالله التوفیق و علیه استغاثان
 باب اول در درد سر است باب دوم در درد شقیقه است باب
 در صرع است باب چهارم در زکام و نزله است باب پنجم در درد
 چشم است باب ششم در دندان است باب هفتم در دندان
 کند دندانست که بدون کلینین با سانی کند شو باب هشتم در دندان
 دهانت باب نهم در رخنان و ذبح است باب دهم در چسندن
 زلواست بلاق باب یازدهم در امراض گوش است باب شانزدهم
 در خون آمدن از بینی است باب پندرهم در فوایخ بالا و وسای است
 باب چهاردهم در زجر است باب پانزدهم در اسهال است
 باب شانزدهم در خروج مفعده است باب هفدهم در بوی
 باب هجدهم در فوایس است باب نوزدهم در عرف النساء

در وجه

روجه و رتاست باب بیستم در جوینت باب بیست یکم در رخا
 دست پا و سایر اعضا است باب بیست و دوم در علاج سوختگی
 آتش است باب بیست و سوم در علاج کسلی سنگه او را بچوب یا بغیر
 باشند باب بیست و چهارم در رخسار و بوی که از ریاضت
 سواری بمرسد باب بیست و پنجم در ندید حفظ موی از سفید
 شدن باب بیست و ششم در ندید رفع و سندن موی بی نور است
 باب بیست و هفتم در کند بغل و کند عوق است باب بیست و هشتم
 در ندید رفع لاغری و فقر است باب بیست و نهم در بیان اخطا
 از زهرها است باب بیست و دهم در علاج ستموما خاصه است باب بیست و یازدهم
 در درد سر است در سردی سر باد پیش روی سر است باد در وسط سر است
 و باد در عقب سر اگر در پیش سر باشد و بالای او و پشینا از زیادتی خون
 خواهد بود و علامت بادنی خون سرخی چشم و صورت و منلای عرفت
 علاجش آنستکه فصدک ففقال از دست است پنجاه مثقال باشد مثقال
 خون کم نماید با حجامت کند بقدر پنج شاخ باذن الله تعالی در سردی سر
 میشود با نوباک بسینا رخوی بویند و فلیلی هم به بینی و پیشانی و صد عین
 بمالند با آنکه ده دانه عتاب و دو مثقال تخم کشته شیره کشند بخورند و با
 در دساکن میشود و اگر در وسط سر باشد و علامت صفرا هم باشد مثل
 زردی چشم و صورت و بدین مختارین لا محاله از حرار و صفرا خواهد بود و علا
 آنستکه یا رجه و کمان باد و غن کل سرخ الوده کرده بموضع درد و وجه

در وجه

بپندارد و در همان ساعت رد زانسان میکند انشاء الله تعالی با اینکه گفتار
 بار و غنیمت با دام و نمک حلاوت نماید که دفعه در دستان خواهد شد و
 بوئیدن کل بنام و نیز مفید است بهر آنکه غذای روز مغز خیار با سبزی
 انکوری کهنه باشد و غذای شب شربانار با زیت سبب با بخوره با اینکه در
 تخم کشیز زادر هشتا مثقال بخوره شیره کشیده بنوشند انشاء الله در آنها
 سائده ساکن میشود و اکثر از اجزاء مناخون برین معالجه اتفاق دارند و حشر
 نیز این قسم معالجه بخوره و نفع کل بخشیدگی فی الفور و اگر در سردی عقب
 باشد لا محاله بیشتر از زیادتی بلغم خواهد بود علامت زیادتی بلغم بلا
 حواس و ثقل و سنگینی سردی باض نبشته است علاجش در کردن است با بن
 و سبکی بن و آب شنبلیله با یک نیم گرم کرده بنوشند نانی بسپا شود که بز
 در دستان کند انشاء الله تعالی با اینکه مرتبای هلیله کابلی با مرتبای صلیبه
 بخورند و غرغره با پارچ فلفل بکند و صفت پارچ اینست بکیرند سنبل الطیب
 و در اینچینی و عود بلسان و حب بلسان و سلبه و مصطکی و اسارون و زعفران
 از هر یک یک مثقال و صبر سفوف طری و مثقال هماد و پودرا نرم کوفته و مثقال
 انزلی با یک گرم غرغره نماید در همان ساعت در دستان کند انشاء الله
 با اینکه نمک و سرکه بکف با طلائع نمایند و پاهای زیاد با بسپا گرم گذاشته
 شود در دستان کند انشاء الله تعالی با بسپا قیصر در در شفیه است
 و این در در نیم از سر است علاجش ان بود اگر غلبه خون ظاهر باشد در یک
 و در یک بلغم و مثقال زدن نیکو بود و در او حمله استعمال کردن از قبیل

بسیار
 کف

اب کشته

اب کشته سبز و اباجوزی سرکه و صندل سرخ و روغن کل سرخ مفید اند
 و اگر غلبه سا بر خلط باشد نغفه با پارچ فلفل که صفتش من کور شد
 بسپا مفید اند و همچنین بخور چوب شنان و بخور اسحاق اسک و آب
 سرد بر سر و بجز و اباجوزی از انکوری از انکوری از جواهر شهل نموده بهر
 فی الفور در دستان کند و اگر مزمن شود سل و ذراع باید نمود تا علت
 انشا پدید نیاید خاصه که چشم ضعیف باشد بزودی ندر سل باید کرد
 و الله اعلم با بسپا ستمر در صرع است علامتش سنگینی سردی با امثال
 دهن و کف کردن در صرع و سفید رنگ و در نواس خصوصاً
 اگر مده در دماغ باشد و اغلب با سنگی در زیادتی نور فشرده میکند
 علاجش انستکه بکیرند عاقر منجاء و اسطوخودوس و بسپا و انفسه چون
 کوفته و پیچیده باد و وزن از مجموع او در پاره و نغفه از هسته بخورند
 و هفت مثقال قبل از نوم بخورند باذن الله در یک هفت روز نفع ناخوش
 خواهد شد و با بلغم قبل در غذا نماید و غذا منحصراً بخورد با کوشش
 کبک و هو و بنه و کبوتر است با او و بهر مثل در اینچینی و زهره و مغز هل و
 زنجبیل و کبابی مطبخان نیز در غذا جایز است با بسپا چهار در در کلام
 و نوله است علامتش ظاهر است علاجش هر چند در ساعت معالجه نمود
 ان صعبی دارد لکن باذن الله تعالی بهر آنکه اب بسپا گرم بر سر برزند
 بعد که احساس حراره در دماغ کرده شود که فی الفور رفع زکام میشود
 با اینکه پارچه کتان را با دلفنات با نش کرده بر سر بندند از نانی با

بسیار
 کف

خواره و گوی در دماغ بشود در همان وقت دفع میشود باذن الله تعالی با اینکه
 کنند و بعد با بیهوشی و سستی و سردی و سردی مساوی هم کوفته و مخلوط هم نمایند
 بصد رفتن از آن بخور نمایند منع سبلان ایاز دماغ خواهد کرد باذن
 نعم و لیکن باید شخص مرخص باشد خنیا طرا بکنند که ماده نزول بسینه نماید
 باین قسم که شبها بخوابد و روزا صلا بخوابد و اگر شب بخوابد و روزا
 غرغره با بختکاش نماید و بعد بخوابد و در غذا نهایت تعلیل را بکند و در غذا
 البته بخوابد و هفت مثقال زنجبیل سیاه دانه و اینم گرم کرده بسیار چربیند و بگوید
 تا آنچه ماده در دماغ است مخزین دفع شود و بسینه نزول نماید و این چنین
 در وضع نزول مواد بسینه بسیار مفید است صفیان بکیرند تا سینه و کثیرند
 السوس و تخم خیار و تخم کدو و خشکاش و مغز بادام مفشره و با قلاوی و مغز مسکه
 هم بگویند و مثل نصف مجون نبات داخل کرد و جتها بصد بخوردی ساخته و شب
 و روز جوی از آن در دهن نگاه دارند خصوصاً وقت خواب محمد کر باد کما
 من لاجضر الطیب مگو بد که نگاه داشتن سپستان در دهان و همچنین کثیرند
 منع نزول مواد بسینه بغایت مفید است و در کتب معتدیه از قبیل زخیر و ثاب
 مزه و کتاب شمع و هوک و این ماسو به نیز مد کور است البته باید که چیزهای شو
 و نرس و غصص اجناس بکند و لکن بهتر آنکه ناپین بهم نرساند که ماده نخواهد
 قطع مواد و رطوبت از مخزین نماید با اینکه بعضی کنند که آخر زکام است و آن
 وقت با نفعالجه بسیار مفید است همچنانکه خود محمد زکریا در کتاب غاخر و در
 کتاب من لاجضر مگو بد که نا از برای مرض ممکن است ایاز مخزین میاید

فما بعد
 زکام
 بسینه
 کثیرند

سکیناید

سد نباید کرد که مبادا بسینه برزد و هرگاه ماده زکام از مخزین سک شود
 شویند و بسینه بریزند و شیخ ابو علی تصریح با بطلب کرده و اگر بسینه برزد علما
 الشکله ماء الشعیر خشکاش با شربت بنفشه بنوشند و صفت ماء الشعیر خشکاش
 اینست بکیرند جو پوست کنده و شکسته را هفت مثقال و گوکار سه دانه با صد
 مثقال آب با عرق کاوزبان با شربت ملائم بچوشانند تا هشتاد مثقال آن بمآ
 با بیخ مثقال شربت بنفشه بنوشند صفت شربت بنفشه آنست که بکیرند ده مثقال
 کل بنفشه دار المرز را جو شایند و صاف نموده با بیست مثقال شکر سفید بقوا
 آورند و با شربت زعفران خشک بنوشند و صفت شربت زعفران هفت مثقال
 زعفران خشک ده دانه سپستان ده دانه انجیر خشک و دو مثقال اصل السوس
 جو شایند و صاف نموده با چهل مثقال شکر سفید بقوام آورند و غلظت آن
 شوربای کدو و اسفناج با کوشش بزه با خرو و سیب و غذای کوبت بناشد
 نان با مرتای سیب غذای شب و طعام با زرده تخم مرغ نیمبرشته و هرگاه
 مانع از فصد نمودن نداشتند باشد بقدر قوه و ضعف نزله و مریض از اخراج
 خون باید نمود که بسیار مفید است باید که انت حفته در اینم خطر عظیم
 دارد که خلط را بجا بسینه منکشد و دفع نمیشود و در خاصه کسبکه عجا
 بسینه اش ضعیف باشد الله اعلم یا مبین بچشم در در چشم است و بهتر
 ندانید در محافظت چشم اینست که حفظ بکند چشم را از هوای بسیار گرم و بسیار
 سرد و از گرچه بسیار و نظر کردن بخطوط دلفیه و اشیا مضیه بر آن و بقضا
 خوابیدن و سگر منوات و باد شدید و غبار غلیظ و در دشت بد و

در در
 چشم
 است

ما او من بخوردن سپر و پياز مکرر شامی که عادت دارند بخصوص اصل دار
 المرزوسن شیخ خبث علت این در کتاب شرح جوامع بیان شده است و همچنین
 مضر است فصد کردن و حمام کردن و بخواب و بجمام رفتن و جماع کردن
 بسیار و نفع میکند چشم را نلبین طبعیت و کشودن چشم در آب صاف و سرد
 سنگ است و نوبتای هست که بزین کوفه باشد بای زبانه باب بر بخورد
 و برود زمان صفقت است که بکیرند با نارین را با پینان بکن با صد مفا
 عمل صاف کرده و با نش ملا هم بخوشانند و کف او را کوفه تا اینکه بقوام
 ابد و غلظت شود و در بعضی اوقات با مبل چشم بکشند بسیار نفوس چشم
 میکند و همچنین آب باد بان نازه را بکیرند و شکر سفید داخل بکشند و قوه
 چشم بجدیل است مثلا بپست مثقال آب باد بان را با پنج مثقال شکر سفید
 داخل کرده صاف نمایند و گاهی چشم بچکانند و اگر مرد بواسطه حرکت در
 افتاب یا مجاوره بانث عارض شود علاجش است که بزناک بمانند و بوبند
 و پوست هلبله زرد را نرم ساینده از نافه بپزند و کوفه چشم بکشند و قوه
 درد را ساکن میکند انشاء الله تعالی با چشم درد در دندان است
 علاجش است که اگر درد بشارکت عضو دیگر نباشد بکیرند و بزنجبیل و زان
 کهنه درها و سنکی کوفه و بردندان دردناک نهند و زان ساکن میکند
 با بکیرند فراحی از سکر العشر و پینه بچید و بردندان نهند در داساکن
 و همچنین غالبه و فطران بزنجبیل است و ذاع کردن دندان بانث فوراد در
 ساکن میکند و همچنین در ساکن کردن درد بهتر از آن نیست که آب سرد

در دندان
 کسب است

کرده

کرده با برف بچرخ در دهان بکیرند بد فضاوت و چون گرم شود بر بزند باز
 نازه کنند و گاه باشد که اول درد نازه شود و لیکن ساکن خواهد شد
 انشاء الله صفت مجوی که در دندان بنشانند بکیرند بزناک و مبعده با پسته
 و بار زره از هر یک دو مثقال فلفل و حلث شامی از هر یک یک مثقال با هم
 بکوبند بپزند تا آب بپوشد و بردندان نهند با آب هفت مرتبه در دندان بکند
 دندان که بدون کلینین با ساکن کند شو عا فر فر جا را کوفه بچند با سر
 بپوشند و بکاه در افتاب نهند هر روز از طرف زاحوکت دهند اگر
 سر که خشک شود زبانه کند چنانکه بغلظت عمل شود تیر بکفطه از رو
 بر این دندان که با بکند شود نهند یکساعت صبر کنند پس با زمانند
 و بر کنند و اگر با سانی بزاید فها و الاروز دیگر نهند تا با سانی کند
 شود انشاء الله تعالی با بکیرند با پسته نو تراد رجام کرده در افتاب نهند
 تا بقوام عسل شود و در روزی سه بار برین دندان را با بطلا کنند با سا
 کند شود انشاء الله تعالی و لیکن احتیاط با بکیرند که دندانهای دیگر برسد
 با این طریقی که دندانهای دیگر را بچیرند با بوم پوشند و از نند و الله اعلم باب
 هشتم در بدبوی دهان اگر سبب بوی دهان معده باشد علاجش است
 که بکیرند مویز منقاری از هفت برک مورد نازه مساوی هم کوفه با هم
 سرشته مقدار فندی در هر صبح بخورد بوی دهان را ساکن میکند
 انشاء الله تعالی با اینکه بکیرند مویز و ببل را مساوی هم کوفه و سرشته مقدار
 مذکور بخورد بسیار مفید است با آب هضم در خنای و زنجبیل است

کسب است
 در دندان

کسب است
 در دهان

کسب است
 در دندان

اگر سبب بادنی خون باشد علامتش آنستکه چشم و روی و زبان سرگشته
 و اگر سبب بادنی صفرا باشد علامتش آنکه دهان تلخ و خشک شود و در
 و سوزش و حواری و تشنگی شدید بهر سرد و اگر سبب بادنی بلغم باشد
 طعم دهان شور باشد و رنگ زبان سفید باشد و حواری و تشنگی اندک
 باشد و اگر سبب بادنی سودا باشد طعم دهان ترش باشد با عصب و اندک
 اندک بهر سرد علاجتش آنستکه هرگاه قوه قویست از قصد ما یعنی نیست اول
 قصد کند و چندان خون بگیرد نادر غش افند خصوصاً در خنان و موی که
 انشاء الله زایل شود یا آنکه بگیرند سر کین سک را با ربوفت بیامیزند و با
 غرغره کنند فی الفور در داساکن میکنند انشاء الله تعالی و اگر سر کین انشاء
 و سر کین خطاف و سر کین سک را از بیرون حلقه طلا کند بسیار مفید
 بود و الله اعلم باب هفتم در چسبندگی او است مجاق علاجتش آن باشد که
 لبر که و نمک غرغره نماید یا اینکه بگیرند مکسبکه در باقلاست و بگویند
 سر که حل کنند و غرغره نمایند در حال ساقط کردن یا در آن الله تعالی و در هر
 دیگر آنستکه سیر یا سر که پرورده یا سیر نهها بخورند و در حمام روند و
 بسیار بشینند تا عطش غلبه کند و هر ساعت آب سرد کرده با روغن و روغن
 در دهان بگردانند یا بر لب نهان و بریزند تا بیرون آید و اگر طحلی با لجن
 کرده با روغن و روغن اندر دهان بگردانند یا بر لب نهان طلب نهانیا لا بر آید
 و اگر سیر بخورند و در زاناب بشینند باید و در دهان باز کنند و کافور
 آب سرد بر لب نهان تا از کرمها بگریزد و بیرون آید و الله اعلم بالصواب

نورانی
 در سینه
 و سینه

باب هفتم

باب هفتم در امراض گوش است یکی از اینها دوی و طین که در
 او از دروغ است که در گوش بهر سرد علاجتش آنستکه بگیرند انبه مون شام
 بسیار خوب بچسباند و در آب صاف کنند و قطره از آن در گوش چکانند
 دفعه ساکن میکنند همچنین روغن افسنین و روغن سوسن نیز ساکن میکند
 باذن الله تعالی و طریقه گرفتن روغن افسنین آنستکه ده مثقال افسنین را
 با بیجوشانند و صاف نموده با ده مثقال روغن زیتون جوشانند تا آب آن
 تمام شود و روغن همانند و همچنین است روغن سوسن و الله اعلم باب
 هشتم در امراض گوش است یکی از اینها دوی و طین که در گوش
 فطر چندان بد و باز آید ورم آنکه فطره فطره آید و در آب پسند استم آنکه
 بسیار آید علاجتش آنکه اگر سبب بادنی خون باشد باز نماید داشت نا آنچه
 طبیعت دفع میکند بر و پس اگر از حد بگذرد و قوه ساقط شود ندرت بر
 داشتن یا چلد کردن و زدن و خون اندک اندک از رگ بیرون کردن
 بهتر و صواب ترین علاج است دار و هاستیکه خون آمدن بینی را باز دارد
 چکانند آب چکان و آب پودنه و آب شکوفه خرما و آب سر کین نازک ماده
 است و چکاندن آب کشتر سبز با کافور بهتر است نافع است مگر در بجز
 رسیده است و بی ضروری نیست و همچنین آب سرد بر سر و بچسباند و در جو
 و کلار می و افانیا و کلنار فارسی و صندل سرخ و اندکی کافور و فیل
 بزبانک هم را بسر کنند و بر سر و پیشانی طلا کنند و اگر کچ کشته بگیر
 حل کنند بر سر و پیشانی طلا کنند بنکواست و اگر حلقه بهاروی داغ

الاض
 فتر
 گوش

نورانی
 در سینه
 و سینه

کنند باشد بکیرند شب پمان را در نرم سائید و اندک به پیوی مند با نهان
 احتیاط نوزاد را در دو جهان نشانی با آب بسیار مفید است اگر سوراخ را
 بنوی خون ابد جامد بر پوسان را سنا باید نهاد و اگر سوراخ چپ یعنی ابد
 بر پوسان چپ باید نهادن و اگر خون از هر دو سوراخ بیاید بر هر دو
 جانب باید نهادن و باز و هائین و زانها بسن و در آب سرد نشستن و
 سرد در دهان گرفتن بسیار مفید است لقا علم باب سیر هر دو در فوج
 ابل و وسواس علامت سردی است با اسهال شدت درد و خوردن
 غذاهای غلیظ قبل از حد و شام و غمگین شدن قبل از آن و نکل شدن
 غذا و بیس طبعیت غذا سنها است علاجش به شکر نذایر در اول حفته شبان
 کردن و منع از غذا است صفت حفته بکیرند با چغندر و پسته مثقال و شکر سر
 و کز بکین علفی و زنجبیل از هر یک و از ده مثقال در پوند چینی نمک
 طعام و بوره از موی از هر یک مثقال و ادویه را با چغندر بیا میند و نیم کرم
 در سه حفته کنند با بکیرند شکر کا و نیم نبریز و کل سرخ و اکلیل الملك
 از هر یک دو مثقال نرم کوفته با شکر مزوج نموده و کز بکین غمی و زنجبیل
 از هر یک و از ده مثقال در شکر حل کرده نیم کرم حفته نمایند با بکیرند
 اب بروک چغندر صند مثقال و شکر سرخ با نبات بلبت مثقال در وزن
 میدا بخیر با کچال و از ده مثقال نیم کرم حفته کنند صفت شیان بکیرند ششم
 حنظل سه مثقال با شکر سرخ بسر شدند و شیان کنند و این شیان با عذ
 پیش و حرا و فله شود علاجش انسنگه بکیرند نیم کز و زبوره و کوب و با و سفر

فوج
 ابل و وسواس

و کل بر

و کل پرو نار دان خشک از هر یک سه مثقال یا فود مثقال اب بچو شاند
 تا بصفت سرد و صاف نموده و هفت مثقال اب کامه داخل کنند و مقدار هفت
 مثقال از آنرا بخورند دفعه در دو ساکن میشود باذن الله ثم تا بحفته شبان
 نفع نکند و راهای سهل نشاید دادن و علت این در کتاب شرح جوامع
 مد کور نموده ام و بهترین سهل در این است و چون است صفتش اینست که بکیرند
 نقل سنا و دار فلفل و زنجبیل و زبوره و سداب خولجان و فرفره از هر یک
 سه مثقال و سفوف با چهار مثقال این ادویه را نرم کوفته و با عسل مصفی
 چهار مثقال بسر شدند چنانکه رسم است نبریز بکثقال با بکثقال و نیم نوزاد سها
 میکند و در دو ساکن میکند با آب چغندر هر دو زنجبیل و ادویه با صفا
 است با کاذب علاجش انسنگه بکیرند زیاد و در هیچ طعام بخورد تا ماند
 پاک شود از خلط و هر روز صبح اما بپوشه خطی و لعاب سپر زه با عرق بید
 کوفته و بار هفت بکثقال نیم ریحان بکثقال بار و غن با دام چوب نموده داخل
 لعابها کرد بخورد و حفته نبر بسیار مفید است مخصوص در زجر کاذب صفت
 حفته بکیرند لعاب سپر زه و لعاب بپوشه خطی و نبریز نیم مثقال و روغن
 بادام سه مثقال نیم کرم در دو دفع حفته نمایند و غذای روز آن بادام
 و شب چل و باز در مضم نیم بپوشه و اگر زنجبیل و طفل شیر خوار است و لکن
 بهترین علاج اولاً پرهیز کردن مادر است بکیرند نیم ریحان و زبوره کوما
 مساوی هم کوفته و پیچند و بار و غن کار که زخمی کرده باشد با شکر مادی شود
 در هفت ساعت ساکن میشود باذن الله ثم با آب یا نبریز هر دو

سنا
 کز بکین

سنا
 کز بکین

اسهال معدیست که از ابروی خلقه گویند علامتش از رخ مزاج است و فلک عطش
 و دفع شدن طعام بدون هضم و گاهی عطش کاذب نیز بهم رسد علائقش تشنگی
 که بکمر بند عصب و کند راز هر یک پنج مثقال ناختوا و نیم نوبار هر یک دو مثقال
 و نیم و نوباک یک مثقال کوفته و با غسل کف گرفته بسروشند و حیض از ندمش روی نکند
 بخوردند در ساعت اسهال را ساکن میکنند انشاء الله تعالی با اینکه بکمر بند ناختوا
 و کند رو کلنا و مساوی هم نرم کوفته و میز بسیار از این کوفته و درواهارا
 بدان بسروشند در صبح و شام مقدار سه مثقال بخوردند و این خنک در تن بسیار
 نافع است بکمر بند کافور و صندل سرخ و ابیحان حل کنند با در شراب خمر بکمر بند
 ترا کنند بر معده هضم و بهترین ندایر است که تمام بسیار گرم برونند بکمر
 مالش بسیار دهند و از عطش صبر کنند و اب حلقه نغورند و غذای شبانه
 روز بکمر بند کباب بک و پنجه و کجشک مانند بادار چینی و زبره و قلفظ
 هر یک که باشد شناسند و الله اعلم بامسئالتهم در خروج معده
 بکمر بند سم سوخته کوسفند شاخ سوخته کوزن و جفت باوط و کلنا و شنبلیله
 و عفش کل سرخ و پوست نار و مورد سبز از مساوی هم کوفته و با آب بزنند
 و صاف نمایند و در آن آب نشینند و مثل کوفته با روغن کل سرخ مالند مثل
 سرخی شود وضاد کنند و اگر شفا در در معده باشد بهتر است که بر روغن
 نیم سرخ پار و روغن مغز شفا الویار و روغن مغز هسنه زرد الوی چوب کنند و اگر
 اساس و حراره و سوزش نباشد بکمر بند سفید نیم سرخ و انار و روغن کل سرخ
 در ماهون سرب بسپارند تا سبک شود و طلا نمایند بسیار مفید است

در خروج
 معده است

در بوالهبر

در بوالهبر سنان بصفت اول بد فتم است یکی دانه است که اندرون پایرون
 مفعده پدید آید در م باد است که در هنی گاه و حوالی کرده و کم روزها رو مفعده
 میگردد که آنرا باد بوالهبر گویند اما آنکه دانه بود و گویند باشد یکی آنکه هیچ
 خونی و رطوبتی از او نیاید و کم در د کند بگری نکه خون و رطوبتی از او آید
 و کم در د کند بگری نکه خون و رطوبتی از او آید و کم در د کند و با باشد
 که هیچ در د نکند و این دو قسم بر هفت شکل باشد یکی همچو فلس ماهی دوم مخلی
 یعنی همچو رخت خرما سیم یعنی همچو دانه انجیر چهارم یعنی همچو دانه انگو
 خدسی ششم ثولوی هفتم بونی یعنی مثل دانه بون علامتش ظاهر است علا
 ریاضت بسیار و مالش دادن بدن و حمام رفتن و سواری بسیار کردن است
 اگر خون آید و فسادی داشته باشد ک با سلبی زنند و بد نیز با مطبوخ هبله
 از خلط فاسد پاک کنند صفت آن بکمر بند نیم کاسنی و کل بنفشه و کل سرخ از هر یک
 دو مثقال و پوست هبله زرد و هبله سپا و پوست هبله از هر یک سه
 سنم کی دو مثقال و شربتی عوج نیم مثقال نیمین دوازده مثقال الوی
 دوازده دانه بزنند دوازده مثقال هر را خپسایند و جو شایند و
 نموه بنوشند و اگر در دشته داشته باشد بکمر بند دانه کی از لوف شای که
 از ایفار سی منل گوش گویند و بخورد نمایند فی الفور در د ساکن میکنند
 با اینکه بکمر بند دانه کی از مقل از زرقی و دانه کی از لوف و حیض نمایند و از حب را
 بخورد کنند دفعه در د ساکن میشود باذن الله تعالی و اگر احتیاج اندک بشناسد
 خون بوالهبر باید شخص در آب گرم نشیند و روغن مغز هسنه زرد الوی تلخ

و روغن مغز شفتالو و روغن کوهان شتر نمالند تا بواسیر نرم شود و بفتح
 شود یا بکبریت یا بپازرا و بپینه الوده کرده بود از ندر و اگر بجای آب پیاز زهر
 کاو باشد و با عصا بخورد مرهم بهتر است و زرد بکشد و این شفا فزین
 در دفع خون بواسیر بعد از استسقاء بکبریت ششم حنظل و مثقال و مغز باد
 نفع سه مثقال نرم کوفته شفاف کنند هر یک ساعت بکشیاف کنند فقه بفتح کند
 مادامیکه خون سبب باشد و رنگ بشه زرد نشود و پاها سست نشود حلیه
 نباید کرد بساعتی که در ضمن او متصو است از قبل خفصان و سبکین بدن
 و ما لخواه با عیار و اگر خواسته باشد هبیر کنند این شفاف بسا نافع
 صفقان بکبریت مغز خیم و کچنک و خون سبب و کهرای شمع میساک
 هم و باد و غزن کوهان شتر کشند و شفاف سازند و این فرص نیز بسا
 نافع است صفقان بکبریت بلوط و مثقال و کهرای شمع و صمغ عربی از هر یک
 یک مثقال کبر و نشاسته و کل مخوم از هر یک یک مثقال با آب باد هک فر صفا
 کنند شربتی در مثقال باد و از ده مثقال شربت زرشک و الله اعلم بالصواب
 باب هجدهم در فواصل سبب آن فرجه است در دفعه که ذایم ریم چوک
 از او دفع میشود و کاهمی باشد که ریج و براز هم منافع میشود علاجش آنستکه
 بکبریت فونبای سبز را و پیاستند یا اینکه بکبریت زاج سفید و زنگار را مسا
 کوفته و پیاستند فقه قطع چوک میکند و اگر از آنها با صلاح نباید قطع باید
 کرد و طریقه قطع زاج در کتاب شرح جوامع بیاموه ام باب فونبای سبز
 در عرف النساء و جمع و در کتاب بلانکه سبب این در ماده رطوبت است که

در دفع
 بواسیر
 در عرف
 النساء

در پیوندان هم سرد و آنچه در بیرون زان هم سرد و اندکی از زان فرو
 ایدان ترا جمع و رک گویند و آنچه میل کند بجانب ندر و ندر و فرود آید
 نزدیک با پنکه پیاشند و انگشتان پا رسد ترا عرفی النساء گویند و اغلب این
 ماده از رطوبت بلغم بود علاجش آنستکه اول ماده او را بمهلان فونبای سبز
 کنند و بقیه آنرا بحلالان فونبه مخلیل کنند که ماده از عمق عضو بکشد آنکا
 عضو را نقویب نمایند تا دیگر فضل را قبول نکند و اگر ماده آن رطوبت بود
 باشد فضل با سلق از جانب محاذی باید کردن و قطع غذا نمودن با نایل
 غذای لطیف خوردن و اگر در از جانب حشی او ساق فرو دامد فضل
 عرفی النساء باید کردن و اگر از جانب نسی فرو دامد باشد فضل صاف با
 کردن صفت حیثیکه اسهال کند و اسهال بیخ دفعه باشد دفعه بیشتر میباشد
 بکبریت صبر سفوطری پوست هلیله زرد و سورنجان از هر یک یک مثقال
 نرم کوفته با کلابجبت سازند جمله بکبریت بود در همان روز در دسا
 میشود باذن الله تعی صفت حبت بکر بکبریت پوست هلیله زرد و بنریداز
 هر یک سه مثقال و مغل از رقی یک مثقال نیم و شمش حنظل و سفونیا از هر یک
 یک مثقال و کبریت نیم مثقال شربتی و مثقال با سه مثقال و اگر بنیه ضعیف باشد
 اسهال بجوارش سفر حلی یا بکبریت و صفقان بکبریت ششیرین پاک کرده از تخم
 بکن شربت زرد بکن دو شاب ترش بچوشانند تا مهر شود و جرم آنرا بکبر
 و با نود مثقال عسل صاف بقوام آورند و این ادویه را نرم کوفته داخل نمایند
 زنجبیل و دار فلفل و دار چینی از هر یک دو مثقال و هلیله و فونبای سبز

کبار و زعفران از هر یک سه مثقال و عصلک بیخ مشک و سفوف تبا و نرید بر
 بادام چوب کرده از هر یک هفت مثقال و فندک شربان بیخ مثقال است صفت
 ضماد محلل حضرمکی و صبر هندی و زعفران از هر یک دو مثقال و کلار منی
 یک مثقال و کلم سوخته چهار مثقال همه را با آب ناجر نری آب کاسنی بسا بند ضماد
 نماید صفت ضماد دیگر بیکرند بکرم کلم زاد را آب بزنند و بکوبند و زرده تخم
 مرغ و فلبلی در دسره و اندکی اردو و مشک و عنز کل سرخ با هم بیاورند
 و بسرشد و ضماد کنند با آب پیسمر در جوبست آن برود و نفع است بک
 جوب طب است دیگر با این ظاهر بزین علامتش السنکه اول در میان
 انگشتان پدید آید علاجش السنکه سفراغ صفر محرق و با بلغم مالح مکرر
 باید کردن به نفع صبر حبیب النسیل که بسیار نافع است بیخ بر و سبک است صفت
 نفع صبر بیکرند بیک مثقال با بیست مثقال آب کاسنی و بیست مثقال آب شاره
 و در یکشنبه روز و چهارشنبه و صبح بخورند بدین طریق که سه روز پیوسته
 بخورند و سه روز بیاسایند و بخورند و باز سه روز بخورند و سه روز
 بیاسایند و بخورند همین منوال نانه مثقال از صبر خورده شود با امر جوب
 بر طرف خواهد شد انشاء الله تعالی و مطبوخ که پیشتر ذکر شد با آب شاهره و
 کاسنی بسیار مفید است و در روزهای غیر مهلهل منضج خفیه از قبیل باجو
 و پوسپا و شان و خار خشک و ریشه کاسنی از هر یک دو مثقال با آب کاسنی
 و آب شاه نزه از هر یک بیست مثقال بخورند و پس از تفسیه اصلاح مزاج کردن
 بر فو با آب کاسنی و شاهره و سکنجین است و بعد از آن ندر و راهای میانی

در جوبست
 علامت السنکه
 خارش در
 گوشه لب
 و اطراف
 آن است
 و با بلغم
 مالح مکرر
 باید کردن
 به نفع
 صبر حبیب
 النسیل که
 بسیار نافع
 است بیخ بر
 و سبک است
 صفت نفع
 صبر بیکرند
 بیک مثقال
 با بیست
 مثقال آب
 کاسنی و
 بیست
 مثقال آب
 شاره و در
 یکشنبه
 روز و
 چهارشنبه
 و صبح
 بخورند
 بدین
 طریق که
 سه روز
 پیوسته
 بخورند
 و سه روز
 بیاسایند
 و بخورند
 و باز سه
 روز
 بخورند
 و سه روز
 بیاسایند
 و بخورند
 همین
 منوال
 نانه
 مثقال
 از صبر
 خورده
 شود
 با امر
 جوب
 بر طرف
 خواهد
 شد
 انشاء
 الله
 تعالی
 و مطبوخ
 که پیشتر
 ذکر شد
 با آب
 شاهره
 و کاسنی
 بسیار
 مفید است
 و در
 روزهای
 غیر
 مهلهل
 منضج
 خفیه
 از قبیل
 باجو و
 پوسپا
 و شان
 و خار
 خشک
 و ریشه
 کاسنی
 از هر
 یک دو
 مثقال
 با آب
 کاسنی
 و آب
 شاه
 نزه
 از هر
 یک
 بیست
 مثقال
 بخورند
 و پس
 از
 تفسیه
 اصلاح
 مزاج
 کردن
 بر فو
 با آب
 کاسنی
 و
 شاهره
 و
 سکنجین
 است
 و بعد
 از آن
 ندر
 و
 راهای
 میانی

باید

باید استعمال کرد تا خشک شود و قبل از تفسیه جانز نیست خشک کردن صفت
 طلا سنکه فورا خشک میکنند و در دوا خارش را ساکن میکنند مخصوص جوب
 بیکرند صفت عری و هلهله کابلی مشای هم نرم کوفته از نافه بیرون کرده در
 کافور حل نموده بپزند با لند و بعد از خشک شدن در وار و عنز زیت و فطره
 از غسل سکر العشر برود و با مالند صفت طلای دیگر بیکرند با مابین و
 انلیمیا فطری فینیل و مرداد سنک و زر دچوبه مشای هم نرم کوفته بر
 کل سرخ پار و عنز زیت مخلوط کرده طلا کنند و غذای و زکاهی سکنجین
 با مغز خیار با انار بن با اش سرکه شیره و شب طعام بخورند و از غذاها
 شور و چوب شیرین اجتناب نمایند و ملازم تمام بسپا مفید است اما
 خار سنکه بجز آب شاداب کرفس و سرکه و کلای و روغن کل سرخ طلا کردن
 و بعد از ساعتی تمام رفتن بسیار مفید است با آب بیدست بیکر
 در خارش دست و پا و سایر اعضا است اگر خارش در دست یا پاهم رسد
 علاجش السنکه بیکرند با بسپا گرم را و کفی از نمک طعام در او برزند و
 دست پا را در میان او یکساعت بگذارند دفعه خارش را ساکن میکند با
 الله یا بیکرند با برون چغندر گرم کنند و دست پا را در روی نهند و بعد
 ساعتی بیرون آرند و بار و عنز بادام پاکه کا و طلا کنند و اگر خارش در
 چشم بهم رسد سفید تخم مرغ را با نشا سنده و کلاب بزنند و ضماد کنند و اگر
 خارش در مفعده و فرج بهم رسد بیکرند شب پانی سوخته با فطران سینه
 بر پینه آوده کرده بخورند و از آن با آب نادرش و شربن را مخلوط کرده

خارش
 در
 گوشه
 لب
 اعضا است

در افتاب دهند تا اندکی غلط شود و به پنبه آلوده کرده بخورد بردارند تا نافع
 باب بیست و نهم در علاج سوختگی اثر است بیاید دانسته که نامکن است نباید
 گذاشت که زخم شود بطلا کردن دواهای بار و پالس که لایع نباشد مثل اجر
 نوسفند سفال نوسفند بزرگ و سفند و فوغل همه را با آب کشیز بنبر ساپند
 طلا نمایند یا اینکه حنا و کل از منی با آب سماق یا با سرکه سرشته طلا نمایند
 بر و عن کجند بار و عن کل سرخ طلا کردن نیز سفند است اگر منفرج و زخم شود
 بر هم آهک علاج آن باید کرد و اگر وجع و درد شد بد نباشد سفند آن بکند
 آهک بزرگ سه فویب تا هفت فویب با آب بشویند و خشک کنند بار و عن
 زینون بار و عن کجند بار و عن کل سرخ و فلی سفید تخم مرغ و اندک سفند
 نافع لیسر شدند و مرهم سازند و طلا کنند و اگر وجع و درد شد بد نباشد بکند
 مرهه د سنک و آهک ناسنسه و کل سرخ و حنا مسای و مجموعاً از م سائید
 و زخم را بار و عن کل سرخ چوب عوده و این دوا را بپاشند دفعه در دوا ساقن
 کند و کمتر از سه روز ملتئم میشود باذن الله و گاه باشد که بسبب زخمی هم رسد
 علاجش سنکه بکبر نکل سرشور و اردجو بار و عن بادام بار و عن کجند لیسر
 و طلا کنند بسیار سفند است و با آب سرد شستن نیز سفند است و الله اعلم
 باب بیست و نهم در علاج کسی سنکه او را چوب باغیان زده باشند یا اینکه از
 جانی افتد بهتر چیزی در د ورم و زخم را از عفونت باز دارد پوست کوسفند
 درهما ساعت که از کوسفند بار کنند و گرم و تراست بموضع الم پوشانند
 تا بر او خشک شود و چون بردارند در د ورم زایل شده باشد خاصه اگر اندک

علاج سوختگی

و کل از منی با آب سماق یا با سرکه سرشته طلا نمایند

علاج کسی که از چوب باغیان زده باشد

عکابا کسرت خوب کردن محل پاشند پس از آن پوست بپوشند و اگر بکنند
 افاضا و صبر ماش و مغاث و کل از منی اجزا مساوی هم و مجموعاً از م سائید
 و با ب برك مورد بستر شدند بر موضع کوفه طلا نمایند فی الفور در دست
 و کبود اعضا رفع میشود بعون الله تعالی باب بیست و نهم در علاج سوختگی
 از ریاضت و سواری پیاده روی هم رسد بیاید دانسته که بیسنا باشد که
 بواسطه سواری سا پر ریاضت خشکی شد بد هم رسد خاصه در وضع
 که فضولان در بدن بیسنا باشد درین هنگام محتاج به علاج شود علاج
 السنکه اول ترک سواری ریاضت بیاید کردن و اسالین ترک بکنند چسبن
 و انگاه تخلیل فضلات که در حوالی جلد و عضلات محسوس گشته با استجمام
 و دلك متواتر و اغتسال بگرمای معده و ندهین باد هان محله از
 منیل و عن با بونه و و عن شبت و و عن بنفشه و غیره کردن و همچنین
 ندهین کردن ناخزهای پا را بهر و عنی که باشد دفعه دفعه خشکی میکند
 خصوصاً اگر خشکی بسبب پیاده روی باشد و اگر فصل تابستان باشد
 پاها را در آب سرد گذاشتن و در زمستان در آب گرم گذاشتن نیز بسبب سفند
 و الله اعلم باب بیست و نهم در تدبیر حفظ کردن موی از سفید شدن
 بیاید دانسته که بهترین تدبیر حذر کردن از چیزهای بار در طب سناز
 منیل فواکه و خیار و امثال آن و بعضی از بقول که در او رطوبت زاید باشد
 خاصه کاه و اما ادویه که در بنیام نافع است با نقای کل حکما هبلد جا
 و امده و سپر پیاز و زنجبیل و دارچینی نادر با آن و زبره و منجک و زرد

خشکی

حفظ موی از سفید شدن

وزربنا دو مغاچین که در آن لعل و یاقوت و مشک و جودار و عنبر و ورد
 طلا و نقره و فادز مرچوان باشد چنانچه در فراباد نبات مدن کوراست صفت
 روغنی که طلا نمودن آن مانع از سفید شدن موی شود بیکرند سبانه و سعد
 و منجک از هر یک هفت مثقال کوفته و جو شانه صاف کنند پس با چهل مثقال
 روغن زیتون یا روغن پسته زانه بچوشانند تا آب آن تمام شود و روغن تمام
 در بن موی طلا کنند و طلا نمودن قسط بنزهر ^{روغن} همین خاصیت دارد و صفتش
 السنکه بیکرند قسط الخ چهل مثقال و سلیخ سه مثقال کوفته در یک شبانه در
 حبس آینه و با نود مثقال روغن کچک یا اش ملا بچوشانند تا آب آن برود
 و روغن بمالند پس صاف نموده استعمال نمایند صفت خضابیکه موی را سبانه
 بکیرند عسار و منجک حبش الحله از هر یک جزوی و سه ده جزو هر را با آب
 نارنج یا لیمو کرم کرده بسرشد بکار در آنند و اگر از خضاب خشک شکستگ در
 موی پدید آید روغن بنفشه با زام چرب باید کردن اما اگر موی سفید ^{سند} آید
 باشند که سفید تر شود برف و ارد برنج را مخلوط کرده شنب بندند و صبح
 خیار عسل بشویند موی را سفید نکند و الله اعلم بالصواب ^{بلیست}
 و در زردی روغن و سزیدن موی بچوزه خاصه در بد بنگه بسیار نازک بود
 و بیم آن باشد که از نوره زخم شود بیکرند زنج و اهاک اب نند ^{مسک}
 و خمس مجموع و با آب بچوشانند در اوقات نهند تا نهند و صاف نموده
 دیگر با برده در آن زنج و اهاک کنند و بچوشانند و در اوقات نهند تا نهند
 نشیند و صاف نموده و مکرر چنین کنند تا چنان شود که اگر بر مرغ در آن

صفت
 نرسا
 موی
 سفید
 شود

فرز برد ز حال موی آن برود پس فدری و عن کاه و باغچه در آن ریخته
 و بالش نرم و ملا هم بچوشانند تا آب آن برود و روغن نماید پس بکار
 برند که موی را ببرد و هیچ نسوزاند و اگر بوی اهاک خواهند دفع کنند بیکرند
 اب برک شفتالو با سرکه و کلاب لند بنگه ^{بلیست} صبر کنند نگاه بشویند تا آب
 در میان اب برک بید و اب برک توء و فلیلی منجک داخل کرده بمالند بنگه بود
 و اگر خواهند منع موی کنند که بزود با اگر برود رفیق برود بیکرند برک
 شاه دانه و تخم مورچه و شوکران و سرکه بهم آمیخته بره موضعی که خواهند
 موی بیرون بناید طلا کنند و اگر بیرون بیاید ضعیف بود و بمداومت
 کردن بر طرف شود و اگر موی داشته بکنند و نیز باک و تخم مورچه و سرکه
 و کلاب طلا کنند بنگه بود و همچنین مالیدن خون خفاش و خون کشف
 در پائی و خون خاریشت و زهره هدهد و خاکسریست ما رو صفت
 سوخته با سرکه تا اب برک شاه دانه بغایت عین است و بچینه موی ز پر بغل
 پیر در اجرا حکما از موده اند اول موی را بکنند پس پیر ^{بلیست} با صبر بار ضعیف بشویند
 تا بر طرف شود و الله اعلم بالصواب با آب بلیست ^{بلیست} هفت روز کند بغل
 و کند عرفا است علاجش آنجا که سبیل منلا و نفقن خلط باشد تنبیه
 و استفرغ یا بیکرند و آنجا که سبیل بکر باشد از منیل ناخبر غسل چنانچه
 و حبض و زبادی ^{حارث} قلب حیکر و خوردن غذاهای بد بو و خوردن خلیه
 و پیاز بسیار بزرگ آنها را باید کردن و هر صبح چیزهایی که عمر ^{بلیست} خوش کند
 خوردن عرفا سد مشک و اب لیمو و قند با الو بخارای خبسانند

سند
 بلیست
 و عن

با کل مرغ و کلاب با عرفی و ارجونی و عرفی و زنجبیل با قند با طلا کردن صند
 و سعد با برونه و نازه با کلاب سائیده و پاپوست با روغ بکلاب سائیده
 با باب برونه سبب آب شیرین بیا و حمام انوار و زرق و سست شو کردن
 و پیرهن با عرفی بید سست نر کردن مفید است صفت فرسنگه کند بغل را
 زایل کند بیکرند صندل سرخ و بلخ و کل سر شوی و کل سرخ و زاج ^{سند}
 سوخته از هر یک بکتهقال کوفته و با کلاب بسر شند مرغها ساخته و در سنا
 خشک کنند و در وقت حاجت با کلاب سائیده بمالند **باب بیست و ششم**
 در نایب دفع لاغری مفرط است بیاید استنگه سبب غری چیست نافع
 ان با بید مثلا اگر سبب غری خوردن غذائی بود که از وی خون ریزی
 نولد کند غذائی مخالفان با بد خورد و اگر سبب عرق و هاضمه بود ^{نقود}
 ان با بید کردن بمحجوس سفر چنانکه قبل از این مذکور شد و اگر سبب
 قوه جاذبه و با سبب ضیق مسامها بدن بود در باضت عسل و مالش معتدل
 در حمام با بید فرمود و عرفی با بید و اگر سبب فسخ خون باشد ندر
 مواضع با بید کرد و خون را بخوردن اطراف بقل کشته می مانند ان صاف با بید
 نمود و صفت اطراف بقل بکیرند پوست هلهله زرد و پوست بلبله و پوست ^{میلد}
 کابلی و امله مفسر و هلهله سپا و تخم کشته بوداده از هر یک پنج مثقال ^{علا}
 نرم کوفته با کوه کاو چوب نموده فشناد مثقال عسل مخلوط نموده و با
 اربعمین دو همان جا بپاکه گذاشته تا خارج کبره و فند شیرین ان سه مثقال است
 و اگر سبب غری عظم و بزرگی سپرن با کرم که در اعضاء بهم رسیده باشد

دفع لاغری
مفراط

علاجش

علاجش در کتب بطوله مذکور است بیاید استنگه سبب غری نایب در
 لاغری بعد از رفع اموزان نقشا و استعمال عطرهای مواضع و خوردن
 غذاهای نیکه از ان خون صالح نولد شود از قبیل گوشت بزه بریان کرده
 و حلیم و بخود آب گوشت کبک و گوشت مرغ خانگی و گوشت بزغاله شیرین
 با کباب بزه و روغ نازه خاصه نان و انکور سفید و مغز بادام نازه و مغز لیسبه
 و زرده تخم مرغ صفت مجوی که هر صبح خوردن ان شخص افسوس ورنه بشیرا
 سبکو گرداند و قوه باه را زیاد کند بیکرند مغز بادام و مغز ^{مدی} و مغز لیسبه
 و حب الخضر و جلفوزه مساوی هم هر را نرم کوفته و با عسل سرشته قند ^{فما}
 سازند هر صبح پنج عدد با هفت عدد بخورند و از پس ان بقدر چهل مثقال ^{شیرا}
 کهنده عذیب بنوشند خاصه کسیکه بس شخوصیت باشد با عادت بشیرا ^{خوردن}
 داشته باشد صفت و غنی که مالیک ان بدن را ضربه کند و مجربست بکیرند
 کرم خراطین بکین و بول الخبز با ساحای بزه ان که در مازند ان کز نا کوبند
 در من و در من نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 انرا صاف کنند و پیاز بزکن نیم کوفته سه سیر و تخم الخمره هشت ^{سیر} و زرد سیر
 داخل همان آب کرده و با بکین بشیرا ^{علا} چند ان بچو شاتند که بکین شود و انرا
 صاف نمایند و هفت سیر روغن کچند در ان ریخته و با نش ملائم و نرم
 بچو شاتند تا بان برود و روغن بمالند پس از ان بهر عضو با بر نام ^{بک}
 که بمالند در مکان کرم خاصه در حمام بد نواضیه بکند بعون الله تعالی
باب بیست و نهم در بیان احتیاط کردن از زهرها و علاج کل ان

احتیاط
از زهرها
علاجش

بیا بد آنست کسانیکه در این باب ندانند و احتیاط لازم است اجتناب نمودن
 از خوردن طعامهاست که طعم آن قوی باشد مثلا طعمی که بسیار ترش یا بسیار
 شیرین یا بسیار شور باشد و در گرسنگی و تشنگی بسیار در جائ حاضر نیاید
 که مباد چیزی خورده شود که از قوت گرسنگی و تشنگی احساس طعم او نشود و
 در جائی که نوبت این معنی باشد و باید که بر سبیل احتیاط هر روز صبح غذا
 نلبلی از میوه تر و دبطوس و یا زبانی الطین و یا زبانی رابعه و مانند آن خوردند
 تا از اثر هضم آنها این باشند و اگر کشتا باشند که حصول این بر زبان مکن نشود
 هر روز صبح بغد کور و کوه کا و پاروغن یا یکسفال تخم شلغم خورند و در عصر
 همه رها این شود چنانکه نقل است از روضه حکیم که یکی از سلاطین ابا
 سلطان دیگر خاصه بود و بعدت بسیاری مارها کزنده در یکی از منازل
 لشکر بغداد حکیم مزبور عسکر و سپا سلطان را مامور بخوردن روغن نمون
 و از آن منزل گذشتند و هر چند ماران کزنده لشکر را کزیدند مطلقا با ایشان
 تا اثر نمون و سلامت عبور نمودند بدانکه بهترین علاج در باب کسب کده
 ستمی خورده باشد است که در حال قی کند پیش از آنکه فوت آن در بدن بماند
 شود و هجاب برسد باب نیم گرم و خوردن روغن چندانکه تواند و اگر آب
 شبت باروغن آنجه شود بهتر بود و چون فی تمام شود شیر تازه خورند
 تا مضرت رهن بر طرف شود و اگر تخم انجیره باد و غن کا و بخورند و هر را
 یعنی با اسهال دفع کنند و اگر اضطراب شد بدیهم سد حفنه از شیر باد و غن
 باید کرد و نباید گذاشت که خواب و در و آرام گیرند تا مطمئن از دفع زهر نشود

و هرگاه معلوم شود که زهر از جمله زهرهای حاره است علاج آن بعد
 از بی و اب سرد و کلاب و کافور و اب کشتربینر و لعاب سفزه سر
 کرده بخوردند و بر اعضا در نینسه مثل نایب کید و معاف ضماهای میوه
 بیاید نهاد از قبیل طلی یا کافور یا سفزه یا اردجو و مانند آن و در
 کا و سرد کرده شبینا سودمند باشد و اگر از جمله زهرها بیست باعث
 نظیر و بحسی بدن شود علاج آن بر زبانی فار و و شراب کهنه با
 سبزه میخه یا شراب با تخم نارنج یا با تخم کوفه کنند و اگر از جمله
 زهرها بیست که صورت نوعی آن ضد صورت نوعی آنها است علاج
 آن بمشرد ببطوس و زبانی فاد زهرها کنند و شراب کهنه خورند
 و خانه زاحوشوی کنند چنانکه مذکور خواهد شد باب سی ام
 در علاج موممان خاصه بدانکه اگر کسی ستم الفار خورده باشد که
 از امر کوشک و بند عا کشت است که اول باید که از فانون علاج هرها
 که در باب بیست و نهم ذکر کردیم بجای آورد و در وقتی که در پنجه های
 چوب و شیرین و هر ساعت اب غسل گرم کرده دادن و در مشغال
 مزه کی در شراب کهنه حل کرد و بخوردند و نیم متعاهد از نرم سائند تا
 شراب بخورند و اگر احتشاد و معارضه صخره رسیده باشد حفنه های
 مزبانی کنند از قبیل شیر و روغن و غذاهای چوب بخورند و اگر سحر
 و پیش در شکم بهم رسد علاج آن بلعاب پشه خطی و جنای و بند و با
 و تخم ریحان و تخم بادام کنند نفویه قلب و معجونام فرجه فلیبه باید کرد و اگر

در علاج
 زهرها
 بیست

در علاج
 زهرها
 بیست

خورد. باشد علاجش مثل علاج ستم الفار است غذای بسیار چرب یا بد خوردن
 و بهترین علاج نبواست که بکفتال نارجمیل در با شیر با نود مثقال شراب
 کهنه گرم کرده بخورند و اگر زنج با آهک خورده باشد علاجش استکه
 ابکم بار و عن خورند و کنند با با شیر بقد یکم کن است پس حقه از لغا
 خیار ری و خطمی بار و عن نماید و اگر در حقه اندک جد و ار کنند عظیم و وافق
 ابد و فاد ز هر جوانی با شیر خوردن بسیار نافع است و انجیر با شیر نیمه پخت
 چنین است و ثقیب فلی شراب با معاجین فلیبه باید نمود و غذا های چرب
 و نرم و ملایم باید خورد از قبیل حریره نشاسته با شیر و مانند آن خورد
 و اگر زنجار خورده باشد از خوردن وی لوز شکر پدید آید علاجش همجو
 زرنج است که ذکر شد مگر اینکه در اینجا شیر بی بسیار باید داد و در لغاها
 حقه جد و ار نکند و ز شوق در اینجا جاز نیست و در زنج خورده بعد از
 دو شبانه روز عجب ندارد و الله الوقایا علم بالصوا و اگر زاج و سنج خورده
 باشد علاجش استکه ما الشعیر بار و عن با دام خوردند با شیر الاغ با مضر طبا
 ملین خوردند با کره با شکر خوردند با شیر بنفشه با آب سرد ناشنا خوردند و اگر
 خوردن زاج و شب بعد از حمام و جماع واقع شود و مخری استسفا خواهد شد
 و مزاج را قاسد خواهد کرد و اگر بز باک خورده باشد علاجش در اولی که
 بر و عن و اب نیم گرم با شیر با بماء العسل یا حلیت و پس از فی کردن مثر و بطوس
 یا بز باق و ربع خوردند و نیم نارنج یا زنج مفید و بکفتال کوفته با شراب کهنه
 بسیار مفید است و همچنین فلفل و سیر و مغز گرد و مساری هم کوفته با نود

کره بار و عن مخلوط کرده بخورند و فلفل و دارچینی و چند بیدستر و عنبر
 بندهای خوردن هریک با شراب کهنه بسیار نافع است چنانچه وقتی یکی از
 اولاد اکا بر بز باک خورده بود بخوردن فلفل با نقطه معالج نمودم و مفید
 شد و ما لیدن نظور و عن منط بید و بو پیدن چند بیدستر و عطسه
 آوردن و در رجا کرم نشاندن و نکذا شدن که بخواب و در مفید است و غذا
 شیرین و چرب باید خوردن و اگر جوز مانند خورده باشد علاجش در اول
 فی کردن پخته ها بیکه در بز باک خورده مد کور شد و بعد از آن خوردن
 عامر و رجا و فلفل و دارچینی و نیم نارنج و نیم انجیر مکه گز نا کوبند و خند
 و سپر مفید است و مای زاب کرم نهار دن و بعد از کرم کردن پخته های کرم
 و روغن گرد و روغن مسط و ققط کرم کرده ما لیدن بود مند است
 و غذای چرب شیرین باید خورد و اگر بز را بلیج یا پیروح انصم خورده باشد
 علاجش همچون جوز مانند در بز باک است اگر شوکران خورده باشد علاجش
 در اول حقه کردن است با صرغ و لیشر کا و پس از آن شراب با فلفل با
 با نیم انجیر خوردن و فناع و چند بیدستر و حلیت و حبل لغا و زنجار
 از همه نافع بود و پوست رخت بوف و برک انجیر با شیر یا بار و عن نیمه
 بر معده و شکم ضام نماید بی مفید است و غذا بخورند که در بز باک
 خورده مذکور شد اما جو اناث سمی کنند که سم آنها را اثر نماند و بعد
 از جمله آنها ما را است بدانکه حکما و لغتلاف کرده اند که با سم ما ذکر است
 با سرد و حکمای هند را اعتقاد است که در هر ما را مطلقا سرد است چنانچه

و خواب و ریدن و فلتن و در کردن و بچینه های بسیار کرم معالجه شدن و
 پیش حکما یونان و امبغ ابشان السنکه زهره مار مطلقا کرم است و رغابت
 کرمی بچینه نو لب خوارت و عفونت در بدن و سرعت نفوذ و احراق ان والله
 اعلم علاجش السنکه اول بچینه زهره مار بکشند پس از ان زلو بران محل افکنند تا
 تمام زهر کشیده شود و بعد از ان سیرخام بسپا کوفته بار و غز کار و با سیر
 طلا کنند و از بعضی از حکما دار المرز من کور است که سیرخام با شراب جو زانند
 بسیار مفید و بی نیاز از همه علاجهها است همچنین در وصفال تخم بالک با
 نارنج کوفته با شراب کهنه خوردن نیز مفید است و خوردن بزبان نارنج
 و بزبان اربعه وجد و اریاد زهر معدنی و طلا کردن برک اینها قوی است
 و سیر با شراب یا با سرکه یا با فلفل نافع است و کلایغ و مرغ شکم شکافه کزنده است
 کنار دهن سود مند است و کوبند شیر کاز و زرد باغی را خوردن بسیار مجرب است
 و دیگر عرق لب بد آنکه عرق بر سه نوع بود یکی دین بر داشته بر آه و دروان
 بالوان مختلف باشد و زهر سرد بود و نوع دیگر عرق پر دار بود و ان
 در شش و حویزه بسیار باشد و زهر این مانند هر نوع اول است و نوع
 سیم عرق جگر آه بود و در رفتن دین خود را بر زمین کشند و حکمای هند
 زهر جمیع اصناف عرق زاکرم دانسته اند و حکمای یونان سرد دانسته اند
 و حق اینسنکه فضل موم بخاصیت است نه بطبیعت و چون چنین باشد
 اسند لال کردن در سن پلست چنانکه در شرح جوامع تفصیل ان ذکر شد
 والله اعلم علاجش السنکه در اول تدبیر جذب باید کرد که بچینه و مکمل بسپا

و هر لحظه

و هر لحظه اب از دهن و در افکندن حجام که علاج بنکوبست پس از ان سیر
 با فلفل یا نمک یا تخم نارنج یا بالک کوفته در سرکه حل کرده بمالند یا عرق
 شراب با سیر بمالند و خوردن عرق و شراب بعد از خوردن سیرخام بسیار
 مفید است و اگر بجای شراب فقط خوردن بیخت سود مند باشد و خوردن
 مشرد بطوس و بزبان اربعه وجد و اریاد بسیار مفید است و کوبند اگر شخصی
 همراه داشته باشد عرق رینلا او را نکزند و مجرب است دیگر رینلا است
 بدانکه جالبوس میگوید که رینلا با زده نم است و بدین اینها سپا کرد
 شکم و کوچک دهان بود و بر پشت ان نقطه های سفید باشد همچو سینه راز
 کزیدن مطابق رینلا در دهن و غشیان و صد آور عشته پدید آید علاج
 ان همچو عرق کزنده باشد کرم را طلا کردن و جند بصر خوردن و در حجام
 بردن و بزبان اربعه زادن و اب کرم با شوره طلا کردن و کوبند اب دهن
 شخص روزه دار فوراً در دهن او ساکن میکند خاصه که روزه دار حار را
 باشند و کوبند ضماد برک نوت سپا بچینه کزیدن رینلا و سا بر هوام بسیار
 مؤثر است و فوراً دفع در او است و مجرب است والله اعلم دیگر زینور بند
 و ان چندین نوع است بدین هم آنها السنکه بر حیوانات و سیم مرده
 نشسته باشد و از کزیدن جمله اینها در دهن و صعب اما سید باید و کاه
 در هر ن حادث شود علاجش اب غوره یا سرکه بجاک چکانیدن و بر موی
 کزیده مالیدن و سیر کوفته بسین بران هم مفید است و تخم بالک کوفته
 با سرکه مخلوط غوره و کرم صفا نمایند که فی الحال در دهن او ساکن میکند و

و در حجام با در افتاب نشستن نافع است و بعد از ان عرق رینلا بسیار مفید است

از موده است موضع کنه را در آب گرم لحظه نگاه داشتن و نگاه با نمک در کبر
 طلا کردن نیز چنین است گویند کسیکه زبان خود را بدندان بکشد و محکم دارد اگر
 زنبو کویک زرد او را بکشد اثر نکند و مجرب است علاج کنه بدن سگد بوانه و کبر بوانه
 و کربد بوانه آفت که جراحت را نکند در دست ملخ شود ناچهل روز و بجات
 و زلوز هر اثر نکشند و زخم را فراخ کنند ببا و اهای نند و سوزان و طلا و
 ضماد بیکه در علاج عفرت مار کنه مذکور شد بکار برند و مشرب و مطوس و
 بزبان را بجز بخوردند و سپر کوفته با اثر آب منجنق خوردند و اگر در اول باد و دم
 محل زخم را داغ کنند بغایت بکوبند و از این رسیده این شود و اگر موی مزاج باشد
 فصد کردن بغایت مناسب است بشرطیکه نکند از نظر او بران خون
 افتد خاصه اگر چند روز بگذرد باشد و بهر دو سه روز بکشد سهل
 سودا باید داد و طبع را نرم و لپتن باید داشت و گاه که همی حقنه از روغ زنبون
 و اب بر چغندر و شکر سرخ باید کرد و غذاهای لطیف ملین که در رو سپر
 و پیاز باشد باید داد و گویند اگر جگر همان سگ را کباب کرده بخورند از الفور
 رفع ناخوشی میکند صفت سهل بکشد پوسنه هلبله کابلی و مثقال
 و افیمون بکمثقال و نیم و نمک هند نیم مثقال و سفیاج بکمثقال و شراب بجز
 بکمثقال و غار بقون بکمثقال و نیم و خریق سباد و مثقال جمله را نرم کوفته
 کنند و شربان دو مثقال است و باید دانست ایقین نکند که زهر بر و ن
 کشیده نشده است سهل نشاید خوردن و چون روغ خوبی آرد در پا ضت
 معطل باید کشید و اگر از این رسیده باشد جمله ها باید کرد تا اب داده

شود خاصه با اثر این روغ شود و لکن بهر حال دهان جراحی باید کتاده و تلمذ
 بر همینکه صفتش مذکور خواهد شد اگر بقیه را نشنیده باشد که سگد بوانه
 طریقه امتحان که سگد بوانه بوده است یا غیر بوانه است که بیکه بند چغندر
 و بر جراحت و بفتد پس پیش مرغ اندازند اگر مرغ اثر ناخورد و باز کرد با
 بخورد و ببرد باید دانست که سگد بوانه بوده است همچنین پاره نان بکشد
 و چیزی عازان چوک و ریم بدان بمالند و در پیش سگد بوانه اندازند
 اگر بخورد بدانند که بوانه نبوده است و الا بوانه است صفت هر همیکه
 زخم را نکند در ملخ شود بکشد زفت بود مثقال و جا و بشرطیکه
 در سر که حل کرده و زفت را با وی پیامزند و بکار دارند و شربان

و نیم نزه نیک مسای هم بچند مرهم شانند
 بکار دارند و الله اعلم بالصواب

کتابخانه
مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم
و نفاة

عبد ممدك

عبد اعلى حضرت شاهنشاه ايجاه

شهریار عظیم الاقدار اسد پناه حضرت صاحبقران

پادشاه عادل باذل دارای پیمان شمال ابو نصر دلفظ

نصرالدین قاجار خدایه ملکه و سلطان این محنت کتیرا

رودار خلافت طهران کافه غایه قدا انما

رودار خلافت طهران کافه غایه قدا انما

فانج

شهر صادقی الاول

۱۲۹۲

